

---

# دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

---

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ -

دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت / پژوهش و نوشته هاشم رضی. - تهران: سخن، ۱۳۸۲.

ISBN 964 - 372 - 032 - 2

۴۹۲ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Hashem Razi. The religion and cultur of ancient Iran

عنوان اصلی:

کتابنامه.

۱. ایران -- تمدن -- پیش از اسلام. ۲. ایران -- دین و اساطیر. الف. عنوان.

۹۵۵ / ۰۱

DSR ۱۴۲ / ر ۶ د ۹

م ۸۱ - ۴۱۳۰۲

کتابخانه ملی ایران

---

---

# دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

---

پژوهش و نوشته

هاشم رضی



تهران - ۱۳۸۴



انتشارات سخن

دین و فرهنگ ایرانی

پیش از عصر زرتشت

پژوهش و نوشته:

هاشم رضی

امور گرافیکی، طرح و اجرای پشت جلد: فیروزه رضی

چاپ دوم، ۱۳۸۴

تایپ و آماده‌سازی: شرکت چاپ خواجه

لیتوگرافی: صدف

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق چاپ و نشر محفوظ است



تقدیم به خشایار  
گرامی ترین یادگار

پندرہویں (۱۵) سال پہلے  
تیسویں سال سے پہلے (۱۹۰۰ء) سے پہلے  
سولہویں سال سے پہلے (۱۹۰۱ء) سے پہلے  
۱۹۰۲ء سے پہلے (۱۹۰۳ء) سے پہلے

## بخش اول

زندگی و فرهنگ اولیہ

## ۱. چگونگی وضع طبیعی

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی، منظور از این مقدمه، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدن، زندگی در ایران کهن، سرشت و کار مردم، قوانین و دیانت، شکل فلات ایران، حدود جغرافیایی، منطقه‌ی حساس، اهمیت تاریخی، رشته جبال، کوه‌های زاگروس مناطق و تقسیمات آن، لرستان، سلسله جبال البرز، وضع مناطق مختلف، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها، کویر، دشت خوزستان، محصولات و کان‌ها

تاریخ اولیه ایران، پیش از مادها و هخامنشیان بسیار تاریک و پیچیده و مبهم است و این ابهام حتا شامل مادها نیز می‌شود، چون در واقع از مادها نیز آگاهی‌هایی که چندان روشنی‌بخش و سودرسان باشد در دست نداریم. در این مورد باید تنها به آنچه که دسترس است و از خلال یافته‌های باستانی و گزارش‌های تاریخ‌نگاران کهن فراچنگ آمده است بسنده شود. البته در این مقدمه کوتاه تنها نظر ما معطوف است به دیانت ادوار کهن ایران و این که در فلات چه روش‌هایی در دیانت و پرستش، پیش از زرتشت معمول بوده است. اما چون آگاهی‌های ما درباره تاریخ باستان اندک است و آن چه نیز که موجود می‌باشد، اغلب از لحاظ صحت و درستی نمی‌توان بدان‌ها چندان باور و اعتماد کافی داشت، و هم‌چنین دیانت در ادوار کهن شامل همه چیز می‌شود و باید از خلال تاریخ زندگانی شاهان، امیران، فرادستان و فرودستان - نجوم و علوم خرافی،



قوانین و هنرها و نوشته‌های باستانی و سنگ‌نبشته‌ها و الواح و یافته‌هایی که از دل خاک‌ها به دست آمده‌اند به دست آمده و فهم شود، به همین جهت ناچار بحث و کاوش و هرگونه گفت‌وگویی دربارهٔ دیانت و اندیشه‌های مذهبی و پرستش، مربوط می‌شود به تاریخ عمومی و جهت فهم دیانت در ادوار کهن‌گزیری از رعایت این روش نیست.

جهت آگاهی به این تاریخ، برای به دست آوردن شناخت‌ها و شناختی از دیانت و زندگانی ابتدایی از نخستین ساکنان فلات ایران سخن می‌گوییم. آن چه که مسلم است از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد و خیلی پیش از آن، در فلات تمدن‌هایی وجود داشته است، و ساکنانی که در دهکده‌های کوچکی سکن‌گزیده و به کار کشاورزی می‌پرداخته‌اند. آن چه که برمی‌آید اینان مردمانی بوده‌اند صلح‌جو، آزاده، راست‌پندار و فعال. از برای خود هنر و قوانینی داشته‌اند، و مذهب‌شان پرستش عناصر طبیعی و تقدیس برخی از چارپایان و دام‌ها بوده است. اما پیش از آن که به تفصیل بیشتری از روش‌های زندگی و باورهای مذهبی این مردمان بپردازیم، شایسته‌تر آن است تا ابتدا اندکی از وضع طبیعی این سر زمین سخن بگوییم، چه چنان که می‌دانیم وضع طبیعی و هم‌چنین چگونگی وضع جغرافیایی در ادیان و مذاهب بسیار مؤثر می‌باشد.<sup>۱</sup>

سرزمین ایران منطقه‌یی است سه گوش و بلند، میان دو فرورفتگی، یعنی دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب. از لحاظ وضع منطقه‌یی حالتی حساس دارد، چه دو قسمت از آسیا، یعنی آسیای غربی و آسیای مرکزی را چون پلی به هم پیوند می‌دهد. هم‌چنین این سرزمین بلند جلگه‌های آسیای داخلی را به بلندی‌های آسیای کوچک "صغیر" و اروپا متصل می‌کند. این چنین وضع جغرافیایی، بدون شک خود بازگوی موقعیتی است که اهمیت تاریخی منطقه‌یی را بازگو می‌کند، اهمیتی که در تاریخ از لحاظ ویژگی‌های مختلف شایان توجه است.

مناطق کوهستانی این سرزمین بسیار و تقریباً در احاطهٔ یک رشته جبال



ممتد قرار دارد. در مغرب، کوه‌ها با سلسله جبال زاگروس Zagros از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد دارد. درازای این سلسله کوه‌ها از هزار کیلومتر تجاوز می‌کند و تقریباً حدود دویست کیلومتر پهنا دارد که به نسبت کم و بیش می‌شود. بلندی این کوه‌ها از هزار تا هزار و هفت صد متر می‌رسد. دره‌هایی بسیار در مناطق کوهستانی وجود دارد که در درازا و پهنا تفاوت دارند و از پنجاه تا صد کیلومتر درازا و ده تا بیست کیلومتر پهنا دارند. این دره‌ها سابقه‌ی دور تاریخی را نشان می‌دهند و بقایا و بازمانده‌های جنگل‌های انبوه گذشته در آن جاها آشکار و هویدا می‌باشد. در این دره‌ها از بقایای برج‌مانده چنین مستفاد می‌شود که بلوط، سندیان، بادام وحشی، و پسته بسیار به عمل می‌آمده است. اما دره‌هایی در قسمت‌های پایین‌تر نیز وجود داشته است که کشت چیزهایی دیگر که بیشتر جنبه‌ی حیاتی داشته‌اند در آنها مرسوم بوده است و در این مناطق کشت انجیر، جو، گندم، خشخاش، مویز و پنبه و حتی تنباکو بسیار شایع بوده است.

در فصل گرما در این قسمت‌های زیرین، شدت گرما بسیار می‌شود و مردم از این جاها به قسمت‌های فوقانی کوچ می‌کنند، و برای این جلگه‌نشینان است که پرورش احشام و اسب اهمیت دارد. مراتع سرسبز فوقانی جنبه‌ی بسیار اساسی دارد. البته در چنین وضعی که حالت ثابتی در زندگانی و خانه‌سازی ایجاد نمی‌نماید، مردمان به چادرنشینی و کوچ‌های دائمی و بیلاق و قشلاق می‌پردازند و این وضعی است که موقعیت جغرافیایی و چگونگی آب و هوا برایشان به ارمغان آورده است.

در قسمت مرکزی زاگروس قسمتی برآمده وجود دارد که به سوی غرب و در بین‌التهرین پیش می‌رود. این قسمت لرستان کنونی بوده که در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، ساکنان آن جا، یعنی کاسیان Kassites بابل را فتح کرده و مدت پنج قرن در آن منطقه حکم‌روایی داشتند.

اما در شمال فلات، سلسله جبال البرز قرار دارد که بلندترین نقطه‌ی آن پنج هزار و شش صد متر است و دماوند نام دارد، که در امتداد سواحل جنوبی

دریای خزر امتداد دارد. رشته کوه‌های البرز از جانب انتهای غربی به آذربایجان ایران می‌رسد که میانه آن دریاچه ارومیه قرار دارد با آبی شور. این منطقه پرحاصل‌ترین و پرجمعیت‌ترین منطقه فلات است. از بسیاری لحاظ این منطقه اهمیتی شایان دارد و آن را اصطلاحاً برزخ مادی *Isthme médique* می‌گویند. از لحاظ تردد و رفت و آمد از مناطق گوناگون، سرزمینی است سهل و راحت. این قطعه زمین که جنبه مذهبی نیز دارد و به روایتی زادگاه پیامبر بزرگ پارسی، یعنی زرتشت شمرده می‌شود، در طول تاریخ شاهد بسیاری وقایع بوده است. آن چه که تاریخ بیان می‌کند، مرکز پارسیان نخست از این خاستگاه بوده است، مادها در اینجا اقامت کرده‌اند. جای‌های گوناگونی از این سرزمین، دره‌های آن و قسمت‌های دیگر مدت‌ها مرکز اقامت: کردان، مغولان و ترکان تاتار بوده است. این جاگذرگاهی بوده سخت نیازمند به حفاظت و نگاهداری، و به همین جهت شاهنشاهی پارس قرن‌هایی در این قسمت سخت به کار پرداخته و استحکاماتی بنا کرده‌اند که تا این زمان نیز هنوز بقایا و آثارشان آشکار و بازمانده است. این مهاجمان اغلب از جلگه‌های روسیه جنوبی برخاسته و حتا قفقاز را در نور دیده و در این جا با سدّی طبیعی و دشوار گذر روبه‌رو شده‌اند. شرایط جغرافیایی و چگونگی آب هوا که در روحتیه و شهامت، بردباری و اراده و صلابت ایرانیان بسیار مؤثر بوده است، در این قسمت بسیار نمایان‌تر بوده است و به همین جهت این ایالت باستانی، مردانی سخت دلیر و باکار و پیشه‌کشاورزی آفریده و بار آورده است که در تمدن و فرهنگ نقشی مؤثر داشته‌اند.

در مشرق سلسله جبال البرز، خراسان واقع است. در این قسمت بلندی‌ها کمتر و عبور سهل‌تر می‌باشد و به حق انبار غله ایران است. دره‌های سبزگون و پرحاصل‌اش از لحاظ تأمین غله بدان موقعیتی بسیار ممتاز بخشیده است. اما از دیدگاه مرزی و وضع جغرافیایی، پس از آذربایجان دومین منطقه‌ی است که راه هجوم بیگانگان را در فلات ایران می‌گشاید. مهاجمانی بسیار که از راه‌هایی دور، از مناطق آسیای میانه به جانب ایران سرازیر بودند، بدون ایجاد دردسری از لحاظ

راه گیرهای طبیعی به فلات راه می‌یافتند. به همین روی از لحاظ وضع دفاعی موقعیتی ممتاز داشته و تا همین اواخر، عهد قاجاریه نیز هنوز مورد تاخت و تاز ترکمانان بوده است. از جهت این موقعیت ممتاز دفاعی است که ساسانیان دیواری از آجر به طول چندین کیلومتر در آن نقطه کشیدند که بقایایش هنوز در آن منطقه دیده می‌شود.

این سلسله جبال در جنوب با یک رشته کوه که عبارت از مکران کوه باشد تکمیل می‌شود که به وسیله دو گذرگاه شکافته می‌شود. یکی بندرعباس در خلیج عمان و دیگری گذرگاهی که به طرف بلوچستان و کویت راه می‌یابد.

قسمت مرکزی فلات که دو رشته کوه از آن می‌گذرد، فرورفتگی‌یی است که در خشکی و بی‌آب و علفی شهره و زبانزد است. این فرورفتگی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود: قسمت شمالی دشت کویر و بخش جنوبی دشت لوت خوانده شده. قسمت شمالی بخشی است نمک‌زار که از فرط نامساعد بودن در آن جان‌چیزی می‌روید و نه جاننداری زندگی می‌کند. به ندرت جاهایی یافت می‌شود که نمک‌اش کمتر می‌باشد و شرایطی بسیار دشوار و سخت در آن قسمت‌ها برای زندگی وجود دارد، و همین جاها است که واحه‌هایی حقیقی را تشکیل می‌دهد. اما در قسمت جنوبی، یعنی دشت لوت این امکان اندک نیز ساقط است و به عقیده کاشفانی معدود و انگشت‌شمار که از جان خود گذشته و از این کویر گذشته‌اند، این جا منطقه‌یی است که از صحراهای بزرگ آسیای میانه چون گوبی Gobi به درجات قابل ملاحظه‌یی بدتر می‌باشد و آن صحراها در برابر این منطقه حاصل‌خیز به نظر می‌آیند.

آن چه که تا کنون مستفاد شده، زندگانی تنها در درّه‌ها و شکاف‌های عظیم کوهستانی، و به نسبت کمتری در واحه‌ها امکان داشته است. اما از این‌که بگذریم، دشت‌هایی نیز بوده است که از همه لحاظ از موقعیت‌های مناسبی بهره‌مند بوده است، و از آن جمله است دشت سوزیانی Susiane باستان و یا خوزستان امروز. این ناحیه از ازمنه باستان گرایشی داشت به تمدن و وضع مطلوب آن در اقوام

کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می زیستند، تأثیرات فراوان و قابل توجهی می گذاشت. در آن هنگامی که مرزهای شاهنشاهی ایران از سوی مغرب "زاگروس" به مناطق دوری باز کشیده می شد، در همین دشت بزرگ پایتخت، یعنی شوش ایجاد شد، و شوش مرکزی بود که با وسایلی ارتباطی به سهولت به بین النهرین و آسیای کوچک مربوط می شد.

دشتی نیز در پشت سلسله جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. از لحاظ طبیعی در این منطقه شرایطی وجود دارد که به موجب آن باران فراوانی باریده و محصولی بسیار بهره می دهد. این قسمت در واقع قسمت منطقه حاره ایران است که سطح اش از باتلاقها، مردابها، و جنگل‌هایی بسیار انبوه پوشیده شده است و محصولاتی چون: انار، انجیر، برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت و چیزهایی دیگر بار می دهد که خوراک یک سوم جمعیت ایران را تأمین می نماید.

در ایران از آغاز، مسأله آب و تأمین آن امری بسیار مهم و حیاتی بوده است و از همان آغاز این عهد روش مصنوعی آب یاری در این سرزمین مردمان را به چاره‌انگیزی و تلاش و تکاپوی بسیاری وامی داشته است. در زمان هخامنشیان از قنات‌ها یا کاریز استفاده می شده و به وسیله کندن مجاری بسیار، آب را به مناطق دوری جهت کشت و کار هدایت می کرده‌اند. بارندگی‌های نسبتاً فراوانی که در سلسله جبال‌های زاگروس و البرز نیز می شده و می شود به آبیاری و مشروب ساختن بسیاری از جاها می انجامید و درّه‌ها و واحه‌ها را سیراب می ساخت. آب در آداب و رسوم و معتقدات مذهبی ایرانیان نیز به همین جهت تا این حد مورد احترام و حرمت می باشد. در آثار ادبی و سرودهای دینی و نقوش بازمانده به روی سفال‌ها و سنت‌های دیرینه ایرانیان، نکات بسیار در مورد بارش باران وجود دارد. در یکی از سرودهای کهن روزگار ایرانیان که دربارهٔ تیشتر *Tištrya* یا *Teštar* "تیر" در مجموعهٔ یشت‌ها آمده است، اهمیت باران و تأمین آب و نیایش‌ها و ادعیه‌ای به نظر می رسد که جسته و گریخته در مهریشت، فروردین یشت،

آزت یش و بعضی سوره‌های یسنا و سراسر ادبیات سنتی زرتشتیان نیز قابل مطالعه است. مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران در ادبیات مزدایی زرتشتی در مجموعه روایات داراب هرمزدار باقی مانده و نگارنده در مجلدات چندگانه ادبیات سنتی مزدایی زرتشتی آن‌ها را گردآوری کرده است.

در فلات ایران، پایتخت‌ها جملگی از پیدایش نخستین پادشاهی در ماد تا واپسین پادشاهی، در جانب بیابان و در طول دو جاده اصلی که در کناره‌های داخلی دو سلسله جبال عظیم کشیده شده قرار دارند. از جانب غرب به شرق جاده‌یی که به موازات البرز کوه ممتد است، گذرگاه شهرهایی چون هگمتانه "همدان" قزوین، تهران، ری، دامغان "یا شهر صد دروازه Hecatompolys" و هرات واقع شده است؛ و هم‌چنین در جاده جنوبی اسپهان، پاسارگاد Pasargade، استخر، تخت جمشید "پرسه پولیس Perséplis" و شیراز قرار دارد.

آن چه که دانشمندان بدان معتقدند آن است که این تقسیمات جغرافیایی که در دوره تاریخی مورد قبول است، در عصر ماقبل تاریخی نیز صادق می‌باشد. تحقیقات باستان‌شناسی، این مطلب را ثابت کرده است که انسان عهد حجر که تازه از کوه سرازیر شده و دشت‌نشینی را آغاز کرده بود، در همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر سکنا کرده بوده است. قدیم‌ترین مراکز سکناي مردم که تا این زمان شناسایی شده است در کاشان "سئیلک Sialk"، قم، ری و دامغان قرار دارد.

ذخایر طبیعی ایران بسیار و از این لحاظ غنی و ثروتمند است. این منابع متنوع و گوناگون می‌باشند و از هزاره سوم پیش از میلاد از منابع آن مرمرهای معمولی و سفید از برای اُمرا و شاهان و دولتمندان سومری استخراج و تهیه می‌شده است. هم‌چنین منبع استفاده‌یی سرشار بوده است جهت تأمین چوب برای سومری‌ها که از جنگل‌های انبوه آن فرادست می‌آمده است. از زمان‌هایی بسیار دور از این سرزمین کانی‌هایی چون: عقیق، لاجورد و فیروزه استخراج می‌شده است. در ازمنه بعدی نیز آهن، مس، قلع و سرب ایران بسیار مورد استفاده بوده است. در دامنه‌های زاگروس ذخایر نفتی فراوانی وجود داشته که از

قدیم‌ترین عهد، یعنی از زمان هرودوت Herodotos نیز شناخته شده بوده است.

## ۲. زندگی پیش از تاریخ

آغاز زندگی در فلات، پایان عهد بارانی، پیدایی خشکی‌ها، وندیداد و زندگی اولیه، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران، زندگی غارنشینان، سلوک و هنر آنان، کار زنان و مردان، نخستین سازمان‌های مادرشاهی، کار و مقام زنان، عقاید دینی، گورها و دفن مردگان، زندگانی آینده، اشتراک زندگان و مردگان، چگونگی دفن دسته‌جمعی مردگان، آغاز زندگی در دشت، هزاره پنجم آغاز زندگی نوین، زراعت، خانه‌سازی، ابزار و آلات، هنرها و تکامل کوزه‌گری

از لحاظ زمانی شاید بتوان آغاز زندگی شناخته شده را در فلات از پانزده هزار سال و یا شاید اندکی بیشتر و احتمالاً کمتر از قبل از میلاد تعیین کرد. چه در این چنین زمانی دوران باران Période Pluviale از ایران گذشته و به تدریج آن چه را که عهد خشک Epoque aride می‌نامیم و تا به امروز ادامه یافته است آغاز شد.

با کم شدن دوران‌های ممتد باران‌زا، آب به تدریج پایین رفت و رودهای پرآبی که از ارتفاعات بلند سرچشمه می‌گرفت به کسری و کاستی گرایید و کم‌کم خشکی‌هایی مستعد جهت زندگی از زیر آب سر به در کرد. در این زمان انسان غارنشین در فلات آینده شروع به زندگی کرد. شکاف‌های طبیعی کوه‌ها و پناهگاه‌هایی که بیشتر در بستر رودخانه‌ها قرار داشت، مرکز زندگانی این انسان‌های نخستین محسوب می‌شد.

شاید وندیداد "Vandidad" *Vi.daevo.dâta* شرایع ضد دیو "گذشته از مآخذی دیگر، مدرکی محسوب شود از برای چگونگی زندگی این مردمان، و فرهنگ،

دین، هنر، سیاست و حکومت، قوانین، خوراک، پوشاک و سایر شئون فرهنگی شان را بازگو کند، و البته در این مورد گذشته از مدارک دیگر به نوشته‌ها و اشارات این کتاب نیز استناد می‌شود که فشرده و خلاصه آن را در صفحات بعدی می‌توان مطالعه کرد.<sup>۲</sup>

هرگاه به گزارش‌های باستان‌شناسی بپردازیم و در یافته‌های باستانی که از تپه‌های ماقبل تاریخی به دست آمده‌اند به کاوش و تعمق سرگرم شویم، از زندگانی این مردمان اولیه پیش از تاریخ آگاهی‌هایی به دست خواهیم آورد. بقایای زندگانی این انسان‌ها برای نخستین بار در حفاری‌هایی که در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، یعنی در "تنگ پده Pabda" انجام می‌شد، به وسیله باستان‌شناسان کشف شد.<sup>۳</sup> اینان مردمی بودند که از راه شکارورزی زندگی و امرار معاش می‌کرده‌اند. وسایل زندگی‌شان بسیار ابتدایی بوده و جنگ ابزارهایشان نیز ناکافی می‌نماید. تبرهای سنگی که اندکی تراش داشته، و در مرحله‌ی پیش‌رفته‌تر تبرهایی با دسته‌هایی چوبی داشته‌اند. آلات و ادوات استخوانی بسیار کم مورد استعمال بوده و از استخوان شکارها تأمین می‌شده است. هم‌چنین رواجی در استفاده از نوعی ظروف سفالین بسیار ابتدایی معمول بوده است که از فرط استعمال به رنگ سیاه درآمده‌اند.

در ایران نقاط بسیاری تا کنون کشف شده که زندگی ماقبل تاریخی در آن‌جاها وجود داشته است. در آذربایجان: تپه حسنلو، چراغ تپه، تپه حاجی فیروز و.... در کردستان: تپه‌های زیویه، تپه خیسور و.... در کرمانشاه، لرستان و همدان نیز تپه‌هایی کشف شده و هم‌چنین در اطراف تهران: اسماعیل آباد، پشند، دروس، تپه گیان نهاوند و.... در کاشان تپه بسیار مشهور شیلاک Sialk، در گیلان نیز تپه معروف چراغعلی، در دامغان، تپه حصار و در بسیاری دیگر از نقاط ایران زندگی پیش از تاریخ کشف شده است.

قدیم‌ترین مناطقی که در آن‌جاها جریان بسیار عتیق زندگی بدوی در فلات به نظر می‌رسد، در تپه شیلاک کاشان و جعفرآباد شوش می‌باشد و مطابق آرای

دانشمندان و باستان‌شناسان، یافته‌های باستانی این نقاط تا چهل و چند سده پیش از میلاد تخمین زده می‌شود، یعنی ابزار و ادواتی متعلق به هزاره پنجم. همانند این یافته‌ها در نقاطی دیگر نیز چون تپه‌های اطراف. مرودشت دست‌یاب شده است.<sup>۴</sup>

کار زنان و مردان در چنین جوامع و میان این بدویان چندان مشخص نیست، اما سازمان‌های پدرشاهی Patriarchat و مادرشاهی Matriarchat تا اندازه‌ی این وضع را متمایز می‌سازد. به‌طور کلی مقام زن از لحاظ کارآمدی او جالب توجه است و در برخی مواقع بدون این که تفوقی بر مرد داشته باشد، از اهمیت و مقامی برخوردار می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که زنان به نگاه بانی آتش اشتغال داشته‌اند و این مورد مؤید آن است که از مقامات روحانی و احراز آن عناوین برخوردار بوده‌اند. ساختن ظروف سفالین به‌عهدۀ آنان بوده و همچنین وظیفۀ آذوقه گردآوری به‌عهدشان بوده است. اینان با چوب دستی‌های مخصوص و ویژه‌ی درکوه‌ها به جست‌وجوی ریشه‌های نباتی و میوه‌های خودروی وحشی جهت خوراک می‌پرداخته‌اند. این روش به تدریج و اندک اندک موجب تجربه‌ی آنان شده و آگاهی‌هایی درباره‌ی دانه‌ها و کشت آن‌ها به دست می‌آوردند. درحالی که مردان با تلاش و کاری بسیار موفقیت‌هایی اندک به دست می‌آوردند، زنان با استفاده از این تجربیات در زمین‌های رسوبی به کشت پرداخته و موفقیت‌های بسیاری شامل‌شان می‌شد. این تجربیات ابتدایی متعلق به دوران نوسنگی Néolithique است که انسان غارنشین بوده و به روش‌هایی در کشاورزی دست می‌یابد.

در چنین احوالی بدون شک زن تفوق و برتری می‌یابد. در این جوامع و همچنین میان گروه‌هایی که زنان حق اختیار چند شوهر داشته‌اند، زمینۀ مادرشاهی و یا تفوق زنان بسیار گسترده بوده است. اداره‌ی کارهای قبیله و حل و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها با زنان بوده و همچنین با توجه به آمیختگی اِمارت و روحانیت، شغل روحانی بودن نیز به‌عهدۀ زنان بوده است. نَسَب از جانب زن برده می‌شده و زن ناقل خون قبیله به شکل خالص و اصیل‌اش بوده است و این رسمی



است که بعدها آریاییان فاتح از بومیان فلات کسب کردند.

عقاید دینی این مردمان نیز وجه مشابهتی بسیار با مردم دیگر و اقوام و گروه‌ها و جوامعی دیگر داشته که قبل از تاریخ می‌زیسته‌اند. آگاهی‌های بیشترین ما درباره عقاید دینی این مردمان از یافته‌هایی حاصل می‌شود که از قبور به دست آمده است. این امر اعتقاد عمیق، ابتدایی و بی‌شایبه بدوی را درباره زندگانی دیگر بیان می‌کند. آنان بر این اعتقاد بوده‌اند که آدمی پس از مرگ همچنان به زندگی در شکل و هیأتی دیگر ادامه می‌دهد. به همین جهت گور مردگان را هم چون مصریان و بابلی‌ها و بسیاری دیگر از مردم کهن از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و وسایل زندگی و جنگ‌ابزار آگنده می‌کرده‌اند. اما این روش چنان‌که به نظر می‌رسد بارها در طول زمان دچار تغییرات و تحولاتی شده است. گورهایی که در سِئُلک Sialk کاشان و جاهایی دیگر کشف شده، نشان می‌دهد که مرده را به طرز جمع شده‌یی در گور دفن می‌کرده‌اند.<sup>۵</sup> اما این گورها خارج از محل زندگی نبوده است، بلکه در همان مکان‌ها، اطاق‌ها، کف غارها و جاهایی بوده است که زندگی می‌کرده‌اند و این از جهت صرفه‌جویی و بهره‌یی بوده است که عایدشان می‌شده، چون معتقد بودند که روح متوفای نیز می‌تواند از خوراک، وسایل، ابزار و دیگر حوایج زندگی استفاده کرده و سود کند، و در جمع زندگان به اشتراک زندگی نماید، بدون آن‌که از برای او وسایل اضافیه‌یی جهت رفع حوایج‌اش در گوری دور دست نهند. اما بعدها پندارها، افکار و عقایدی دیگر به وجود آمد که به موجب آنها، مردگان را در جایگاه زندگی زندگان به گور نمی‌کردند، و شاید اهم این موارد ترس از مردگان بود که به تدریج ریشه می‌گرفت. پس بر این مبنا به انباشتن گورهای مردگان خود از وسایل زندگی و خوراک پرداختند.

شاید چنان‌که در بسیاری از مناطق جهان کهن چون: بابل، چین و مصر و جاهایی دیگر معمول بوده است، این ساکنان قدیمی فلات نیز کسان مرده را به همراه لوازمی به خاک می‌کرده‌اند. در گور به همراه مرده علاوه بر خوراک، پوشاک، جنگ‌ابزار، ادوات و آلات پیشه او را نیز دفن می‌کرده‌اند. دُمُرگان

DeMorgan در ضمن حفاری‌های اطراف تالش، قبوری یافت که در آنها چندین اسکلت یافت می‌شد و آشکار بود که جسد رئیس خانواده‌یی را به همراه نزدیکان بلافصل‌اش دفن کرده‌اند.<sup>۶</sup> در شهر "اور Ur" از نقاط بین‌النهرین گوری پیدا شد که در آن هفتاد و چهار تن مرده را دفن کرده بودند. در مصر کنیزان، زن مورد علاقه و غلامان فراعنه را با جسد فرعون متوفاً دفن می‌کرده‌اند. در چین گاه متجاوز از صد تن را با خاقان متوفاً زنده به گور می‌نمودند. این امر میان اقوام ابتدایی آفریقایی نیز مشاهده شده است. اما کم‌کم تعدیلی در این امر با پیشرفت زمان حاصل شد و نشان این تعدیل را بر دیواره‌های قبور مصری ملاحظه می‌کنیم که به جای کسانی که می‌بایستی دفن شوند، تصاویر آنان را بر دیواره‌های قبور رسم می‌کردند. در تپه حصار واقع در دامغان بنا بر حفاری‌های دکتر اشمیت Schmidt میان گورهای کشف شده، قبر دختر جوان و تازه‌سالی جلب توجه می‌نمود که در آن اسباب‌بازی‌ها و حتا جهیزیه و یا چیزهایی بدین عنوان را قرار داده بودند.

هم‌چنین از یافته‌های این گورها به روش پرستش آنان پی می‌بریم. من باب مثل میان تاریخی که به تخمین سه هزار تا دو هزار و شش صد پیش از میلاد می‌باشد، ستایش و پرستش خورشید بسیار شایع بوده است. در ظروف سفالی متعلق به این دوران نقش‌های خورشید فراوان به‌نظر می‌رسد و هم‌چنین دفن مردگان در این قرون به شکلی بوده است که سر آنها به سوی مشرق، یعنی جانب طلوع خورشید قرار داشته است و این دورانی است که خورشید از زمره بزرگترین خدایان بشری بوده است.\*

به هر انجام با تغییراتی که در آب و هوا رخ داد، و خشک شدن دره‌ها که معلول دوران خشکی و بی‌آبی بود، زندگی در دشت امکان‌پذیر شد. کناره‌های رودخانه‌ها و سواحل دریاها و دریاچه‌هایی که پایین رفته بود، رسوب‌هایی بسیار

\*. جهت آگاهی نگاه کنید به کتاب "تاریخ آیین رازآمیز میترایی" عنوان پیشینه‌های خورشیدپرستی. اثر نگارنده، تهران ۱۳۸۱. جهت آگاهی درباره نوع تدفین و انواع رفتار با مردگان ← آدامگاه در گستره فرهنگ ایرانی" تألیف دکتر مهدی غروی، تهران ۱۳۷۶.

حاصل خیز به جا نهاده بودند که زمین را به زودی بارور ساختند و به این وسیله بود که جانوران از کوه‌ها، چون انسان‌ها به دشت‌ها پناه آوردند. شاید انسان‌ها به دنبال جانوران که به دشت‌ها و مرغزارها هجوم آوردند، از کوه‌ها سرازیر شده باشد، چون شکار وسیله‌ی بسیار حیاتی و مؤثر بود از برای گذران معاش آنان.

محققان اغلب این تغییر و تحول را از آغاز هزاره پنجم پیش از میلاد می‌دانند و با تمام کمبودها و نقایص فنی از لحاظ اطلاعات باستانی، تمدن ایران را از این تاریخ به جلو دوره‌بندی کرده و با امکاناتی که فرادست است به کاوش و جست‌وجو و تحقیق پرداخته‌اند.

در زندگانی این دشت‌نشینان، زراعت و کشاورزی به موازات شکارورزی پیش می‌رفت. در ابتدا هنوز آگاهی چندانی درباره‌ی خانه‌سازی نداشتند و در غارها و شکاف‌ها و گودی‌های طبیعی که با وسایلی ابتدایی سقف‌اش را می‌پوشانیدند، زندگی می‌کردند. به موجب اوستا، به‌ویژه بخش وندیداد به کلبه‌های چوبی و یا کلبه‌های حصیری یا نم‌ی اشاره شده است. اما اندکی نگذشت که گودی‌ها و شکاف‌های کم‌عمق را برای خانه‌سازی انتخاب نمودند. گرداگرد این گودی‌ها را با چینه‌هایی از گل بالا آورده و سقف آن را به وسیله شاخ و برگ درختان و چوب با گل اندود می‌کردند تا جان‌پناهی باشد برای شان از گزند گرما و سرما و سیلاب باران‌ها. در تپه سئیلک Sialk کاشان این‌گونه خانه‌های ابتدایی کشف شده که قدمت آنها به چهار هزار و دویست سال پیش از میلاد می‌رسد. اما تغییر و تحولی که همراه با تکامل بود، به زودی چینه‌های گلی و بی‌دوام را تبدیل به دیوارهای خشتی کلفتی کرد که جهت ساختمان‌های پیش‌رفته‌تری به کار می‌رفت و کهن‌ترین نمونه این دیوارها که تا به حال کشف شده است، متعلق به سه هزار سال پیش از میلاد می‌باشد.

به هر حال در هزاره چهارم، خانه‌سازی تکاملی یافت. پس از خشت‌زنی و به کار بردن آن، ساختن آجر کشف شد. خشت را می‌پختند و آجرهایی از این عمل به دست می‌آمد که بسیار خشن و ابتدایی بود، اما در عوض در مقابل باران و

سیلاب و حوادث طبیعی دیگر دوام و استحکامی بیشتر داشت. نصب در و پنجره نیز شایع شد و این امر از بازمانده‌های ساخته‌های آن دوران قابل مشاهده می‌باشد. به موجب وندیداد، فرگرد دوم در داستان جمشید به نخستین اشاره در معماری برای ساختن خانه و اتاق و در و پنجره جهت استفاده از روشنایی و نیز شهرک‌سازی اشاره شده است.\* تزئین اتاق‌ها آن بود که با رنگ قرمزی پوشیده می‌شد و این اندود وسیله‌ی محسوب می‌شد از برای تزئینات داخلی که از اکسید آهن به دست می‌آمد که در فلات ایران به فراوانی یافت می‌شد، همراه با عصاره‌ی بعضی از میوه‌ها یا پوست میوه و درختان.

وضع ظروف نشان می‌دهد که به تدریج از تکاملی برخوردار می‌شده است. پس از ظروف اولیه‌گلین که از فرط استعمال بر اثر دود، سیاه‌رنگ می‌شد، به روش پختن سفال‌هایی سرخ‌رنگ و ابتدایی آگاهی یافتند. اما به موازات تکاملی که در خانه‌سازی ایجاد می‌شد، کاسه‌گری نیز تکاملی یافت. در هزاره‌ی چهارم به نظر می‌رسد که چرخ اختراع شده باشد. این کاسه‌ها از نوع سابق کوچک‌تر و ظرافتی نسبی دارد. هم‌چنان چرخ اختراع شده بسیار بدوی است و عبارت است از یک تکه تخته که بر زمین قرار گرفته و به وسیله‌ی دسته‌ی می‌چرخید. این ظرف‌ها پس از قالب‌گیری در کوره‌هایی پخته می‌شد و آن چه که بیشتر جلب نظر می‌کند، ذوق و هنری است که در تزئین این ظروف به کار رفته است. در زمینه‌ی قرمز رنگ، قرمزی تیره با نقوش سیاه تصاویر حیوانات و پرندگان نقش شده‌اند که سرشار از حرکت و جنبش می‌باشند و همین حرکت و جنبش فریبندگی و زیبایی به آنها بخشیده است که سرشار از حیات و ذوقی وحشی و تربیت‌نا یافته می‌باشد. نیز در وندیداد به ظروفی که از مواد گوناگون در یک روند تکاملی و رو به پیشرفت است یاد شده و از ظرف: گِل ساخت، چوب ساخت، سفال ساخت، آهن یا سرب و سیم و نقره ساخت یاد شده است.

\* نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، از نگارنده. جلد اول، فرگرد دوم. متن و یادداشت‌ها. جلد دوم، تهران ۱۳۷۶.

### ۳. تکامل کوزه‌گری و خانه‌سازی

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی در بهبود خانه‌سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه‌سازی، تزئینات داخلی و خارجی، در و پنجره، کف‌سازی، رنگ‌زنی وضع درونی خانه‌ها، تحولاتی در کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش‌های نو و کهنه، روح و احساس هنری، رئالیسم و طبیعت‌گرایی، شکل ساخته‌ها و نقش آنها، تحولاتی در کوزه‌گری

آن چه که محرک زندگانی مردم فلات بود، مبارزه با طبیعت از برای زندگانی بهتر و امنی محسوب می‌گشت. از برای حصول چنین آرزویی لازم بود تا در خانه‌سازی پیشرفت و تکاملی پدید شود. موادی و روش‌هایی ایجاد و اختراع گردد که خانه‌ها در برابر باران‌های سیل‌آسا و توفان‌های مخرب دوام آورد. این امر نیز به تدریج حاصل می‌شد. از هزاره سوم کم‌کم در مصالح اولیه و مواد ساختمانی تحولی ایجاد شد. این تحول بدان‌گونه بود که آجر را دیگر با خاک نرم و با دقتی که لازم بود می‌ساختند. در آغاز گل‌های ناهموار را که از کلوخه‌ها فراهم می‌شد در دست به شکل بیضوی‌های ناهمواری که سخت‌خشن بودند درمی‌آوردند و با حرارت آفتاب می‌پختند. اما این روش را ترک کردند، چون هر چند ملاطی از گل این آجرهای بیضی شکل را به هم جفت می‌کرد، اما ویژگی چسبندگی لازم را در خود حفظ نمی‌کردند و به‌زودی در اثر



تحریرکاتی جزئی فرو می‌ریختند. اما در دوران بعدی که موردنظر است، آجرها را با خاک نرمی که به صورت گل درمی‌آمد، به شکل مستطیل قالب می‌زدند، و این همان روشی است که در ایران هنوز شایع و مورد عمل می‌باشد.

در طرز ساختمان و معماری نیز پیشرفت‌هایی حاصل شده بود. خانه‌ها به وسیله راه‌گذرها و کوچه‌های تنگی از هم جدا می‌شد و تمامی دهکده بر همین سان بود. برای کسب نور ایجاد حفره‌هایی رو به کوچه شایع بود و گاه پنجره‌هایی سطح بیرونی خانه را زینت می‌داد. درها بسیار تنگ و کوچک بودند که از نود سانتیمتر تجاوز نمی‌نمودند. پایه‌ها و پی‌ها برخی اوقات با قطعات سنگ بنا شده و این وسیله‌ی بود از برای سهولتی بیشتر و کاری کمتر و استواری قابل اطمینان. تگه‌هایی از سفال که بر دیواره‌های خانه‌ها الصاق می‌شد، هم جنبه تزئینی داشت و هم وسیله‌ی بود از برای جلوگیری رطوبت. تزئینات داخلی نیز چنان بود که تذکر دادیم، یعنی دیوارهای اتاق‌ها را با رنگ قرمزی می‌پوشانیدند، به اضافه رنگ سفید که تازه پدید شده و با رنگ قرمز مخلوط به کار می‌رفت.

کف‌سازی معمول نبود. کف راه‌روها، اتاق‌ها و حیاط‌ها و هم‌چنین کوچه‌ها خاک کوبیده شده و ناهموار بود که اغلب به وسیله تراش صاف و هموار می‌شد. شاید به ندرت کف اتاق‌ها را با تگه‌هایی از سفال و یا سنگ می‌پوشانیده‌اند.

در طی همین دوران، یعنی پایان هزاره سوم تحولاتی محسوس در خانه‌سازی به وجود آمد. با مدارکی که کشف شده وضع درونی خانه‌ها تا اندازه‌ی روشن است. دقت در همواری و ظرافت خانه‌ها تا اندازه‌ی محسوس می‌باشد، اما درها هنوز به همان نسبت کوتاه و کوچک می‌باشند. در مدخل خانه اجاق‌هایی می‌ساختند که دو خانه داشت و به نظر می‌رسد که یک جانب را برای طبخ خوراک و غذا و طرف دیگر را مخصوص پختن نان تخصیص می‌دادند. در این خانه لوازمی بسیار ابتدایی که اغلب از گل فشرده شده می‌باشد جلب توجه می‌کند و در اتاق‌ها کم‌کم ایجاد طاقچه‌هایی از برای نگاهداری اشیاء معمول می‌شد. این وضع در خانه‌سازی تا هزاره دوم، یعنی تا ورود اقوام هندو ایرانی در فلات هم چنان

شایع بود و تحوّل و تکاملی دیگر در این زمینه رخ نداد.

در مورد کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، تحوّل بسیار شایسته به‌بار آورد که در مصالح ساختمانی، یعنی آجرسازی تأثیر بسیاری داشت. کوزه‌گری روشی بود از برای تظاهر ذوق هنری مردمی که این استعداد را به‌وجه شایانی در خود داشتند، به‌زودی قلمرو کوزه‌گری بسیار وسیع و شامل شد. کوزه‌گر کوزه‌هایی به اندازه‌های مختلف می‌ساخت که اغلب آن‌ها منقش و مصوّر بودند. هم‌چنین ساختن خمره‌هایی به دو نوع ساده و مُدّهَب مرسوم بود. کوزه‌گر هم‌چنین جام‌ها و کاسه‌ها و قَدح‌هایی نیز می‌ساخت که رویهٔ بیرونی‌اش محیطی بود بسیار مناسب برای تجلّی و نمایان کردنِ ذوق هنری او و یا دیگران.

در مورد نقاشی بر روی این ظروف، در ضمن کار تغییراتی حاصل می‌شد. چه خمیرهٔ رنگ در حرارت کوره تغییر پیدا می‌کرد و رنگ‌های روشن و جلادار اغلب تیره می‌شدند و این امر نسبت داشت به شدّت و ضعف حرارت کوره. در ضمن این چنین‌گیرودارهایی برای کوزه‌گر تجربیاتی حاصل می‌شد که مبنای آن پیشرفتی بود از برای شکیل نمودن، طرح اندازی و انتخاب و تلفیق رنگ‌های بهتر. این رنگ‌ها عبارت بودند از: سیاه، خاکستری، سرخ، قرمز و سبز و احتمالاً رنگ‌هایی دیگر. در وندیداد به کوره‌های گوناگونی برای پخت و یا ذوب انواع فلزات به‌صورت نخستین و گاه تا حدودی پیشرفته‌تر اشاره شده است. نیز حتّی برای خشت‌زنی و ساخت گِلِ اولیه، از پا زدن و یا پایمالی گِلِ اولیه و ورزیدن آن اشاراتی هست. نیز جهت چگونگی آرد کردن غلات و پخت نان و مراسم آن هم اشاراتی نقل شده است، چنان‌که به اشکالِ شخم کردن و درو کردن و گردآوری غلات به صورت‌های اولیه در این کتاب برمی‌خوریم.

این بومیان فلات که مردمی زارع، صلح‌جو و با خصیصه‌یی هنری زندگی می‌کردند، سفال‌سازی را که اغلب با نقاشی می‌آمیخت، وسیله‌یی قرار می‌دادند برای تجلّی هنری و حسّ زیباپسندی خود. حسّ جمال دوستی‌شان بیشتر معطوف به فرآورده‌های هنری‌شان بود و به‌وسیلهٔ سفال‌هایی نازک که بر آن‌ها

نقش‌ها و تصاویری بسیار نقش می‌کردند، این احساس را تسکین می‌بخشیدند. این نقاشی‌ها اغلب از گیاه‌ها و حیوانات و پرندگان بودند که وسواس نقش و زیبایی و قرینه‌سازی در آن‌ها بیشتر رعایت می‌شد تا دیدی رئالیستی و واقع‌گرایانه.

شاید در آغاز سبکی واقع‌گرایانه وجود داشته است، چه هنرمندان بیشتر به حقیقت و تقلید از طبیعت می‌پرداخته‌اند. واقع‌گرایی Realisme شان نسبتی داشته با ناتورالیسم Naturalisme و طبیعت‌گرایی. گل‌ها و گیاهان را به گونه‌ی واقعی و جاندارانی مختلف چون: مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لک‌لک، شترمرغ و دیگر جانوران را در فواصلی معین مطابق با اصل زنده و جاندار نقاشی می‌نمودند. چون روش قبلی، دیگر کمتر به روش هندسی و خطوط متقاطع توجهی داشتند و بیشتر به رعایت تناسب و تجسم موضوع می‌پرداختند. اما مدتی نگذشت که ذوق هنری و ابداع و ابتکار، روش نقاشی را دیگرگونه ساخت. ناتورالیسم و طبیعت‌گرایی که نسخه اصلی‌اش در طبیعت زنده و آشکار بود، ذوق لطیف هنری را تسکین نمی‌بخشید و ارضایی چندان نداشت چون به‌طور دائم در طبیعت و گذران زندگی روزمره با آن روبه‌رو بودند، و چون عصر ما نقاشان به مسخ طبیعت پرداختند. در این تحوّل، توجهی بسیار مبذول می‌شد به موارد مشخص و جالب توجه حیوانات. شاخ حیوانات به شکل دور از باوری بزرگ، برجسته و در قالب اشکالی هندسی درآمد. دم‌ها بلند و برخی اوقات به شکل شاخ درختان و چیزهایی دیگر متحوّل شد. پای شترمرغ و نوک لک‌لک و گردن بعضی از مرغان از حالت طبیعی بسیار به دور و گاه مشحون از ریزه‌نگاری‌های هنری بود.

نقش‌های حاشیه‌نگاری که در سابق امتدادی قابل توجه داشت و به اشکال کوچک و مداومی کشیده می‌شد، درهم و برهم و بزرگ شد، به شکلی که رویه بیرونی و گاه درونی جام و کاسه‌یی را اشغال می‌کرد. روش قرینه‌سازی دیگر معمول نبود و شاید این چنین نابسامانی، این توهم را ایجاد نماید که بازگشتی شده بود به دوران قدیم، اما این چنین نبود، بلکه در این اغتشاش ظاهری رسم و روش



و قاعده‌یی وجود داشت.

این روش نیز دیرپایی و سخت‌زیستی نداشت، چه دوباره طبیعت سخت موردنظر قرار گرفت؛ طبیعتی که زنده، جاندار و مشحون از حیات و جنبش بود. صحنه‌های شکارگران که در حال شکار بودند، لطف مخصوصی را نشان می‌دهد. ستیز آدمی با جانوران شاید نماد و نشان کنایه‌یی باشد که ناخودآگاه بر آن بسیار تکیه می‌شده است. آن چه که مسلم است روش‌هایی موردنظر قرار گرفت که نمایان‌گر جنبش و حیات بودند. زمانی نقش‌هایی از یک شکارورز و یا یک کشاورز در ضمن عمل و کار تصویر می‌شد و زمانی رقصندگان در تصویرسازی موردتوجه واقع می‌شدند که در حال رقص بودند، و شاید رقص مقدّسی که جنبه مذهبی و یا جادوی تقلیدی برای موفق شدن در امور شکار و کشاورزی و یا خواست‌های در زندگی روزمره را داشت.

در این زمینه اخیر لازم به یادآوری است که کوزه‌گر به فنّ قالب‌گیری و قالب‌ریزی نیز آشنایی داشت و شاید منشأ این امر نیازمندی مذهبی بوده باشد. در این زمینه مقداری مجسمه از رب‌التّوع مادر و خداوندگار نعمت و فراوانی و سرپرست انعام و احشام در دست داریم. هم‌چنین اسباب‌بازی‌هایی از برای کودکان و مجسمه‌هایی از برای قربانی و به‌عنوان هدایایی برای خدایان همراه با نثارها ساخته می‌شده است.

این هنرمندان هیچ‌گاه خود را مقتید به شیوه‌یی شناخته شده نکردند. در روشی که مهارتی در آن می‌یافتند پای بسته نگشتند، بلکه مدام در کار تغییر و تحوّل و نوجویی بودند. الگوی کار و سرمشق‌شان طبیعت بود، طبیعتی که سرشار از جنبش و حرکت بود و هنرمند نیز هر چه را که در گرداگرد خویش جالب می‌یافت سرمشق قرار می‌داد. جالب آن است که برخی از دانشمندان و محققان چنین فهم کرده‌اند که این نقوش که از لحاظ وسعت، زمینه‌یی بسیار داشته‌اند، در حکم خط بوده‌اند. باز آن چه که امکان بیشتری از برای قبول این مطلب تولید می‌کند، آن است که ترقی و توسعه این نقاشی در فلات ایران مقارن است با زمانی

که در بین التهرین بشر به یکی از شگفت‌ترین اکتشافات خود دست یافت؛ یعنی خط و روش نویسندگی را به وجود آورد. با چنین احوالی این پرسش پیش می‌آید که آیا مخترع خط از هنر نقاشی هنرمندان و پیشه‌وران فلات ایران که تصاویر و نقوش و علائم بسیاری را در برابر داشته الهام گرفته است؟ امکان این چنین امری به هیچ وجه بعید نیست و در ضمن جای تذکر است که این هنر وسیله‌ی بوده است که راه را به سوی روش خط تصویری باز کرده است و بی‌گمان در اعصاری که خط الفبایی شناخته نشده بود، بشر برای رسانیدن مفاهیم و نظرات خود، با نقش‌های تصویری و علائمی مکنونات خود را بیان می‌کرده است که نقوش سفالینه‌های شیلک یکی از نخستین خطوط تصویری در ایران است.

هنر کوزه‌گری و نقاشی‌های آن هر چند دارای وحدت و هماهنگی اندکی است اما در نقاط مختلف فلات سبک‌ها و روش‌های گوناگونی در این فن به وجود آمد. ظروف و یافته‌هایی دیگر که از جاهای مختلف ایران به وسیله باستان‌شناسان به دست آمده است بیانگر این حقیقت می‌باشند. در شوش جام‌هایی با پایه‌های بلند و دیواره‌های نازک ساخته می‌شد، در حالی که در تپه حصار کاسه‌های بسیاری به دست آمده است، و هم‌چنین در تخت جمشید شکل مخروط ناقص مورد توجه بوده است. در نقاط مختلف روش‌ها و سبک‌هایی در نقاشی به یک میزان و درجه نبوده است، بلکه در حالی که در نقطه‌ی بی‌واقع‌گرایی روی می‌کردند، در نقطه‌ی دیگر هنرمندان از رئالیسم بریده و به شیوه‌های خیالی می‌پرداختند و این میزان و نشانی بود از برای هنرمندانی که از احساسی سرشار و طبیعی پذیرا و تنوع‌طلب برخوردار داشتند.

بر اثر گرای، تناسب و زیبایی وضع اشکال در کوزه‌گری ثباتی یافت و به زودی انتشاری عظیم پیدا کرد. از جانبی تا سیستان و از سویی تا بلوچستان و دره‌سند سرایت کرد. در شمال تا مَرُو نفوذ یافت، یعنی جایی که آثار ماقبل تاریخی یافت شده و هنوز در آن نقاط حفاری جالبی انجام نشده است. از مرو به بلخ "با کتریا" کشیده شد و بعدها در مغرب زمین انتشاری بسیار یافت.

اما ناگهان در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد تحوّل در سفال‌گری به وجود آمد و این تحوّل عمیق و دامنه‌دار نشان جابه‌جا شدن مردمان است و ورود دسته‌های تازه با فرهنگ و هنری نو.<sup>۸</sup> در شوش این تحوّل ناگهانی با توقّف سبک پیشین و روی کار آمدن سبکی نو نظرگیر است. جای ظروف قبلی را با نقش‌ها و اشکالی گوناگون ظروفی اشغال کرد با لوله‌هایی بلند و باریک و دهانه‌هایی تنگ که به رنگ قرمز یکنواخت بودند. این چنین تحوّل در بین‌النهرین نیز مقارن با همین زمان که معروف به عهد "اوروک چهارم - Iruk - IV" می‌باشد انجام گرفت. اندک زمانی نگذشت که در طی آخرین سده‌های پیش از سه هزار قبل از میلاد تمدنی مشخص در شوش به وجود آمد، این تمدن هر چند تحت تأثیر بین‌النهرین بود، اما با وجود این به ایجاد خط ویژه‌ی نایل آمد که به خط ایلامی مقدم Proto-èlamite خوانده می‌شود<sup>۹</sup> و این دورانی معاصر با زمان چمّدت Jemdet nasr در دشت بین‌النهرین بود.

چنان‌که با تحقیقات عمیق و کاوش‌های مستند اثبات شده است، فلات ایران مهد و زادگاه نخستین سفال‌گری است. در هیچ جای جهان هنوز در چنین بعد زمانی ظروفی به این زیبایی و نقاشی‌هایی به این جالبی مشاهده نشده است. رئالیسم قوی، ناتورالیسم جاندار و منطبق با اصل چنان عظمت و قریحه این هنرمندان را جلوه می‌دهد که موجب اعجاب و شگفتی است. در چهار هزار سال پیش از میلاد چنان جهشی از واقع‌گرایی و تقلید از طبیعت در قالب اولیه به سوی تخیل در نقوش و طرح اندازی در ایران به وسیله هنرمندان انجام شد که موجب تحیر است و این امر نظیری در تاریخ جهان ندارد. کنده‌کاریهایی که بر روی استخوان می‌شد نیز حاکی است از روح ظریفه‌گرایی و هنرمندی و نازک‌خیالی این مردمان.



#### ۴. فلزکاری، آرایش و تجارت

آغاز استفاده از فلزات، مس و طُرُق استفاده از آن، استفاده‌های بدوی، ذوب مس و ریخته‌گری، اشیاء مسین، تأثیر در بهبود لوازم آرایش، آینه‌سازی از صفحه‌های مسین، زیورآلات، جواهرات و سنگ‌های تزئینی، جواهرسازی و عظمت این فن، وضع تجارت و مبادله، حبوبات، صادرات و واردات، مُهر کالاهای تجارتي

ساکنان دشت‌های فلات بسیار زود به فلزکاری و استفاده از آن‌ها پرداختند. فلزات و استعمال آن‌ها در آغاز به تدریج پیش رفت و در چنین احوالی که با حرکتی کند انجام می‌شد، سنگ هم‌چنان مقام خود را حفظ می‌کرد. مس را برخلاف مردم پیش از تاریخ مصر، کنده کاری نمی‌کردند، و هم‌چنین آن را ذوب نیز نمی‌کردند، بلکه به وسیلهٔ چکش کاری از آن ابزارهایی کوچک چون درفش و سوزن می‌ساختند. اما چنان‌که اشاره شد، به موجب وندیداد که یکی از بخش‌های قدیم اوستاست، از فلزکاری و کوره‌های ذوب فلزات آگاهی داریم.

اما این وضع دوام کمی داشت، چه به زودی به ذوب مس پرداختند و مس را پس از ذوب به وسیلهٔ ریخته‌گری به شکل ابزار و وسایل دلخواه در می‌آوردند. به موازاتی که ساختن اشیاء و آلات و ادوات مسین رواج می‌گرفت، ابزارهای سنگی

همچنان بی آن که کاستی گیرند، ساخته شده و مورد استفاده بودند. اما کشف مس و روش ذوب و ریخته‌گری، موهبتی بود که در اثر آن به ساختن لوازمی چون چاقو، تبر، بیل و چیزهای دیگر توفیق یافتند که در پیشرفت تمدن و سهولت زندگی تحوّل درخور توجه به وجود آورد.

کشف فلزات و طریق استفاده و بهره‌برداری از آن به زودی در یکی از اموری که مورد نظر مردم، به‌ویژه بانوان بود اثری عمیق گذاشت و آن ساختن لوازمی بود که با ظرافت بیشتری ساخته شده و به‌ویژه زینت‌آلاتی که زنان از آن‌ها استفاده می‌کردند. آئینه به زودی مورد توجه قرار گرفت و صنعت‌گران از صفحه‌های صاف و صیقلی که لبه‌های برآمده داشت، به اشکالی گوناگون آئینه ساختند. سنجاق‌هایی از برای سر و گل‌هایی از برای سینه و گردن‌آویزهایی با اشکالی مختلف و دست‌اورن‌هایی از برای زنان و دختران و احتمالاً مردان طبقات فرادست رایج شد.

از جانبی دیگر، کانی‌هایی استخراج می‌شد که جنبه تزئینی داشت و در آرایش مورد استعمال بیشتری یافت، و این کانی‌ها عبارت بودند از: عقیق و فیروزه که از لحاظ رنگ درخشان و جالب‌شان موقعیتی درخور داشتند. صدف نیز استعمال زیادی داشت و علاوه بر این چیزها استعمال مهره‌ها و حلقه‌هایی از برخی سنگ‌ها، چون: سنگ بلور، سنگ لاجورد که از "پامیر Pamirs" می‌آوردند و یشم سبز که از مناطق دوردستی وارد می‌شد شایع گشت. پیشه‌وران و صنعت‌گران به ابداع نقوش و اشکالی تازه برآمدند و به این وسیله هم ذوق هنری خود را ارضاء و نوازش می‌کردند و هم به آرایش و تزئین دیگران مدد می‌نمودند.

سفال‌سازی نیز شروع به خدمت در قلمرو آرایش نمود. شیشه‌هایی مرمرین و ظروف بادقّتی فراوان ساخته می‌شد و به احتمال این‌ها بطریقه‌هایی بودند که برای نگاهداری انواع روغن‌های آرایشی و عطریات فراهم می‌شدند. نوعی پشقاب‌های توگود و لبه‌دار که کوچک و ظریف بودند نیز از سنگ تراشیده

می‌شد که چنان‌که از قراین برمی‌آید جهت مصارف آرایشی تهیته می‌شده است. در آیین‌سازی نیز تجدیدنظری شد و از صفحه‌های مسینی که محدب و در کمال شفافیت و صیقلی بودند، آیین‌هایی بزرگ و کوچک تهیته می‌کردند.

دست اورنجن‌ها، گردن‌آویزها و گوشواره‌ها بسیار متنوع و زیبا بودند. گردن‌آویزهایی طویل داشتند که به وسیلهٔ موادی بر آن‌ها سنگ‌هایی از لاجورد و فیروزه نصب می‌نمودند. گوشواره‌ها اغلب از طلا یا لاجورد بود و آشکار است که زنان و بانوان پنج‌هزار سال گذشته نیز چون بانوان امروزی در این‌گونه زینت‌ها اهتمام و وسواسی بسیار داشته‌اند، و هم‌چنین جواهرسازی و زرگری پیشه‌یی بوده است چون امروز که سودهای فراوانی جهت پیشه‌وران به بار می‌آورد. صنعت‌کاران این فن در حرفهٔ خود سعی بلیغی به کار می‌برده‌اند و گوهرهایی که در شوش پیدا شده، بدون شک پیش‌آهنگ آن ساخته‌هایی است که در "اور UT شهری در بین‌التهرین" کشف شد و نظر تحسین جهانیان را به خود برانگیخت.

وضع تجارت بنابر اصل مبادله بود و این مبادله در اصل اقتصادی، ترقی‌اش وابسته بود به ازدیاد سطح تولید. برخی از کالاها اهمیتی بیشتر داشتند و می‌توانستند در ازدیاد سرمایه مؤثر واقع شوند، چون: پیکان، تبرسنگی و در مرحله‌یی بالاتر مواد غذایی از قبیل جو و گندم، می‌بود و هم‌چنین گله و رمه. جو و گندم که از محصولات بومی ایران است و هنوز هم به‌طور دیمی در ایران می‌روید از جمله چیزهایی بود که از ایران به مصر و اروپا می‌رفت. ارزن که منشأ آن از هند بود به ایتالیا می‌رفت و بر عکس جو دوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج و مورد مصرف بسیاری داشت.

برای آشکار بودن نوع مال‌التجاره و کالا که اغلب آن‌ها را در خمره جای داده و یا بسته‌بندی می‌کردند، مهرهایی به کار می‌رفت. این مهرها عبارت بودند از کلوخه‌یی از گل رس فشرده شده و یا تکه‌سنگی مخروطی شکل که اغلب به حلقه و یا طنابی متصل می‌شد و آن را در روی کالا می‌بستند، در آغاز نقش این مهرها

عبارت بود از خطوط و اشکالی هندسی، اما در زمان‌های بعدی نقش اشجار و گیاهان و تصویرهای آدمی و برخی علائم دیگر معمول شد که اغلب بر ظروف سفالین نیز وجود داشت، و شاید این صور تزئینی مفاهیمی را در برداشته‌اند که ما از آن‌ها آگاهی نداریم.

### ۵. خانواده و زندگی اجتماعی

تحوّل و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران، عدم ارتباط مراکز، خانواده، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و عتّ آن، نژاد بومیان، دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی، پراکندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شکفت تمدن ایرانی

در نقاط ماقبل تاریخی، تحوّل مداوم که همراه با تکامل بود، پیشرفت داشت.  در تمام رشته‌های هنری و فعالیت‌های بشری بهبود و جهشی وجود داشت، اما متأسفانه موقعیت طبیعی فلات موانعی ایجاد می‌کرد که به موجب آن ارتقاء از وضع ماقبل تاریخی را به عقب می‌انداخت، و آن مشکلاتی بود در راه زندگی شهرنشینی. به هنگامی که همسایگان ایران در دشت بین‌النهرین به تشکیل اجتماعاتی پرداختند و مراکزی را برای زندگی شهری و وضع قوانین عمومی پی افکندند، در فلات تازه تدبیر منزل و توجه به زندگی خانوادگی مورد نظر قرار می‌گرفت. وضع طبیعی ایران بسیار نامساعد و جمعیت در واحه‌ها و مناطق صعب‌العبور مقید و محدود و پراکنده بودند و این پراکندگی جمعیت که انگیزه و عتّ‌اش موانع طبیعی بود، موجب دیرکرد زندگی شهری و تشکیل اجتماعات بزرگ می‌شد، و با آن‌که خانواده پیشرفت قابل ملاحظه‌یی کرده بود، با این حال زندگی شهری میسر نمی‌شد. تنها منطقه‌یی که در آن این امر

دارای تسهیل و پیشرفتی بود، دشت سوزیانا "شوش" واقع در جنوب غربی فلات بود که در واقع امتداد دشت بین‌النهرین محسوب می‌گشت. در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در این منطقه زندگی شهری قوامی پیدا کرد و در همین جا بود که نخستین دولت متمدن ایلام عرض وجود کرد.

تمرکز قدرتی واحد وجود نداشت و این امر بی‌شک مبتنی بر عدم ارتباط مراکز با هم بود. در هر مرکز و میان هر گروهی از لحاظ وضع سیاسی، دسته‌بندی خانواده‌ها نقشی جالب داشت، چه همواره جهت حل و فصل و بازگشایی دشواری‌ها و اختلافات، شورای ریش‌سفیدان تشکیل می‌شد که رؤسای خانواده‌ها بودند. هنوز اعطای قدرت کامل به یک نفر به‌عنوان شاه رایج نبود و شاهی وجود نداشت، بلکه نوعی دموکراسی موجود بود که به‌وسیله مشایخ قوم و رؤسای خانواده‌ها پاسداری می‌شد. جنگی نیز رخ نمی‌داد، چون نقاط نسبتاً پرجمعیتی که عنوان مرکزی را داشتند، از هم آن قدر دور بودند که امکان برخوردی میان‌شان نبود. از سویی دیگر مزید بر مراکز قدرت که توسعه‌طلبی را به‌همراه داشت، منش ایرانیان در عهد نخستین باگرایش به نوعی قبول کرد شیوه اشتراکی در زندگی اقتصادی، در آن دوران‌ها جنگ را به‌معنی ویژه آن سبب‌ساز نمی‌شد. برخوردها و احتمالاً ستیزه‌جویی‌هایی که برای ما شناخته است، در آن مقاطعی است که روش زندگی اشتراکی می‌خواست به شیوه فئودالی و سرمایه‌داری و انباشت ثروت و دارایی تغییر یابد. در دو مورد از تاریخ، یکی پیش از تاریخ در برخورد و جنگ‌هایی که میان ضحاکیان و فریدونیان در گرفت؛ و دیگر در دوران تاریخی که میان گئومات و داریوش اول به‌وجود آمد، هر دو در صورت تحقیق و کندوکاو، به این نتیجه می‌رسد که فریدون و هواخواهان وی می‌خواستند نظام اشتراکی بودن را که در دوران ضحاک برقرار بود، براندازند. یا گئومات بر آن بود تا نظام پیشین و مأنوس اشتراکی را که توسط هخامنشیان تبدیل به نظام سرمایه‌داری و تملک‌های فردی یا خانوادگی و فئودالیسم شده بود برقرار کند و مردم نیز با توجه به تحقیق تاریخی، آموخته و مأنوس و دوستار نظام



اشتراکی پیشین بودند\*.

نژاد این بومیان اولیه، آن چنان که مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان نشان می‌دهد مشخص و متمایز نیست. دو شکل مختلف که از بازمانده‌های "درازران *Dolichocéphale*" به دست آمده، آشکار نیست که از پی هم بوده باشند. هم‌چنین دو شاخهٔ دیگر از دسته‌ی واحد به نام انسان "مدیترانه‌ی *Méditerranéen*" بقایایی دارند. برخی از محققان بر این نژاد اخیر اتکای بیشتر و اتفاقی دارند، و بر آنند که از نظر جسمانی مردم فلات ایران از نژاد مدیترانه‌ی بوده‌اند.<sup>۱۱</sup> این نژاد اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از مدیترانه تا ترکستان روس و درّهٔ سند، پراکنده بوده است و به‌طور کلی این دو شکل را آسیای *Asiatique* می‌خوانند و البته این آسیایی با آن گروهی که در واقع آسیایی هستند بسیار فرق دارند و به همین جهت بهتر است که "آسیایی" نوشته شود تا وجه مشخصی میان این دو برقرار باشد. اینها گروهی هستند که نه سامی می‌باشند و نه با شاخهٔ هند و اروپایی *Indo européen* قرابستی دارند و برخی از محققان آن‌ها را قفقازی *Caucasienne* یا خَوزی "کَن‌پی *Caspienne*" و یا - یافنی *Japhétite* نام نهاده‌اند. چنان که گفته شد این گروه در سراسر منطقهٔ آسیای غربی پراکنده بوده‌اند و به همین جهت شامل دسته‌هایی چند می‌شوند که به‌طور کلی سه شاخهٔ مشخص دارند، به این ترتیب:

۱. اورارتیان *Ourartiens* یا وانیان *Vanniques* که سکنهٔ قدیم ارمنستان بوده‌اند، کاسیان *Kassites*، ایلامیان *Elamites*: هیتیان یا ختیان *Hittites*، و - می‌تانیان *Mitanni*.
۲. لی‌کی‌یان *Lyciens*، کاریان *Cariens*، می‌سی‌یان *Mysiens*، و هم‌چنین اِثروشکیان *Etrusques* و کُرتیان *Crétois*.
۳. اِبریان *Ibèes* و باس‌کان *Basaves*.

زبان این شاخه‌ها، زبانی پیوندی *Agglutinante* بوده که جملگی بدان تکلم

\* نگاه کنید به دانشنامهٔ ایران باستان، مدخل "نَرْتَنُتُونَه *θraetaona*" به ویژه مدخل آژی دهاکه *Ažidahâka* و ارجاع‌ها و مأخذی که به دست داده شده است.

می‌کرده‌اند و این امر موجب این فرض شده که سومریان Sumèriens نیز از همین شاخه نژادی بوده‌اند. بنابراین فرض، سومری‌ها در دوران دوری از این گروه، از نواحی شمال شرقی فلات کوچیده و در دشت بین‌النهرین سکنا گزیده و در این منطقه حاصل‌خیز و پر نعمت به توسعه تمدن و فرهنگ و خط خود پرداخته‌اند.<sup>۱۱</sup> برخی از محققان در این باره به آیه دوم از باب دوازدهم "سفر پیدایش" نیز اشاره می‌کنند. هم‌چنین بنا بر مآخذ و مدارکی که لئونارد وولی Leonard Woolley به دست داده، سومری‌ها معتقد بوده‌اند که پیش از آن‌که به دشت حاصلخیز بیایند، خود دارای تمدنی برجسته و پیشرفته و روش‌هایی در صناعت و زراعت بوده و از تغییر شکل فلزات نیز آگاهی داشته‌اند و این همه را با خود به بین‌النهرین آورده‌اند. به هر انجام مدارک سومری این چنین ادعایی را ثابت می‌کند<sup>۱۲</sup> و از این جا است که آشکار می‌شود کهن‌ترین مرکز تمدن و نشر و انتشار آن از خاستگاه ایران بوده است.

#### ۶. دیانت و پرستش در ایلام

آغاز دوره تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، در کشاکش با بین‌النهرین، پیروزی و شکست، خرابی‌های سازگون، کارهای پسرش، در زمان نرّم‌سین، انقلاب و طغیان برای آزادی، آزادگی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف یک شهر ایلامی با زیگورات عظیم آن، ساختمان زیگورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهتر خدایان و مهتر خدایان، زیگورات چیست؟ روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربان‌گاه‌ها، ندور و پیش‌کش‌ها، وضع کلی دیانت و زندگی اجتماعی

در آغاز هزاره سوم، دشت حاصل‌خیز بین‌النهرین وارد دوره تاریخی می‌شود. اندکی نیز نمی‌گذرد که ایلام هم وارد دوره تاریخی می‌شود و



این امر در فلات استثنایی است. ایلام که از جمله کشورهای کهنسال شرق قدیم بوده شامل خوزستان کنونی، قسمتی زیادی از خاک بختیاری و لرستان بوده است. از جانب شرق به پارس و از طرف شمال به ماد و از غرب به بین‌النهرین و از جنوب به خلیج فارس محدودی داشته است. شهرهای مهم ایلام عبارت بودند از شوش که بزرگ‌ترین شهر ایلام و یکی از کهن‌ترین مراکز تمدن جهان باستان بود، شهر ماداکتو، خایدالوکه به گمان در خرم‌آباد فعلی بوده است، و اهواز.

چنان‌که برمی‌آید، بومیان اولیه این منطقه حبشی بوده‌اند، اما این رأی برخی از محققان درست به نظر نمی‌رسد. هم‌چنین زبان ایلامیان را زبان "آنزانی" دانسته‌اند که در سه هزار سال پیش از میلاد رواجی داشته است و بعد چنان‌که حدس زده می‌شود زبان سومری و سامی رواج یافته، اما به گمان این زبان‌ها برای نوشتن به کار می‌رفته است، چون در هزار و پانصد سال پیش از میلاد، ناگهان دوباره آن زبان متروک معمول شده و آشکار می‌شود که در طول این پانزده قرن زبان مزبور، زبان رایج محاوره و گفت‌وگو بوده است.

ایلام با مرکز قدرتی دیگر که در بین‌النهرین قرار داشت، در جنگ‌های مداومی بود، گاه چیرگی می‌یافت و گاه شکست می‌خورد و سرانجام در این جنگ‌ها به سال ۶۴۵ پیش از میلاد به وسیله آشوربانی‌پال Ashur beni Pal پادشاه آشوری شکست یافت و به کلی از میان رفت.

هنگامی که سلسله سامی سارگون Sargon در آگاده Agadé تشکیل شد، ایلام برای حفظ موقعیت خود وارد جنگ شد. اما در این جنگ، سارگون غلبه کرد و شاید شوش را نیز به قلمرو خود افزوده باشد. یکی از پسران سارگون به نام مانیش‌توسو Manishtusu در جنگ‌هایی بر علیه ایلام موفقیت‌هایی بیشتر داشته است. سپاهیان او از خلیج فارس گذشته و مناطقی را که از آن‌ها مواد ساختمانی و فلزات استخراج می‌شد تحت نظر گرفتند، و این احتیاجی بسیار بود از برای آشوریان و بدون شک یکی از علل مهم جنگ‌های آشور، دست‌یافتن بر منابع ایلام بوده است. پس از سارگون، ایلام که کشوری دست‌نشانده و تحت انقیاد بود،

در زمان نرّم‌سین Naramsin به شورش دست یازید که این شورش سرکوب شد، و نرّم‌سین حاکمی تعیین نمود تا در آنجا حکومت کند.

از این زمان تا مدّتی به وسیلهٔ این عامل حاکم در شوش، بناهای بسیاری ساخته شد و کم‌کم عوامل و فرهنگ و زبان بیگانه در ایلام رواج یافت. اما ایلامیان همیشه در صدد آن بودند تا استقلال از دست رفته را بازیابند. با سخت‌کوشی و روش‌های ماهرانه‌ی می‌کوشیدند تا استقلال خود را حفظ کنند و به همین جهت در آغاز توفیق‌هایی کم‌و‌بیش یافتند. سرانجام کسی به نام پوزور این شوشی‌ناک Puzur-Inshushinak برای استقلال پرچم برافراشت. این کس مردی بود میهن‌دوست و به آبادی و عمران سرزمین خود سخت علاقه‌مند. وی با غنایمی که از ملل مغلوب به شوش آورده شده بود به آبادانی پرداخت. گذرگاه‌هایی عمومی و معابدی بنا کرد و پادشاهان کوچک نواحی اطراف کم‌کم شروع به اطاعت از او نمودند. هم‌چون که نرّم‌سین وفات یافت، پوزور - این شوشی‌ناک طغیان و استقلال را علنی و آشکار ساخت. سپاهی تهیه کرد و به بابل تاخت و به زحمت او را عقب راندند. آنگاه که استقلال خود را حفظ کرده بود بسیار ضعیف شد و حملهٔ ایلام در حقیقت فتح بابی بود که به اقوام کوهستانی جسارتی بخشید و لولوبی Lullubi و گوتی‌ها Gutu هر یک از کوهستان‌های مرتفع فرود آمده و به بابل حمله کردند. سرانجام چنان‌که تذکر داده شد پس از جنگ‌هایی بسیار آشوریانی پال کار ایلام را یکسره کرده و آن را به‌طور کلی برانداخت.

### دیانت و مذهب

تا این اواخر از دیانت و مذهب ایلامی‌ها آگاهی‌های چندانی به دست نبود. اما با کشف چوغازنبیل "تل چون سبد" از سال‌های ۱۹۴۰ میلادی به بعد که در جنوب غربی ایران در صحرایی خشک قرار دارد تا اندازه‌ی در این مورد آگاهی به دست آمده است. در آغاز کتیبه‌ی منقوش بر آجر در اطراف تل به دست آمد که به خط و زبان ایلامی بود و حاکی از بنای شهری مذهبی بود که به



فرمان اونی تاش گال Unitashgal بنا شده بود و این پادشاه در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد زندگی می کرده است.

این تل چنان که از نامش پیداست هم چون سبدی است که واژگونه بر زمین نهاده باشند. تا کنون باستان شناسان توانسته اند تنها مکان مقدس این شهر بزرگ را از دل خاک بیرون آورند. آن چنان که برمی آید، ایلامیان به ساختن زیگورات Ziggurat علاقه و توجهی نداشته و این امر میان شان متداول نبوده است. اما کشف این شهر کهن و مکان مذهبی بلند، بازیگورات آن این توهم را از میان برد. صحن این مکان عبادت سد و بیست و یک متر مربع می باشد و چهار گوش است. اطراف این چهار گوشه به وسیله دیواری محصور شده است که دارای غرفه ها و اتاقک هایی است که ویژه عبادت و نیایش بوده است، اما مراسم عمومی مذهبی چنان که شواهدی ارائه می دهد، در صحن حیاط انجام می شده است. اما بنای زیگورات را درست وسط این مربع یا صحن حیاط بنا کرده اند که سیزده و نیم متر مربع مکان را زیر خود دارد. این زیگورات دارای پنج طبقه بوده و بلندی اش در حدود پنجاه متر بوده است. در طبقه پنجم فوقانی، پرستش گاه خدای بزرگ و خدای خدایان ایلامی به نام این شوشی ناک Inshushinak قرار داشته است. اما جای تأسف است که در حدود دو متر نیم از قسمت فوقانی این زیگورات در اثر حوادث طبیعی خراب شده و فرو ریخته است و این ریزش و خرابی به قسمت های دیگر نیز صدماتی وارد کرده.

قسمت هایی از این بنا که پس از گذشت سه هزار سال هنوز سالم مانده اند، عظمت ایلام را نشان می دهد. از جانبی دیگر تکامل فن آجر سازی در ایلام موجب شگفتی است. آجرهایی که به دست آمده و دیواره های بیرونی زیگورات را با آنها می پوشانیده اند از لعابی نقره بی به همواری پوشیده شده است که در جهات مختلف تابش نور نمایانی هایی چون طلا و نقره درخشان دارد. آن چه که مهم تر است، درهایی است که به وسیله چوب ساخته و با شیشه ریزه نگاری هایی بسیار جالب بر آنها کرده اند. شیشه ها به رنگ های مختلف می باشند و این امر

نشان می‌دهد که شیشه‌گری در ایلام تا چه اندازه تکامل یافته بوده است، تکاملی که در هیچ منطقه‌یی نظیرش دیده نشده و ماورای گمان محققان و کاوندگان قرار دارد.

شاید مجسمه‌ خدای بزرگ این‌شوشی‌ناک Inshushinak در طبقه پنجم، یعنی بلندترین نقطه زیگورات قرار داشته است. اما آن چه که مسلم است مراسم عبادت عمومی در محوطه زیگورات انجام می‌شده و به نظر می‌رسد که در مواقعی که شاه به عبادت می‌آمده، پیکره خدای خدایان را از طبقه فوقانی به پایین می‌آورده‌اند. در دیواره‌های بعضی از طبقات زیگورات، اطاق‌هایی کشف شده که مورد استفاده و کاربرد آنها هنوز به درستی روشن نشده است. در یکی از این اطاق‌ها مصالحی ساختمانی به رنگ سرخ یافت شده که گویا جهت آرایش طبقات فوقانی به کار می‌رفته است، اما مابقی اطاق‌های طبقه دوم خالی است.

قراین و طرز ساختمان نشان می‌دهد که قربانی در این مذهب اهمیتی فراوان داشته است. مراسم مذهبی ایلامی در حیاط داخلی انجام می‌شده است. در این حیاط دو ردیف سکوی کوتاه بنا شده که هر ردیفی هفت سکو است و جمعاً چهارده سکو می‌شود که جوی کوچکی میان آن حفر کرده‌اند. این سگوها قربان‌گاه بوده است که در مواقعی معین که مراسم قربانی در حضور شاه و ملکه انجام می‌شده، جانوران قربانی را روی این سگوها قرار داده و به وسیله کاهنان ضمن انجام مراسم و تشریفات، قربانی می‌شده‌اند، و خون آنها نیز از جوی وسط دو ردیف سکو می‌گذشته است.

در قسمت فوقانی دو ردیف سگوهای قربان‌گاه، دونشین متمایز وجود دارد که بدون شک متعلق به شاه و شهبانو بوده است. چنان‌که از روی مدارک و قراین برمی‌آید، پس از انجام مراسم قربانی از برای خدای خدایان، شاه و شهبانو از جلو حرکت کرده و کاهنان نیز در التزام بوده‌اند تا به طبقه تحتانی معبد می‌رسیده‌اند. در این مراسم شاید شه‌زادگان و امیران و سرداران و سپه‌سالاران نیز حضور داشته و شاید بر آن که جمله مردم و عوام‌التاس نیز شرکت کرده و آزاد

بوده‌اند تا به طبقهٔ تحتانی معبد از برای پرستش خدای بزرگ بروند. جای و مکان عمومی در این زیگورات‌ها تنها حیاط آجر فرش معبد بوده است، اما حلقه‌ها و برج‌های پنج‌گانهٔ زیگورات، ویژهٔ کاهنان بوده است که از لحاظ رتبه و مرتبت در طبقات و اطاق‌های مختلف آن رفت و آمد و یا سکونت داشته‌اند. دیواری که قسمت حیاط را دور زده، شامل هفت دروازه است که به طرز مجللی ساخته شده‌اند و طبقات عامهٔ مردم شاید از یکی یا چند دروازهٔ به‌خصوص حق رفت و آمد داشته بودند.

اصولاً دربارهٔ زیگورات‌ها این پرسش پیش می‌آید که آیا این ساختمان‌ها چه نوع بناهایی هستند، آیا هم‌چون هرم‌های مصری، اهرامی می‌باشند که عنوان مقبره را دارند و یا معابدی هستند؟ هرودوت Herodotos مورخ یونانی در پنج قرن پیش از میلاد، یعنی صد سال پیش از آن که آخرین پادشاه بابل سقوط کند، به این شهر سفر کرده است و گزارش می‌دهد که برج بابل مقبرهٔ ژئوس [Zeus ژوپیتِر Jupiter] خدای خدایان یا رب‌النوع ستارهٔ مشتری است<sup>۱۳</sup>، - و از همین ره‌گذر و مواردی دیگر است که پرسش و شک فوق مطرح می‌شود.

با در نظر گرفتن این موضوع، پژوهش‌ها و گفت‌وگوها و کاوش‌هایی بسیار در مدّت نزدیک به یک قرن رخ داده است، بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند. با جمع و تلفیق این نظرات و گفته‌ها بایستی طبعاً این عقیده پیش آید که زیگورات هم معبد و پرستش‌گاه بوده است و هم مقبره و گور.

اغلب اقوام و ملل ساکن این قسمت از مشرق زمین، رسمی مشترک و عقیده‌ی عمومی داشته‌اند دربارهٔ مردگان و زندگی پس از مرگ. البته این اشاره‌یی که به لفظ مشترک و عمومی می‌شود، جنبهٔ تأکیدی حرفی ندارد، چه هرچه که باشد اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی در جزئیات امر میان اقوام و ملل مذکور مشهود است، اما از لحاظ اصولی و آن چه که زیربنای موضوع را می‌سازد در عقاید و روش‌ها اشتراک دارند. به هر انجام، اقوام و مللی چون: سومریان، بابلیان، آشوریان و ایلامیان مردگان خود را در منازل خود و کف اطاق‌هایشان دفن

می‌کرده‌اند و بر آن عقیده بوده‌اند که روح پس از مرگ هم‌چنان به زندگی ادامه می‌دهد و احتیاجات و نیازمندی‌های زمان حیات را دارد، و می‌پنداشتند که مردگان در زندگی آنها هم‌چون دوران زندگی شرکت می‌کنند. اما در لوحه‌هایی که متعلق به قسمت‌های فوقانی زیگورات "چوغازنبیل" است به این امر تأکید شده است که در آخرین طبقه بالایی، محراب مقدس خدای بزرگ و سرور خدای این شوشی‌ناک Inshushinak قرار داشته است. هم‌چنان ملاحظه شد که عادت مردم و روش کاهنان مبتنی بر آن بود که در طبقه زیرین به عبادت و نیایش می‌پرداخته‌اند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که محراب در بالا و گور یا مقبره در پایین قرار داشته است.

اینک با موضوعی که در فوق مطرح شد، این نقطه ابهام برای کسانی پیش می‌آید، چه می‌اندیشند مگر خدایان را ناجاودانگی و مرگی هست؟! در این باره لازم به یادآوری است که آری، و این موضوعی است در تاریخ ادیان که مبحثی شیرین و جالب توجه می‌باشد. خدایانی که رب‌التوع‌های حاصل‌خیزی، نعمت، و فصل‌ها می‌باشند دچار چنین سرنوشت‌هایی می‌شوند. اغلب در کشورهای که فصول تمام و متمایز هستند، این‌گونه اعتقادات به‌وجود می‌آید، چون: مصر، یونان و مناطق بسیاری از آسیای کوچک و آسیای غربی. در مصر اوزیریس Osiris، در یونان دیونی سوس Dionisos در آسیای کوچک آتیس Attis و در بسیاری از نقاط دیگر این‌گونه خدایان وجود دارند.<sup>۱۴</sup> هنگامی که پس از بهار و رویش نباتات و گیاهان و شکفتگی طبیعت، پاییز و زمستان فرامی‌آید و دشت خاموش شده و نباتات پژمرده و رخت زندگی از اندام درختان بیرون می‌شود، این خدایان نیز به خوابی مرگ‌گونه فرو می‌روند، و در واقع این قیاسی است که انسان از طبیعت برای خدایان و خود می‌نماید و در این جا نیز خدایان را به طبیعت قیاس کرده و برای آنان مرگ‌ها و زندگی‌هایی دورانی قایل می‌شود،<sup>۱۵</sup> و بنابراین به‌هنگامی که بهار فرا می‌رسد، طبیعت از خفته‌گی به‌درآمده و زندگی از سر می‌گیرد، خدایان نیز از خواب موقت مرگ بیدار شده و دگر باره زندگی آغاز



می‌نمایند.

باستان‌شناسان اینک به این فکر شده‌اند که در فرصتی مناسب نقیبی به مرکز زیگورات بزنند تا شاید از این راه گذر و مشاهدات و ملاحظاتی که خواهند کرد، آگاهی حاصل نمایند که در مرحلهٔ اول یا طبقهٔ زیرین پرستشگاه چه مراسم و عباداتی انجام می‌گرفته است، و این برنامهٔ باستان‌شناسان هرگاه عملی شود، بی‌شک کمکی شایسته و بسیار می‌نماید به تاریخ ادیان که در پرتو آن مجهولاتی چند که دیرگاهی است در این زمینه باقی مانده، برطرف می‌شود.

پس از شک و یقین‌هایی دربارهٔ این که زیگورات موردنظر و یا به‌طور اعمّ این‌گونه بناها یا زیگورات‌ها معابد و ستایش‌گاه‌ها و یا مقابری بوده‌اند، مسأله‌یی دیگر قابل طرح و اندیشه است که جنبهٔ نمادین و کنایه‌یی این بناها را بیان می‌کند. در این مورد شکی نیست که این بناهای بلند و مرتفع، انگیزه و محرّکی داشته‌اند و این انگیزه نیز جز خواست و تمایل درونی انسان چیزی نبوده است، تمایل و آرزویی که به این شکل در قالب هستی ریخته شده و موجب تشقّی و ارضای خاطر و تمایلاتی شده است. خواست درونی انسان جز راه یافتن از عالم پایین و جهان سفلا به جهان و دنیای علیا چیزی نیست. آدمی همواره در این آرزو بوده است، منتها این آرزو و تمایل در هر دوره و زمانی به شکلی تجلّی نموده است و در آن دوران این بناها که در حد خود آسمان‌سای بوده‌اند، رمزی بوده از این آرزوی طلایی و کهن بشری.

از دیدگاه کلمه و واژه نیز زیگورات چنین مفهومی را می‌رساند و پرده از کنایه واپس می‌زند. اصل کلمه سومری است که در "آشوری - بابلی" Ziqquratu تلفظ می‌شده و معنی آن "صعود به آسمان" بوده است. این پندار یا توهم میان آن مردم عتیق وجود داشته است که خدایی که از فرازین‌گاه آسمان پایین می‌آید و نزول می‌کند، پیش از آن که موهبت دیدار و مجالست خود را بر بندگان به روی زمین ارزانی دارد، در بلندترین نقطهٔ زیگورات فرود می‌آمده. روش این مردم کهن زیاد نبایستی به نظر ما اعجاب‌آور و شگفتی‌زا نمایان شود، چون میان فکر

آن مردمان و بناکنندگان کلیساهای مرتفع قرون میانه و معابد بلند دیگر نیز هیچ تفاوتی موجود نیست، این فکری بوده که همواره آدمیان را به خود مشغول می‌کرده است، و نردبان یعقوب که پایه‌ی بر زمین و سری به آسمان داشته، نه داستان دیروز است و نه افسانه‌ی امروز، بلکه همواره این‌پندار وجود داشته و قدمتی دارد هم‌پای عمر آدمی.

گرد این شوشی‌ناک Inshushinak سرور خدای ایلامی را یک عده کهنتر خدایان فراگرفته بودند که جای و مکان‌شان گرداگرد زیگورات در غرفه‌های ویژه‌ی بوده است. این غرفه‌ها نیایش‌گاه‌های خدایانی بوده است که هم‌چون نزدیکان رییس و بزرگی، خانه‌هایی اطراف کاخ او داشته‌اند. تاکنون "سال ۱۹۶۱" تعداد یازده نیایش‌گاه از زیر خاک، از اطراف زیگورات بیرون آمده است که هر یک ویژه‌ی خدایی بوده است و به احتمالی بسیار نیایش‌گاه‌هایی دیگر نیز در آینده از زیر دست کاونندگان بیرون خواهد آمد که کمک بسیاری می‌نماید به شناخت سلسله مراتب خدایان و وظایف آنان و شیوه پرستش‌شان. در ایلام در گوشه‌ی از معبد مربع، نیایش‌گاهی کشف شده است که دارای چهار غرفه می‌باشد که هر یک به شکل مستطیلی یک نیایش‌گاه است. قراین نشان می‌دهند که این نیایش‌گاه متعلق بوده است به دو - مهتر خدای ودو - ایزدبانو، چون در این نیایش‌گاه دو سگویی قربانی وجود دارد که هم قربان‌گاه است و هم جای تقدیم هدایا می‌باشد و معابدی که مختص یک خدا بوده است، بیش از یک سگونداشته و معمولاً "نام و عنوان هر خدایی روی آجرهای نیایش‌گاه‌هایشان نوشته شده است.

از روی هدایایی که برای این خدایان داده می‌شده، و روش ستایش و نیایش‌شان آشکار شده است که مذهب ایلامیان براساس ستایش طبیعت و عناصر طبیعی استوار بوده و خدایان آنان، خدایان و رب‌التووع‌های حاصل‌خیزی زمین و وفور نعمت و مردم‌کره زمین بوده است. هدایا اغلب از سفال، طلا، نقره و مفرغ می‌باشد که به شکل ظروف و تندیس‌هایی ساخته می‌شده است و قربانی‌ها از گوسفند، بز و احشامی دیگر بوده. اغلب حاجت‌مندان برای برآورد نیازمندیها و

حاجات خویش، به عنوان رشوه و باج از برای جلب رضای خاطر خدایا خدایان این قربانی‌ها و هدایا را در معبد، مقابل محراب خدای خود می‌گذارده‌اند و از سویی دیگر این هدایا به کیسهٔ فراخ کاهنانی که خزانهٔ معابد و درآمدهای حاصله از آن را متعلق به خود می‌دانستند، گردآوری و ضبط می‌شد و از برای آنان زندگانی در کمال فراخی معیشت و رنگین سفره‌یی فراهم می‌کرده است. هرگاه درست بیندیشیم، بعد از گذشت حدود سه هزار سال از زمان، در عقاید مردم متمدن این زمان هنوز تغییر و تحوّل ایجاد نشده است و توده‌یی عظیم از مردمان عصر ما هنوز به همان‌سان فکر می‌کنند که نیاکان‌شان در سه هزار، چهار هزار و پنج تا شش هزار سال پیش از این می‌اندیشیده‌اند. هنوز همان مردمان وجود دارند، و همان معابد و همان کاهنان به کار خود سرگرم‌اند. علاوه بر جوامع متمدن، الگو و ساخت چنان روش و باور و اندیشه‌هایی به صورت زنده و گویا، هنوز میان اقوام ابتدایی در بسیاری از نقاط جهان قابل مطالعه و کاوش است. مردم‌شناسان در بسیاری از فرهنگ‌های اقوام بدوی که در امریکا "سرخ‌پوستان" زندگی می‌کردند، نیز میان اقوامی که در استرالیا، اوقیانوسیه، افریقا، آسیا - نیز میان اسکیموها چنین باورها و عاداتی را که هزاران سال بر آن‌ها می‌گذرد، تحقیق کرده‌اند.

من باب مثال بایستی از ایزد بانویی نام برد به نام پی‌نی‌گر Piniker که مظهر آفرینش بوده است. نام این زن خدا در لوحه‌یی ذکر شده که کتیبه‌یی حاکی از پیمانی که میان شاهان ایلام و بابل منعقد شده است، متن آن لوحه بوده. تندیس‌یی از این الاهی در کاوش‌های انجام شده به دست آمده است، در حالی که کودکی شیرخواره را به آغوش دارد و این تندیس در نیایش‌گاهی یافت شده که ویژهٔ عبادت همین الاهی بوده است. در این نیایش‌گاه هدایایی بسیار یافت شده که در تأیید سمت و عنوان این زن خدا می‌باشد که مظهر آفرینش بوده. در اطراف معابد بازارها، فروشگاه‌ها و کارگاه‌ها و صنعت‌کاران و دوره‌گردانی بوده‌اند که نیازهای ندور را می‌ساخته‌اند و از این راه امرار معاش

می‌کرده‌اند. بدون شک صنعت‌کاران و هنرمندانی چیره‌دست و توانا در حوالی معبد یا معابد سکنا داشته‌اند که کارشان و درآمدشان وابستگی داشته به قدرت هنری و صنعتی‌شان. این مردمان، مجسمه‌ها و ظروف سفالین، تندیس‌ها و ظروف نقره‌یی و طلایی ساخته و این اجناس اغلب به‌وسیله کاهنان به زیارت‌کنندگان فروخته می‌شده است، چنان‌که امروزه نیز در بسیاری از جاها معمول است گرد زیارت‌گاه‌ها را صنعت‌کاران و پیشه‌ورانی فرا گرفته‌اند که کالاهایشان تنها ویژه برآورد ندور می‌باشد.

سرانجام پایان عظمت این شهر با زیگورات عظیم‌اش هم زمان با انهدام ایلام فرا رسید. به سال ۴۶۰ پیش از میلاد آشوریانی، Ashur Bani pal با سپاهیان فراوانش به ایلام حمله کرد، شوش را تسخیر و ویران نمود. شهرهای سر راهش جملگی به ویرانی افتادند. شاه ایلام فرار کرد و تا دوردست‌ها تعقیب‌اش کردند. از جمله شهرهایی که به‌وسیله آشوریان منهدم شد، شهر موردگفت‌وگو، یعنی شهر "دوراون تاشی Dur untashi" بود که به خرابی سپرده شد. در یکی از اطاق‌های معبد، آشوریان بیش از دویست تکه از وسایل رزمی خود را به‌جا نهاده‌اند که اغلب آن‌ها عبارت است از نشان‌های افتخار که از مفرغ، آهن و مرمر می‌باشد. در اطاقی دیگر اشیایی دیگر که قیمتی و زینتی بوده به‌دست آمده که متعلق به معبد است. شاید عده‌یی از سربازان آشوری در این جا به استراحت پرداخته بوده‌اند که بر اثر حادثه‌یی با شتاب خارج شده‌اند، پیش از آن که فرصتی پیدا کنند تا لوازم خود را ببرند.

به هر انجام پس از قرونی بسیار و گذشت زمانی بعید، به‌وسیله کشف این شهر تاریخی، از روی یکی از گره‌های فروبسته تاریخ ادیان پرده برکنار زده شده و در زمینه‌یی که آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نداشته‌ایم، اطلاعاتی به‌دست آمده که با اتمام کاوش‌های در این منطقه، این آگاهی‌ها به نسبت بسیاری افزونی خواهد یافت.<sup>۱۶</sup>



## ۷. دیانت و پرستش پیش از تاریخ

پیش آهنگ وندیداد، زندگی و دیانت در وندیداد، احاله به بخشی دیگر، اعتقاد به روح، وضع دفن، اشتراک زندگی ارواح و مردمان، وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان، گریز از اموات، یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان، رسم‌های مختلف در گورنهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش و نگار با گِلِ آخرا بر بدن مردگان، وضع کلی دیانت، آثار کشف فلزات، قلت مدارک دربارهٔ دین پیش از تاریخ، ایزد بانوان و مبنای تفوق زن، آغاز پژوهش دربارهٔ ازدواج با محارم، منشأ و علل آن.

نظر بر آن است تا از "vi.daevo-dâta" یعنی کتاب شرایع ضد دیو" دربارهٔ کیش و آیین قدیم ایرانی گفت و گو شود. علاوه بر کیش و آیین و قوانین، وندیداد منبعی است سرشار برای جست‌وجو در روش سلوک و زندگانی ایرانیان، اما هر چند عناصر غیر آریایی، یعنی نشانه‌های بومی که اینک مورد نظر ما است در این کتاب بسیار آمده، اما باز به آن نمی‌توان به‌عنوان مدرکی دربارهٔ دیانت و زندگانی بومیان قدیم فلات استناد جست، به‌همین جهت پس از این بحث کوتاه دربارهٔ دیانت پیش از تاریخ فلات، به جست‌وجو و کاوش در وندیداد می‌پردازیم که آمیخته‌یی است از زندگی، عقاید، آداب و رسوم بومیان فلات و روش آریاییان که در مقطعی از برخورد و آمیزش، ترکیب شده است.

چنان‌که در صفحات گذشته ذکر شد، اعتقاد به روح و روان و زندگانی پسین به اشکال گوناگون و مختلفی در سراسر نقاط و مراکز جهان باستان وجود داشته است، و از جمله در ایران نیز وضع بر همین مبنا و قرار بوده است. مردگان خود را ابتدا در کف اطاق‌ها و یا زیر زمین‌ها دفن می‌کرده‌اند و در دوران‌های مختلف جسد را در گور با حالات گوناگونی می‌نهادند که خود حاکی است از وضع اعتقادات مذهبی و تحوّل آن‌ها در ادوار مختلف. در این گورها از برای مردگان اسباب و لوازم زندگی و خوراک و احتمالاً پوشاک نیز می‌گذارده‌اند. از قبور بسیار کهن ظروفی به دست نیامده و به نظر می‌رسد که ظروف در آن زمان از چیزهایی فاسد شونده و از میان رونده چون پوست کدوهای خشک شده و تهی و یا سبدهایی بوده باشد. جسد مرده را با رنگ قرمزی می‌پوشانیده‌اند که از اکسید آهن به دست می‌آمده که در فلات فراوان بوده است. در این جا این اندیشه نیز جای خودنمایی دارد که ممکن است زندگان بدن خود را بنا بر علل و یا رسومی چنین با رنگ می‌آمیخته‌اند و چون فوت می‌شدند، با این رنگ دفن می‌شدند.<sup>۱۷</sup>

اغلب مردگان را در عمق کمی که از بیست سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد، دفن می‌کردند، و طرز دفن چنان‌که ذکر شد در ادواری مختلف متفاوت بوده است. در برخی از گورها جسد مردگان که اسکلتی از آنان باقی مانده است، به شکلی منحنی و خمیده دیده شده است. گرداگرد جسد را با لوازم زندگی از ظروف و محتوی خوراکی‌ها و احياناً خوراک‌هایی مایع می‌پوشانیده‌اند و در ادواری قدیم تره‌رگه متوقفاً دارای شغل و پیشه‌یی نیز بود، ابزار پیشه‌اش را پهلوی دست‌اش قرار می‌داده‌اند.

رسم دفن مردگان در جاهای مختلف خانه، مدّت‌هایی هم‌چنان دوام داشت. شاید این رسم بنا بر این اندیشه بوده است تا اشتراکی با زندگان در خوراک، مجالست و مصاحبت داشته باشند، چه به بقای روح و زندگی پس از مرگ سخت معتقد بوده‌اند. هنوز آن زمانی فرا نرسیده بود تا از مردگان در ترس و هراس افتند. این پندار و این روش برای بسیاری از اقوام و ملل در دوره‌های بعدی

به وجود آمد. از مردگان سخت در ترس و هراس می‌افتادند و شاید این نشانی باشد از دوران نیاگان پرستی و آغاز آن. برای‌شان قربانی می‌کردند، هدیه می‌فرستادند و می‌کوشیدند تا هم‌چون خدایان شرّ، دلشان را نرم و مهرآمیز نمایند\*. در بسیاری از نقاط هم‌چون که مرده‌یی پیدا می‌شد، وی را درون خانه دفن کرده و به آداب و تشریفات بسیاری، گنج‌کننده از خانه بیرون می‌رفته‌اند و در جایی دور خانه می‌ساخته‌اند تا روح متوقفاً آنان را پیدا نکند. برخی اوقات نیز درهای ورود و خروج خانه را پس از فوت یکی از سرنشینان مسدود کرده و از آن‌جا می‌گریخته‌اند تا روح محبوس فرصت تعقیب پیدا نکند.<sup>۱۸</sup> چنین رسومی را به‌موجب وندیداد می‌توان مورد مطالعه قرار داد و نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد، جلد اول، فرگرد سوم، متن و یادداشت‌ها.

به هر انجام در زمانی مقارن با باورهایی چنین، هنوز در فلات چنین رسمی رواج نداشت. برخی اوقات مرده را طوری خمیده دفن می‌کردند که جمله اعضای بدنش به جانب شکم کشیده شده و فشار می‌آوردند. به نظر می‌رسد که دیگر رسم رنگ‌کردن جسد به اکسید آهن متروک شده بود، چون در چنین حالتی که یاد شد بر استخوان‌بندی متوقفاً با رنگی سرخ‌فام، به‌وسیلهٔ گِلِ اُخرا نقش‌هایی نهاده و

\*. آثار چنین اندیشه‌هایی در دین ایرانی، به‌موجب فروردین یشت افرَوَشی یشت، یعنی سرود ستایش برای ارواح درگذشتگان، به‌موجب اوستا باقی مانده است. در این سرود مقام ارواح حتا تا مرتبهٔ خدایان بالا رفته که اهورامزدا توسط قدرت و نیروی شگفت آنان است که این جهان را اداره می‌کند. فرَوَشی‌ها یا ارواح درگذشتگان حتا چون پهلوانان و جنگاورانی بزرگ و شکست‌ناپذیر، در هنگامی که برای بازماندگان و مردم قبایل و عشایرشان جنگی پیش می‌آمد، اگر از آنان راضی بودند و بازماندگان‌شان برای آنان مراسم ستایش و نثار و اهدای خوراک‌ها و سور را مطابق رسوم به‌جا آورده بودند، با سلاح‌های آراسته به زمین فرود آمده و در کنارشان می‌جنگیدند و دشمن را مغلوب می‌کردند. ارواح نیک و پارسا و پهلوانان و بزرگان در شمار خدایان درآمده و ارواح دُزَوَندان و زیانکاران در شمار ارواح شریر و دیوان به آزار مردم می‌پرداختند. به هر حال بازماندگان موظف بودند تا پیوسته مراسم ستایش و عبارت و نثار و اهدای نذر و خوراک و ذکر ادعیه ویژه را برای‌شان به‌جا آورند و خداوند نیز آنان را همچون آفرینندگان و دست‌یارانی در کنار خود می‌پذیرفت. نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" مدخل فرَوَشی Fravahr/Fravaši فرَوَهر.

مقداری بیشتر از ائانه با او به گور می‌کرده‌اند. این خود نشان آغازینی است از طلیعه جدایی زندگان و مردگان، چه هرچه ائانه و وسایل بیشتر باشد، روح بایستی بیشتر به زندگی انفرادی پردازد و خوی‌گر شود تا روش اشتراکی، احتمالاً همان‌گونه که برخی از حالات مرده در گور بیانگر عقاید و رسوم و به‌طور کلی رمزهایی داشته است، حالت ذکر شده نیز کنایه‌یی داشته که هنوز به‌طور روشن گره‌اش بازگشوده نشده است.

با پیدایش و کشف فلزات، وضع اشیایی که به همراه مرده در گور می‌کردند دگرگونگی یافته و دچار تحول شد. اینک دیگر زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرین و سنگ‌های گران‌بها کم‌کم رسم و شایع می‌شد. جواهرآلات بسیاری که از زمان‌های مختلف و مناطق گوناگون به دست آمده است، جملگی از مقابر و گورها دست‌یاب شده و در این جا نیز دیانت خدمت مهمی به فهم هنر و دانستنی‌های دیگر در این زمینه نموده است.

مقابر متعلق به عهد پیشین که در سِیَلک Sialk کشف شده است، نسبت به گورها و مقابر بعدی فقیر به‌نظر می‌رسند. در زمانی متأخر از تمدن سِیَلک، مردگان را در عمق نسبی بیشتری دفن می‌کردند که از پانزده تا بیست سانتیمتر گذشته به بیست و پنج و افزون بر آن بالغ می‌شد. در این عهد به اشیاء و لوازم زینتی و آرایشی بیشتر توجه می‌شده است. دست‌اورنجن‌ها و پا‌آویزها، که شاید پا‌آویز بوده باشند، و به احتمال شکلی دیگر از دست‌یاره می‌باشند، گردن‌بندها، انگشترها و چیزهایی از این قبیل فراوان است. چاقو، درفش، آئینه و برخی چیزها که موارد استعمال‌شان درست شناخته نشده در این گورها چه بسیار می‌نهادند. قلم‌عمده این وسایل و ائانه و لوازم تزئینی، عبارت از ظروف بوده است. ظرف‌هایی گوناگون از جام تا دیگ، از کاسه‌های کوچک، عطردان و خمره‌های کم‌حجم تا همانندهایی بزرگ‌تر از آن‌ها.

به‌طور کلی آگاهی‌هایی که درباره دین قدیم‌ترین سکنه ایران در حال حاضر به دست است، بسیار اندک می‌باشد و این اندک نیز به هیچ وجه مبنا و منشأی



مخطوط و مکتوب ندارد، بلکه به وسیله حفاری‌ها و کاوش‌های باستانی از گورها و مقابر به دست آمده است. در بین التهرین که ساکنان بدوی آن از همان نژاد ساکنان فلات ایران بودند، اعتقادات و پندارهایی بسیار اندک به دست است که شاید کمکی بنماید برای شناخت بهتر بومیان فلات. آنان بر آن اعتقاد بودند که زندگی آفریده شده به وسیله یک رب‌التنوع واحد است و آن چه که اهمیت بیشتری دارد، آن که در نظرشان جهان آباستن بود نه زاییده. مصریان چنان می‌پنداشتند که سرچشمه حیات مذکر بوده است، اما در نظر ساکنان بدوی بین‌التهرین، منشأ حیات مؤنث بوده است، نه مذکر. در ایران پیکره‌هایی بسیار پیدا شده است از زنان برهنه با اعضای مشخصی که سخت برجسته‌شان داده شده‌اند، و این یافته‌های ماقبل تاریخی این مکان را به ما می‌دهد که بگوییم ساکنان کهن فلات نیز چنین اندیشه‌ی را برای منشأ حیات داشته‌اند. هسیودوس Hesiodus<sup>۱۹</sup> می‌گوید که در آغاز جهان، غلبه با ایزد بانوان و دلاور زنان و پهلوان دوشیزگان بوده است و با آگاهی و اطلاعی که درباره تفوق زن و سازمان مادرشاهی در فلات داریم، این امر بعید به نظر نمی‌تواند بود.

این ایزد بانوان بدون شک بنا به روش قیاس خدایان به انسان‌ها *Anthropomorphism* دارای همسر و جفتی بوده‌اند که او خود نیز رب‌التنوع و خدایی محسوب می‌شده است که در یک زمان دو نسبت و وظیفه را نسبت به آن ایزد بانو داشته است، یعنی هم شوهر و در عین حال فرزند او نیز محسوب می‌شده است. در این جا است که محققان دچار بحث‌ها و حتا مشاجراتی بسیار شده‌اند و از این منشأ و خاستگاه است که گفت‌وگوهایی درباره ازدواج با محارم\*؛ یعنی میان خواهر و برادر و به نسبت در حدود محدودتری میان مادر و پسر آغاز شده است.<sup>۲۰</sup>

به هر انجام بنا بر رأی بسیاری از محققان، این منشأی است از برای رسم

\* نگاه کنید به ترجمه و شرح و نندیداد، جلد دوم، فرگرد هشتم - یادداشت ۱۰۵، صفحه ۹۲۵ و بعد.

ازدواج میان خواهران و برادران، این رسمی بوده است که در جانب مغرب آسیا رواجی داشته است و بعد ایرانیان آن را از بومیان اخذ و اقتباس کردند.<sup>۲۱</sup> هم‌چنین است چنان‌که تذکر داده شد که اساس ازدواج مادر و پسر نیز بایستی در این قسمت کاوش و جست‌وجو شود رسم و روش نَسَب بردن از جانب مادر را که مخصوص جوامع و سازمان‌های مادرشاهی است و در نزد ایلامیان، اتروسکیان، مصریان و به‌ویژه لی‌کی‌یه Lycie متداول بود بایستی از این ره‌گذر دانست. در میان این ملل و اقوام، زن مقام و موقعیتی بسیار ممتاز داشت و حتا به مقام‌های بزرگ لشکری نیز رسیده و فرمانده سپاه می‌شد، چنان‌که میان قوم گوتی Guti که از کوه‌نشینان ساکن دره کردستان بودند این امر سابقه داشت.

هرچند که پژوهش درباره ازدواج با محارم در ایران باستان امری است بسیار دشوار و پیچیده<sup>۲۲</sup>، و در همین کتاب، جلد دوم به‌طور کلی مورد بحث و تدقیق واقع شده اما صورت اخذ آن به وسیله ایرانیان از سکنه بومی بعید به نظر می‌رسد، چون در یکی از سرودهای کهن ریگ‌وِدا Rig-veda سرودی است درباره یمه [Yama جمشید] و یمه خواهرش و آمیزش آن‌ها که نخستین بشر می‌باشند.<sup>۲۳</sup> همین افسانه در اساطیر ایرانی نیز راه داشته و به یمه Yima و یمه / یمک Yimak موسوم گشته‌اند و سرانجام اسطوره‌هایی درباره مَشیه Mašya و مَشیانه Mašyāna که نظایری بسیار در اساطیر جهانی دارند<sup>۲۴</sup> و در مآخذ ذکرشان رفته است از همین قبیل است<sup>۲۵</sup> و بنابراین هرگاه چنین رسمی در ایران باستان وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را مأخوذ از بومیان فلات دانست. درباره ترجمه و شرح چنین سرودهایی نگاه کنید به کتاب "دانشنامه ایران باستان" ذیل مدخل یمه و خَوَیْت و دَته و جلد دوم ترجمه و شرح و نبداد، جلد دوم، فرگرد هشتم - یادداشت ۱۰۵.

در این مورد بیش از این نمی‌توان به گفت‌وگو پرداخت، چون نه مدارک مورد اطمینانی فرادست می‌باشد و نه آن‌که کوشش و کاوش افزون‌تری مفید فایده‌هایی مورد نظر می‌تواند باشد، بلکه آن‌چه که مهم و بیشتر درخور توجه و ملاحظه می‌باشد، آیین آریاهای اولیه قبل از ورود به فلات و آغاز ورودشان

می‌باشد که دین زرتشت بر مبنای آن با یک اصلاح و دیگرگونی عمیق بنیان یافت.

### ۸. توفان در روایت وندیداد

پژوهشی کوتاه درباره وندیداد، سرزمین حاصل خیز فلات، وفور و فراوانی، کوشش و مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت وندیداد، گفت‌وگوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان، جمشید و ساختن غار، جمع نژادها در غار، نتیجه و نقل ترجمه داستان توفان و جمشید

به گونه‌یی که گفته شد وندیداد *Vi. daevo. dâta* که بخشی از اوستامی باشد، اندکی پیش از میلاد نوشته شده است، اما با تمام این احوال بسیاری از جنبه‌های دینی و فرهنگی پیش از تاریخ را در خود نگاه داشته است.<sup>۲۶</sup> این واژه در اصل -وی - دَئَوُ - داتَه *Vi deavo data* و از سه جزء وی *Vi* و یا ویگ *Vig* به معنی ضد، و دَئَوُ *deava* به معنی دیو و داتَه *dâta* به معنی قانون شرع ترکیب شده است که رویهم رفته به معنای "قانون یا شریعت ضد دیو" مفهوم می‌شود.

درباره اصالت نوشته‌های این کتاب، یا این جزء از اوستا در همین قسمت به اختصار شرحی نقل شده است، اما درباره آن در جاهای دیگر به تفصیل گفت‌وگو شده است، و به همین جهت از هر نوع شرح مجددی صرف نظر نموده و خوانندگان را بدان موارد راهنمایی می‌نمایم.\*

با نخستین مرور و نگاهی که به مندرجات این کتاب معطوف شود، کشوری فرارو می‌آید، سرزمینی توصیف می‌شود با ثروت طبیعی، جایگاهی که عنوان جهان دلخواه و دلپذیری را افاده می‌کند که کامیابی و آسایش در آن مستلزم کار و

\* نگاه کنید به سلسله مقالاتی از نگارنده در مجله هُوخت، سال چهل و دو، و هم‌چنین کتاب ترجمه و شرح وندیداد، چهار مجلد، تهران ۱۳۷۶. مدخل بیتمه / جمشید در دانشنامه ایران باستان.

کوشش است. در چنین سرزمینی خانواده را دارای قوام و اهمیتی مشاهده می‌کنیم، شیوخ و سرکردگان خانواده‌هایی را ملاحظه می‌نماییم که از زن و فرزند، احشام و چراگاه‌های فراوان و آتش و اسب و مکانی آرام برخوردارند. زمینی را وصف شده مجسم می‌کنیم که محصول خوب و فراوان می‌دهد، درخت‌هایش از میوه‌گران‌بار است و مردمان کاری و کوشا و با همت‌اش با وسایلی مصنوعی آب را در سرزمین‌های خشک به وسیله کاریزها و قنات‌ها به جریان درآورده و سیراب می‌کنند. همت و نیروی اراده و مردانگی در برخی از جاهای این کتاب موجی از زندگی فعالان را نشان می‌دهد. درست است که گله و رمه، احشام و تازیان، کودهایی طبیعی که به زمین نیرو می‌بخشد، آب روان که نزهت‌افزا و رویاننده است، زمین‌های سختی که به سستی و شکوفایی شخم و آماده می‌شوند و بذرهایی که فراوانی پیدا می‌کنند در این سرزمین فراوان است، اما پشتوانه تمام این‌ها همتی بلند، نیرویی عظیم، اراده‌ی آهنین و کاری سخت پرمشقت و مداوم است. ایران زمین تحت شرایطی سخت طبیعی، مکان و سرزمینی محسوب می‌شد برای کار و اراده که در آن جایی از برای تن‌پروری و بی‌کاری نبود.

برای خود اساطیری و افسانه‌هایی داشتند. افسانه‌ی درباره توفان در دورانی که جمشید پادشاهی می‌کرد، جالب و شایان است و از لحاظ تطبیقی هرگاه نظری دقیق به زمان داشته باشیم، بهره‌هایی می‌دهد که از دیدگاه مطالعه در تاریخ ادیان و چگونگی اساطیر سودهایی بر می‌دهد.

این جریان در فرژدگرد "بخش" دوم این کتاب آمده است:

زرتشت از آهورامزدا پرسش می‌کند که پیش از او، با نخستین کسی که سخن گفته و راه اهورایی را بدو آموخته چه کسی بوده است. آهورامزدا پاسخ می‌دهد با کسی که قبل از تو [زرتشت] با او سخن گفته و دین اهورایی را بدو آموخته‌ام، جم [جمشید] زیبادارنده رمه‌های انبوه و فراوان بوده است. آن‌گاه آهورامزدا به زرتشت چنین می‌گوید که من جمشید را مورد خطاب قرار داده و به او گفتم آیا خواهان آن هستی تا به تعلیم قوانین من همت‌گماری و پیامبر من باشی؟ جمشید

از این گفته من لختی به اندیشه شد و گفت: ای آهورامزدا، من برای این مهم و پراکندن و نشر تعالیم تو در خود آمادگی نمی‌بینم.

پس من بدو گفتم اینک که در خود آمادگی نشر و تعلیم آیین مرا نمی‌یابی، پس در زیادگی و انبوهی آفریده‌های من کوشایی ورز، به آنها پادشاهی کن و در نگاهداری و محافظت‌شان کوشایی ورز.

از این جا جمشید به تمکین می‌پردازد. به آهورامزدا قول می‌دهد که در تکثیر آفریده‌های او، و نگاهداری و سلطنت بدانان جهد ورزد، و چنان به تنظیم امور پردازد که در طی زندگانی، مردم در آسودگی باشند. سرما و گرما، بیماری و مرگ از قلمروش بگریزند و زمین را به بهشتی تبدیل نماید. در چنین هنگامی آهورامزدا یک شمشیر زرینه و یک حلقه سیمین "انگشتری" که نشان سلطنت است به وی می‌دهد و جمشید به پادشاهی می‌رسد.\*

سه صد زمستان [سال] از سلطنت پیروزمندانۀ جمشید گذشت و زمین از خیل جانوران و پرندگان و آدمیان پر شد و در زمین و آسمان جایی خالی برجای نماند. پس آهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که دیگر جایی از برای سکونت در زمین و آسمان باقی نمانده است. پس جمشید به طریق نور خورشید در راه جنوب پیش رفت و حلقه سیمین را بر زمین نهاد و شمشیر زرینه را در زمین فرو برد و گفت: ای سپندارمذ Spenta-Ârmaiti [= زمین] به پاس دوستی اندکی گشاده شو تا رمة انبوه و مردمان فراوان زمین در تو جای گیرند، به همین جهت بود که زمین به اندازه یک سوم بیشتر از آن چه که بود گشاده گشت.

اما تازه این آغاز کار بود، چون شش صد زمستان [سال] دیگر از سلطنت جمشید گذشت و دگر باره زمین و آسمان از جانوران و مردمان و پرندگان پر گشت و جایی باقی نماند. دگر باره آهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که در زمین و

\*. درباره بسیاری از اشارات و نام‌ها، چون شمشیر و نگین به ترجمه دقیق و واژه به واژه داستان در مجلد اول وندیداد و شروح آن نگاه کنید. ترجمه ساده و روان داستان در پایان همین بند نقل شده است.

آسمان جایی از برای انبوه مردم و حیوانات و پرندگان نیست. جم به چنین هنگامی دگر باره به سوی جنوب در طریق نور خورشید پیش رفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در دل زمین فرو کرد و از سپندارمذ "زمین"، دوست اش خواهش کرد که به خاطر دوستی گشاده تر شود تا انبوه رمه و مردم در آن جاگیرند. پس زمین به مقدار دو سوم بیش از آن چه که بود گشاده تر و پهن تر شد، و مردم و جانوران در آن به رفت و آمد و جایگزینی پرداختند.

نه سد زمستان دیگر از سلطنت جمشید سپری شد و در طی این سالیان دراز زمینی که آن چنان فراخی گرفته بود، به گونه‌یی برای جانداران تنگ شد که آهورامزدا باز جمشید را هشداری داد، آگاهی به آن که در زمین دیگر جایی نیست و چاره‌یی باید ساخت. جمشید دگر بار راه جنوب، در طریق نور خورشید را پیش گرفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در خاک فرو کرد و از دوست اش خواهش کرد تا اندکی گشاده تر شود تا خلق انبوه در آن جایی داشته باشند، و زمین نیز سه سوم بیش از آن چه که بود فراخی یافت، مردم و جانداران جایی یافتند، آسودگی یافتند و به جنبش و زندگی پرداختند.

پس آهورامزدا خواستار آن شد تا با جمشید ملاقات و مکالمه‌یی کند. جمشید این را پذیرفت و بهترین مردانش را انتخاب نمود تا در مکانی معین به ملاقات و مکالمه آهورامزدا رود. آهورامزدا نیز به همراهی ایزدانی آسمانی برای ملاقات با جمشید و مکالمه با او به مکان معهود رهسپار گشت.

در آغاز مکالمه، آهورامزدا به جمشید می‌گوید که به زودی زمستانی بسیار سخت فرا خواهد رسید، این زمستان بلایا و توفان‌ها و نکبت‌هایی فراوان به همراه خواهد آورد و برف، ریزشی چنان سرسام‌آور خواهد داشت که در کوه‌ها، پشته‌های بلندی فراهم خواهد کرد. در اثر این چنین توفان برف جان‌گزایی، چارپایان و ستوران از بلندی‌های کوه‌ها به جانب پایین سرازیر شده و در پناهگاه‌های زمینی پنهان می‌شوند. اما هنگامی نیز فرا می‌رسد که گاه ذوب شدن یخ و برف است، و این ذوب چنان خواهد بود که آب به‌تندی بالا آمده و

جایی از برای چارپایان و جانواران و مردم جهت زندگانی باز نمی‌گذارد. این هشدار و آگاه کردن برای آغاز توفان، همراه با چاره‌سازی و کاردانی بود. پس آهورامزدا جمشید را می‌گوید که باید یک غار بزرگ و وسیع "Var" فراهم سازد که امن و امان باشد و در آن جا از تخمه و نژاد ستوران و چارپایان و مردمان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان بهترین‌شان را جای دهد. آن‌گاه دربارهٔ چگونگی ساختن غار توضیحاتی داده و تأکید می‌کند که در انتخاب جفت‌های بسیاری از جانداران، زیباترین آن‌ها را برگزیند. هم‌چنین دربارهٔ گیاهان و انتخاب آن‌ها توصیه می‌کند که نباتات عطرانگیز و مفید، گل‌های خوش‌بو و زیبا، بهترین درختان و بوته‌های میوه را به بهترین وجهی گزینش نماید و در این برگزینی باید در نظر داشته باشد تا از تمام تخمه‌ها و نژادها و رسته‌ها و تیره‌ها و نوع‌ها جفت‌جفت برگزیند تا مادامی که زندگانی درون غار می‌گذرد، نسلی به هرز و تباهی اندر نشود.

شاید زندگی از لحاظ تناسب اندام، صحت و سلامت تنی و فکری، حد زیبایی و توانایی در این غار آن‌چنان باشد که افلاتون Platon در مدینهٔ فاضلهٔ خود آرزو داشت، چون آهورامزدا به جمشید می‌گوید که در انتخاب این جفت‌ها و نژادها بایستی کمال دقت را رعایت نماید. انتخاب شدگان نبایستی به هیچ وجه نقصی از لحاظ جسمی و اندام داشته باشند، لازم است از لحاظ کلی و اصولی کوتاه‌اندام، زشت‌چهره، ناقص‌الاعضاء، بدکار، نیرنگ‌باز، دروغ‌گو، حسود، جذامی و سرانجام دارای هیچ عیبی نباشند، و از کلیهٔ نشانه‌های اهریمنی پالوده و پاک باشند.

پس دگر بار به طرز ساختمان غار از برای جادادن آدمیان برای جمشید شرح می‌دهد. در قسمت بالای غار باید نه راه‌گذر، و در قسمت میانین شش راه‌گذر و در بخش پایین غار سه راه‌گذر بسازد که در آنها از نژاد مردمان پر شود. در قسمت بالا یک هزار از نژاد مرد و زن، و در بخش میانین شش سد جفت؛ و در قسمت پایینی سه سد جفت از زن و مرد جای گیرند. آن‌گاه باید به وسیلهٔ حلقهٔ سیمین

خود درب‌ها پنجره‌هایی در دیوار غار و اتاق‌ها احداث نماید تا نور و روشنایی در غار بتابد.

پس جمشید پرسش می‌کند که چگونه غار را باید بسازد، و پاسخ می‌شنود که زمین را باید با پای خود سخت بیفشرد، خاک را نرم کند و با دست‌های خود چون کوزه‌گران که خاک را با آمیزه آب خمیر می‌نمایند و گل می‌سازند، گل بسازد و از آن گل‌ها خشت بزند و غار را سازندگی کند.

جمشید بدین کار شروع می‌کند، خاک را گل کرده و خشت می‌زند و غاری بنابر دستور ساختمانی آهورامزدا می‌سازد و از نژادها و انواع، طبق دستور، جفت‌هایی برگزیده و از زیباترین و سالم نسل‌ها و تخمه‌ها و نژادها غار را پر می‌کند. در این غار هیچ نشانی از زشتی‌های جسمانی و معنوی وجود نداشت.

این قصه از لحاظ وضع داستانی بی‌شک دارای قدمتی بسیار کهن می‌باشد که در ادبیات دینی اوستایی به این صورت درآمده است. از لحاظ مقایسه با مواردی مشابه در اساطیر و ادیان سامی بدون شک نتایجی بسیار بار و برمی‌دهد که حادثه یخبندان و یا دوره باران و طغیان را به هیچ وجه به خشم خدایی و قهری کینه‌توزانه و بی‌منطق نسبت نمی‌کند، بلکه حادثه‌ی طبیعی را به شکلی بسیار طبیعی در قالبی مورد پذیرش، بدون آن‌که عکس‌العمل مخالفی در ذهن ایجاد نماید، بیان می‌کند.


البته در وندیداد، احکام، قوانین، خرافات و رسوم بسیار ابتدایی نیز در وارد می‌باشد. در این کتاب خرافات مردمی کهن با عقایدی ابتدایی مندرج است. در این کتاب بسیار چیزها و موارد و اصولی مشاهده می‌شود که در گائاهاکه به‌طور یقین قدیم‌ترین قسمت اوستای موجود می‌باشد، و بی‌شک قدیم‌ترین آن سرودها در سده هفتم پیش از میلاد و شاید در زمان‌هایی بسیار دورتر سروده شده، ملاحظه نمی‌شود، درحالی‌که وندیداد را با چنین قدمتی به هیچ وجه نمی‌توان نسبت داد. اما شرایع، بکن مکن‌ها یا اوامر و نواهی و دنیایی پر از دیو و جن و پری که همه در صدد آزار و زیانکاری مردم هستند و برای مقابله با آنان باید از



کاهنانِ کاردان یاری خواست بسیار کهن روزگار است و اشاره به دوران توفان و یخبندان نیز از قدمتِ خاطره‌ای بسیار دیرینه حکایت می‌کند.

#### ۹. ترجمه کهن ترین داستان توفان بنا بر فرگرد دوم وندیداد

I. [جمشید و گفت وگو با آهورمزدا، پیشنهاد آهورامزدا به جمشید که پیامبر او باشد، جمشید پیامبری را نمی‌پذیرد، هزمرزدا پیشنهاد می‌کند که، وضع مادی جهان آفریده او را پرورش دهد و او را مجهز می‌کند، جمشید زندگی مادی و زمین را می‌گستراند، پیش آمد توفان و ماجرای آن.]

۱. پرسید زرتشت از اهورامزدا: ای اهورامزدا، ای مینوی، ای  پاک ترین، ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس، با که نخست از مردمان گفت وگو کردی تو که اهورامزدایی؟ - جز من که زرتشت هستم. که را آموختی دین اهورایی زرتشتی را.

۲. آنگاه گفت اهورامزدا به جم زیبای خوب رمه: ای آشو - زرتشت. با او نخست از مردمان گفت وگو کردم من که اهورامزدا هستم جز تو که زرتشت هستی، به او آموختم دین اهورایی زرتشتی را.

۳. آنگاه به او گفتم ای زرتشت من که اهورامزدا هستم: آماده باش ای جم زیبا [= نیک دیدار]، پسر ویونگهته. برای من به یاد سپارنده و برنده [= انتشار دهنده] دین باش. آنگاه به من پاسخ داد جم زیبا ای زرتشت: نه آفریده شده‌ام، نه آموخته و یاد سپارنده و برنده [= انتشار دهنده] (برای) دین.

۴. آنگاه به او گفتم ای زرتشت من اهورامزدا: ای جم، اگر نیستی آماده و یاد دارنده و برنده [= انتشار دهنده] دین من، پس جهان مرا ببالان. پس جهان مرا فراخ کن. پس باش جهان مرا پرورنده و نگاهبان و سردار.

۵. آنگاه به من این چنین پاسخ داد جم زیبا ای زرتشت: من جهان تو را ببالانم. من جهان تو را فراخ کنم. من باشم جهان تو را پرورنده، نگاهبان و سردار.

- نه اندر شهر یاری من بُود سرد باد، نه گرم [باد]، نه درد، نه مرگ.
۶. [اهریمن به جمشید گفت]: بگو آن اندیشه که آن را دیو می‌خواهد: [می‌ستاییم فرّوشی پاکِ جم و یونگهته را] برکنار از بزرگی شد پس از آن. برکنار از فرمانروایی شد بر مردم. به زودی از آن [گناه که مرتکب شد] بدی و سرکشی بی‌آرج شد از زبانِ خود. از آن (کردار) خوار شد. از آن (کردار) نابود شد.
۷. آنگاه او را دو زین فراز بردم من که آهورامزدا، هستم. سوورایِ زرین و آشتزیِ زرنشانِ مرصع. [اینک] جم هست دارندهٔ پادشاهی.
۸. آنگاه به شهر یاریِ جم سه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیافتند جا [برای سکونت] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۹. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبایِ ویونگهان! پُر [شده] این زمین با انبوهِ چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیابند جا [برای سکونت] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۰. آنگاه جم فراز شتافت به سویِ روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب] به راهِ هور. او این زمین را فراخ کرد با سوورایِ زرین و آن را به سُفت با آشترا چنین گویان: ای سِنْدازمَتِ [ایزد سرپرست زمین] دوست داشتنی، فراز شو و پهن شو برای بردنِ [حمل کردن] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۱. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد یک سوم از آن چه بزرگ‌تر، آنطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چهارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کامِ خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].
۱۲. آنگاه به شهر یاریِ جم، شش سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چهارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان. نیافتند جا [برای ماندن] چهارپایان و ستوران و مردمان.
۱۳. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبایِ ویونگهان! پُر [شده] این زمین با انبوهِ چهارپایان و ستوران و مردم و سگان و پرندگان و آتش‌هایِ سرخِ سوزان.

نیابند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۴. آنگاه جم فراز رفت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب] به راه هور. او این زمین را فراخ کرد با سوؤرای زرین و آن را به سُفت با آشترا چنین گویان: ای سَپِنْدازَمَتِ دوست داشتنی [ای دوست داشتنی، ای سَپِنْدازَمَت] فراز شو و پهن شو برای بُردن [حمل کردن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۵. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، دو سوم از آن چه بزرگ‌تر، آنطور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۱۶. آنگاه به شهر یاری جم، نه سد زمستان [سال] سپری شد. آنگاه برای او این زمین شد پُر از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیافتند جا [برای ماندن] چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۷. آنگاه به جم آگاهی دادم: ای جم زیبایِ ویونگهان! پُر [شده] این زمین با انبوه چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. نیابند جا، چارپایان و ستوران و مردمان.

۱۸. آنگاه جم فراز شتافت به سوی روشنایی‌ها، به نیمروز [به سوی جنوب]، به راه هور (برخاست مادر زمین [برای] بردن مملکت باگفتارهای مقدس [و] زیبای ستایش). او این زمین را فراخ کرد با سوؤرای زرین Suwrâ و آن را به سُفت با آشترا Aštrâ چنین گویان: ای دوست داشتنی، ای سَپِنْدازَمَت! فراز شو و پهن شو برای بردن چارپایان و ستوران و مردمان.

[نمونه کهن این اسطوره هندوایرانی، در وَتَه پَرَوَ Vana. Parva هندوان آمده است که قدمت بسیار آن را نشان می‌دهد. متن فوق را پُرتاپ. چندر. رُوی. Pratap. Chandra. Roy از مهابهاراته، بخش ۱۴۱ ترجمه کرده است. مهابهاراته، کلکته ۱۸۸۹. جلد سوم، ص ۴۲۵. در مدخل‌ها و جاهای مختلف به ویژه مدخل "وَر/وَرَنگَه" و "بیمه / جمشید، در دانشنامه ایران باستان، ضمن ترجمه متون هندی درباره یمه / جم - آن را مطالعه کنید].

۱۹. آنگاه جم این زمین را فراخ کرد، سه سوم از آن چه بزرگ‌تر، آن طور [که] پیش از آن بود. به آن جا فراز رفتند چارپایان و ستوران و مردمان، برابر به کام خویش. و کام را چنانکه و آنگونه [که] او را خواست [بود].

۲۰. (نخست و پس از آن مدت هزار زمستان [هزار سال] با راستی - جم [شهریاری] کرد. در طول این مقدار زمان، جهان، مینوی - پاک، [و] با داد بود.)  
۲۱. انجمن را فراز بُرد که دادار آهورامزدا، با همراهی مینوی ایزدان به ایرانویج نامی [به کنار] به دائی تی [وَنگوهی - دائیت یا].

انجمن را فراز برد که جم شید خوب رمه، با همراهی بهترین مردان به ایرانویج نامی [به کنار] به دائی تی).

II. [انجمن کردن آهورمزد با ایزدان در ایرانویج برای گفت‌وگو با جمشید و راهنمایی وی جهت مقابله با توفان و برف].

در آن انجمن بیامد که دادار آهورمزد با همراهی مینوی ایزدان به ایرانویج نامی [به کنار] وَنگوهی دائی تی.

در آن انجمن بیامد که جم شید خوب رمه، با همراهی بهترین مردان، به ایرانویج نامی [به کنار] وَنگوهی دائی تی.

۲۲. آنگاه گفت آهورامزدا به جم: ای جم زیبایِ ویوَنگهان! این جهانِ آستومند را زمستانِ بد رسد که سخت مرگ آور - زمستان [باشد]. این جهانِ آستومند را زمستانِ بد رسد. بسیار ابرهای برف‌زاکه برف بارد از بلندترین گریوه‌ها به ژرفای آردوی.

۲۳. و از سه جا ایدر ای جم، چارپا به در رَوَد. آنچه هست در بیم‌ناک‌ترین جاها، آنچه هست بلندی‌ها را برگریوه‌ها؛ و آنچه در ژرفای دره‌ها - درکنده‌مانها.

۲۴. پیش از زمستان، آن ده [=شهر، سرزمین، ایالت] هست پرورنده گیاه را. آن را [ده را] آب نخست به وَزاند. پس با آب شدنِ برف و شگفتی‌ها ایدر جهانِ استومند - ای جم ویران شود؛ که ایدر [پیش از این] پی حیوان، گله و مه دیده می‌شد.

[پیش از توفان و زمستان، این ده سرسبز و آباد است. اما نخست باران بسیار، و پس از آن برف و آب شدن برف‌ها، ای جمشید چنان این جهان استومند را ویران کند که هرگاه پیش از آن جای پای چارپایان دیده می‌شد، پس از آن دیگر هیچ جای پای چارپا و هیچ جانوری دیده نشود.]

۲۵. پس آن وَر [و] وَرَجْمَكَزْد [را بساز به درازای میدان [اسب سواری] که برابر از چهار طرف [باشد]. به آنجا تخم را بَر از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان. پس جم، آن وَر را بساز به درازای میدان [اسب سواری] که برابر از چهار طرف [چهارگوش، مربع باشد]، برای نشیمن کردن مردان به درازای میدان که برابر از چهار طرف [چهارگوش، مربع باشد]، [به هر گوشه] برای گاوان، گاوستان را.

۲۶. به آنجا آب را روان کن [به] درازای یک هزار گام راه را. به آنجا مرغان را به ایستان [پیرامون آب] همیشه زرین‌گون، همیشه خوراک زیان ناپذیر. در آن جا خانه‌ها را به ایستان [= بساز] و کتّه [= اتاق] و مهتابی و دیوار، و پیرامون را حصار.

۲۷. به آن جا از همه نران و مادگان تخم را ببر، که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۲۸. به آن جا از همه انواع جانوران سودمند تخم ببر که هستند به این زمین، بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن جا از همه گیاهان تخم ببر که هستند به این زمین بلندترین و خوش‌بوترین.

به آن جا از همه خوراک‌ها تخم ببر که هستند به این زمین خوردنی‌ترین و خوش‌بوترین. آنها را بکن جفت [از نر و ماده] زوال ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه‌های وَر.

۲۹. م [ببر] به آن جا پیش کوژ، نه پشت کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی دست، نه فریفتار، نه پست [اندام]: (کوتاه قد) خمیده [اندام]، نه کج دندان، نه

پییسی که جُدا تن [باشد از دیگران] و نه هر دیگر نشان‌ها که هستند از اَنگَرَمَئین یو [که چون] داغ بر مردم بر نهاده.

۳۰. فرازترین ده را، نُه نشیمن‌گاه بساز. میانی را شش، پایین‌ترین را سه. فرازترین نشیمن‌گاه‌ها را هزار از نران و مادگان تخم به بر. میانی را شش سد. پایین‌ترین را سه سد.

و بر آن خانه‌های وَر، با سوورای زَرین، آن وَر را آماده کن با در و روزن، [چنان که] از روشنی طبیعی به درون سو [بتابد].

۳۱. آن‌گاه با [خود] اندیشید جم: چه گونه من این وَر به سازم که به من گفت اهورمَزَد. آن‌گاه گفت اهورمَزَد به جم: ای جم زیبا پسر و یونگَهوت این زمین [را] با دو پاشنه پایمال کن، با دو دست خُرد کن همانند [و] آن چنان که اکنون مردم در زمین خیس شده گسترش می‌دهند.

۳۲. آن‌گاه جم چنان کرد که آن را خواست اهورمَزَد. این زمین را با دو پاشنه پایمال کرد. [به پاشنه بسپرد] با دو دست خرد کرد. همانند [و] به آن چنان که اکنون مردم در زمین خیس شده گسترش می‌دهند.

[بفرمود دیوان نساپاک را به آب اندر آمیختن خاک را]

۳۳. پس جم، وَر را بساخت به درازای میدان [اسب سواری]، که برابر از چهار طرف [بود]. به آن جا تخم بُرد از چارپایان و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ سوزان.

۳۴. به آن جا آب را روان کرد به درازای یک هزار گام راه را. به آنجا مرغان را به ایستاند [پیرامون آب]. همیشه زرین‌گون، همیشه با خوراک زیان‌ناپذیر. در آن جا خانه‌ها را به ایستاند [بساخت] و کتّه [= اتاق] و مهتابی و دیوار و پیرامون را حصار.

۳۵. به آن جا از همه نران و مادگان تخم را بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

به آن جا از همه جانوران سودمند تخم بُرد که هستند به این زمین بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین.

۳۶. به آن جا از همه گیاهان تخم بُرد که هستند به این زمین بلندترین و خوش بوترین.

به آن جا از همه خوراک ها تخم بُرد که هستند به این زمین خوردنی ترین و خوش بوترین. آن ها را کرد جفت، زوال ناپذیر؛ همه را تا هستند آن نران در خانه های وَر.

۳۷. م [بُرد] به آن پیش کوژ، نه پشت کوژ، نه عقیم، نه دیوانه، نه تهی دست، نه فریفتار، نه پست [اندام، کوتاه قد]، نه خمیده [اندام]، نه کج دندان، نه پیسی که جدا تن [از دیگران باشد]، و نه هر دیگر [دارندگان] نشان ها که هستند از آنکَرَمَین یو [که چون] داغ بر مردم بر نهاده.

۳۸. فرازترین ده را نُه نشیمن گاه [کوی، برزن] ساخت. میانی را شش. پایین ترین را سه.

فرازترین نشیمن گاه ها را هزار از نران و مادگان تخم بُرد. میانی را شش سد. پایین ترین را سه سد.

و بر آن خانه های وُز، با سووَرایِ زرین، آن وَر را آماده کرد با در و روزن، از روشنی طبیعی به درون سو.

۳۹. ای دادارِ جهانِ اَسْتومند: ای مقدس: پس کدام آن روشنی ها هستند - ای مقدس، ای اهورمَزْد - که به آن جا روشنی می دهند، در آن خانه های وُز که جم ساخت؟

۴۰. آن گاه گفت اهورمَزْد: روشنی های خود آفریده و هستی داده. همه بی پایان روشنی ها از بالا روشنی می دهند. همه هستی داده روشنی ها، از پایین روشنی می دهند.

زیرا از درون، یک بار نهفتن و بر آمدنِ ستارگان و ماه و خور دیده می شود. ۴۱. و آن ها روز را براندیشند که سال را [ست]. به چهل [زمستان] که در رسد، از دو از با دو نر - دو نر، زاییده شوند [= به هر چهل سال که سر رسد، از دو انسان، دو دیگر زاییده می شوند، یک زن و یک مرد] یک جفت: ماده و نر این چنین از این انواع چار پایان، و این نران، با نیکوترین زندگی زیوند. در آن خانه های وُز که

جم ساخت.


۴۲. ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس چه کسی آن جا دین مَزْدَیَسَنی را منتشر کرد در آن خانه‌های وَر که جم ساخت؟ آن گاه گفت آهور مَزْد: مرغ کَرُشِیپ تَر ای سِپی تَمَه زرتشت.

۴۳. ای دادار گیتی آستومند، ای مقدس که هست آهو [سرور] و رِدِ آنان؟ آن گاه گفت آهور مَزْد: اوزو تَت - نَر و تو که زرتشت [هستی].

داستان جم در این جا ناتمام مانده است. بند ۴۲ و ۴۳ در روزگار پسینِ متن اولیه، توسط موبدان مزدیسنی افزوده شده است. ترجمه‌ای که از نظر گذشت دقیق و واژه به واژه است. آنچه که میان قلاب‌ها و کمان‌هاست، افزوده و ترجمه اضافاتی است که در ترجمه پهلوی و نندیداد، وجود داشته و نگارنده در ترجمه متن اوستایی داخل کرده است. هرگاه در مواردی ترجمه سنگین و دیرفهم است، به موجب دقت در ترجمه و جابه‌جا نشدن واژه‌هاست. اما در جلد نخست ترجمه و شرح و نندیداد، فرگرد دوم، یعنی داستان جم، دارای ۴۶۶ یادداشت از واژه‌نامه و شروح است که در صورت نیاز می‌توان به آن مرجع نگاه کرد.

#### ۱۰. رسوم و آداب در وندیداد

جریان زندگی مردم به موجب شرایع این کتاب، نشانه‌های ماقبل تاریخی، درباره سگ، شادمانه گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، درباره خوش بختی و شوربختی زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان. ملاحظاتی در این باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار باگناه کاران و پیران، جنبه‌های خشن و سخت در این آیین، خدایان و دیوان، درباره دیوان و کار آن‌ها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهنات، خلاصه و نتیجه

مردمانی که در این کتاب از آنان سخن می‌رود، در موارد بسیاری 



نشان‌هایی دارند از زندگانی ماقبل تاریخی. از چرم و پارچه‌هایی بافته شده برای پوشاک و تن‌پوش استفاده می‌کنند، زیر چادرهایی نم‌دین و جگنی و حصیری، شاید از آن نوعی که هنوز در آسیای مرکزی و میان‌عشایر کوچ‌نشین یافت می‌شود از گزند آفات طبیعی مصون می‌مانند. نداها و آواهای بسیاری دربارهٔ بزرگ داشت سگ از خلال صفحات این کتاب به گوش می‌رسد، یعنی حیوانی که در قسمت‌های دیگر مشرق زمین پست و ناپاک شمرده می‌شود، میان ساکنان فلات هم‌چون یک عضوگرمی خانواده مقامی دارد. زمزمه شادی مردمانی پاک‌دل را که به زمین سخت دل بسته‌اند، می‌شنویم که از پس زمستانی سخت جان‌گزا، با شکفتن شکوفه‌ها، جست و خیز پرندگان، جنبش احشام، رویش زمین، نمو گیاهان و روان شدن آب‌ها به‌همراه نواهای سرمست پرندگان فراز می‌گیرند.

اما وندیداد تنها این‌ها نیست، بلکه قوانینی بسیار سخت و گزنده، خرافاتی بسیار، رسومی خارج از حدود انسان‌هایی رئوف و مهربان نیز در خود دارد، و چنان‌که اشاره شد در آن مواردی بسیار می‌باشد که نشان می‌دهد بازمانده‌های دورانی متعلق به پیش از تاریخ است. گفته شد که از آثار به‌دست آمده گوری در عهد ماقبل تاریخی نشانی بود از این‌که مرده را بایستی به‌سوی مشرق، یعنی در جهت آفتاب درگور کنند، این رسم در وندیداد به‌صورت سنتی سخت قابل اجرا نمودار شده که عمل ناکردنش دربارهٔ فردی، به‌عنوان قتل یک نفر پارسا تلقی می‌شود که کیفر اعدام دارد. در این کتاب بسیاری از عناصر و رسوم و اعتقادات و خرافات ماقبل تاریخی با عادات و رسوم و عقاید تازه‌تری آمیخته شده و عناصری در ظاهر تازه و نوخاسته نتیجه داده‌اند، اما از نظر یک محقق و کاوش‌گر دقیق، این امر پنهان نمی‌ماند و به‌آسانی می‌تواند که این امور را تجزیه و تحلیل کند.

زمانی را درمی‌یابیم که شکارورزی و کشاورزی دوش به دوش هم پیش می‌روند و شاید این هنوز گذشت زمان اندکی را نشان دهد که انسان کوه‌نشین

به دشت روی آورده باشد، و هنگامی را نشان می‌دهد که کشاورزی تنها در یک درجه از اهمیت بیشتری قرار می‌گیرد.

هنگامی را مطالعه می‌کنیم که شکارورزی با کشاورزی در کنار هم در تأمین معیشت و زندگی روزمره مردم، پیشه و کارشان است. شکارورزان "فشوینت Fšuyant" در کنار دام‌داری، به زراعت و کشاورزی "واشنژیه Vāstrya" نیز پرداخته‌اند. به همین جهت است که در برخی متون اوستایی، در کنار شکار و زراعت، از "واشنژیه. فشوینت" یاد شده و این ترکیب اشاره است به جامعه‌ای که مردمان را در حال اسکان و ده‌نشینی نشان می‌دهد. مقطعی از زمان که با توسعه کشاورزی، مردمان نیاز به اسکان و ترک بیلاق و قشلاق و کوچ دارند.

زرتشت از آهورامزدا پرسش می‌کند که کدام زمینی در درجه اول خوش‌بخت است، و آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمینی که در آن مرد پارساخانه بسازد، مراسم مذهبی به جا آورد و ایزدمهر را مطابق با مراسم ستایش کند. زرتشت درباره زمین خوش‌بخت در درجه دوم پرسش می‌کند، آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجه دوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن خانه و مسکن می‌سازد، خانواده و رمة خود را در آن جای می‌دهد و از برای زندگانی مرفه و آسوده‌یی کوشش و تلاش می‌کند.

پس زرتشت پرسش‌های خود را ادامه می‌دهد که زمین خوش‌بخت در درجه سوم کدامین زمین است، و آهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجه سوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن به تلاش و آبادانی و کشت و زرع و آب‌یاری می‌پردازد و جایی بایر را آبادان و خرم و سرسبز و بارور می‌نماید.

آن‌گاه درباره زمین خوش‌بخت در درجه چهارم پرسیده می‌شود و اشاره می‌شود که زمین خوش‌بخت در درجه چهارم جایی است که در آن جا مردمان و مزدیسنان رمة‌های بزرگ و کوچک تربیت نموده و پرورش دهند، و در درجه پنجمین، خوش‌بختی زمینی در آن است که رمة‌ها و احشام بسیاری در آن جاکود بیشتری به بار آورند.

در این درجه بندی، هرگاه دقت و تعمق نماییم، به ترتیب به اهمیت عناصری در زندگانی مردم فلات پی می‌بریم. در درجه اول انجام مراسم دینی مورد نظر است به ویژه ستایش ایزدمهر، در درجه دوم آن چه که اهمیت دارد خانواده است و تمشیت امور آن در پرتو کار و کوشش، در درجه سوم کشاورزی است که بسیار مورد نظر می‌باشد و آبادان ساختن زمین‌های بایر و آب یاری آن زمین‌ها برای برداشت محصول بیشتر و بهتر، در درجه چهارم و پنجم گله‌داری و پرورش احشام و اغنام است که مورد توجه می‌باشد و آن نیز در درجه پنجم به کود بیشتر اشاره می‌شود که برگشت و عطفی است به کشاورزی و حاصلخیزی زمین، - و در این جا است که به روشنی عناصر قدیم و جدید را دوش به دوش هم در یک آمیختگی می‌یابیم؛ یعنی شکار و دام‌داری و کشاورزی و اسکان در یک جا و به وجود آمدن نظام مضبوط خانوادگی و آبادکردن زمین و خانه ساختن و استقرار در یک جا.

این بخش هم چنان ادامه و کشش می‌یابد. پس از درجاتی از خوش بختی زمین، نوبت به بدترین زمین‌ها فرا می‌رسد، و پس از آن بهترین مردمان و بدترین آن‌ها. در این قسمت‌ها و هم چنین قسمت‌های بعدی درباره مردگان و روش تدفین سخن بسیار گفته شده است. در این جا ورود عناصری جدید قابل مشاهده می‌باشد که مردم وندیداد "شراعی ضد دیو" را از بومیان کهنی که درباره شان سخن گفتیم متمایز می‌نماید. شاید در همان اعصار کهن پیش از تاریخ نیز رسم بیرون گذاشتن مردگان رسم بوده است. در این جا پرسشی نیز مطرح می‌شود که ایرانیانی که به فلات آمدند خود این رسم را داشتند، یا آن که از بومیان آموختند؟ فعلاً در این باره به یقین نمی‌توان داوری قاطعی نمود، اما به نظر می‌رسد که این رسم به یک بدویت کاملاً تاریخی و یک گذشته بسیار دور خیلی نزدیک تر باشد تا پدیده متأخرتری شناخته شود. چه بسا مردمی بسیار بدوی در زندگی بسیار دوری در بستر تاریخ که از مرگ اطلاعی نداشته‌اند، جسد مردگانی را که میان شان می‌مردند، در جایی دور از محل زندگی شان برده و بر زمین می‌افکنده‌اند و یا پس

از چند روزی مسکن موقت خود را ترک کرده و به جایی دیگر نقل مکان می‌نموده‌اند و یا اصولاً چون همواره در نقل و انتقال بودند و جایی معین حتا برای خوابیدن دو یا چند شب و روز نداشته‌اند، جسد مردگان‌شان هم‌چنان بیرون و بر زمین می‌مانده است. البته این‌ها حدس و گمان است، اما حدس و گمانی که نشانی‌هایی از واقعیت دارند. تنها ممکن است یک زندگی سامان‌گرایانه که آدمی را پای‌بند به مکان و نقطه‌ی معین می‌کرده است، به گور کردن مردگان را سبب شده باشد، و در چنین احوالی نیز ممکن است رسم غیررسمی پیشین به شکل سنتی درآمده و آدمی پس از سروسامان مکان نیز مردگان‌ش را در نقاطی دور از مکان زندگی در هوای آزاد قرار می‌داده است.

به هر انجام ریشه‌های ماقبل تاریخی و کهن این چنین رسمی میان جمله جوامع و اقوام در زمان‌های بسیار کهن امری طبیعی باید تلقی شود و درباره چگونگی این موضوع دگرباره سخن به میان خواهد آمد.

همان‌سان که از نظر نژاد، مردمان فلات از یک بخش نژاد مدیترانه‌یی می‌باشند، از لحاظ فرهنگ و شیوه دیانت، قرابت و نزدیکی بسیاری با مردم آسیای مرکزی میان‌شان موجود می‌باشد. در این موضوع چنان‌که در متن جلد اول ترجمه و شرح و ندیداد و مجلدات دیگر با توجه به فهرست مطالب ملاحظه خواهیم نمود، نویسندگان کهن روزگار یونانی درباره مردمانی که در کرانه‌های دریای سیاه مسکن داشته‌اند، مردمانی که سخت بدوی و ناپروورده بودند، غریبی نقل کرده‌اند به‌ویژه درباره رفتاری نسبت به مردگان و از کارافتادگان و پیرمردان و پیرزنان و رنجوران.

میان مردم دریکی Derbics، رسمی بود مبتنی بر آن‌که مردان و زنانی را که به سن هفتاد سالگی می‌رسیدند می‌کشتند و گوشت‌شان را میان خویشاوندان تقسیم کرده و می‌خوردند. البته در اغلب اوقات از خوردن زنان ایا کرده و تنها اکتفا به خفه کردن آنان و دفن‌شان می‌نمودند. میان کاسپی‌ها رسم بود آنانی را که سن‌شان از هفتاد می‌گذشت، به وسیله گرسنگی می‌کشتند و بعد لاشه آنان را در

بیابان می‌افکندند تا طعمه درندگان و حیوانات گوشت‌خوار شوند. پس از دور به نظاره می‌ایستادند و اگر جسد را کرکس می‌خورد، او را از خوش‌بخت‌ترین مردمان محسوب می‌کردند، اما هرگاه سگ‌ها و گرگ‌ها و یا جانوران وحشی دیگر جسد را پاره‌پاره کرده و می‌خوردند، او را در درجه‌ی پست از خوش‌بختی‌یی می‌دانستند که نصیب آن جسد کرکس خورده می‌شد، لیکن جسدی که هم‌چنان باقی می‌ماند و می‌گندید، از زمرة بدفرجام‌ترین کسان محسوب می‌شد.<sup>۲۷</sup> در جزایر ساندویچ Sandwich و در سوماترا Sumatra چنین رسمی شایع بود.<sup>۲۸</sup> در مکزیک نیز رسومی تا این اواخر شایع بوده است. هرودوت درباره‌ی سکاها Scythes و آندروفاگ‌ها Androfages سخن گفته و ارستو نیز از اقوامی دیگر که چنین رفتاری داشتند یاد کرده است.<sup>۲۹</sup>

در فلات، از بلخ و به‌ویژه در امتدادی به سوی شرق چنین روشی به سختی شیوع داشت، و برای این چنین رسم نامطبوع و خشنی البته دلایلی وجود داشت و هم‌چنان تا زمان هجوم اسکندر مقدونی شیوع داشته است. بیماران، پیران، سربازان از کارافتاده، نبش قبرکنندگان و کسانی دیگر را در حالاتی بسیار سخت بعضی اوقات کشته و بعضی اوقات زنده‌زنده نزد درندگان می‌افکنده‌اند، و برخی اوقات نیز مقداری اندک قوت و غذا و عصایی در بیابانی دوردست نزدشان نهاده و رهایشان می‌کرده‌اند تا به بدترین وجهی بمیرند.

درواقع این‌ها رسومی بودند بسیار ابتدایی. البته در هنگام نقد و بررسی، وظیفه هر محقق بی‌طرفی است که آن چه را که از نکوهیده و نیک و راست‌گرایانه در کیش و آیینی است، به یک میزان موردتوجه قرار داده و جانب تحقیق خود را به‌درستی نگاه دارد. در کیش و آیین مردم قدیم فلات باتوجه به عناصر بومی و خارجی نیز هم‌چنان که عناصری بسیار از نیکویی و زیبایی وارد است، این چنین قوانین، رسوم و عقایدی نیز وجود داشته است که متأسفانه چنان‌که باید و شایسته است در چنین مواردی، پژوهش و مدارک کافی برای مطالعه چندان دسترس نمی‌باشد.

به هر حال آن‌گونه قوانینی که در کیش یهودی، سومری، بابلی و اقوامی دیگر وجود دارد و در ما احساسی از سختی و خشونت آن مردمان بیدار می‌کند<sup>۳۰</sup>، در آیین بدویان ایرانی نیز وجود داشته است که در اصلاحات زرتشت از بین رفتند، اما در زمانهای بعدتری دوباره کم‌کم تجدید حیات نمودند.

برخی از گناهان مکافات‌ی داشته که گمان را به وهم می‌اندازد، اما این حقیقتی است که در کتاب وندیداد *Vandidad* آمده است. هرگاه کسی جسد مرده‌یی را به تنهایی حمل کند، مزدپرستان بایستی حصارى در جایی بناکنند که دور از آب و آبادانی باشد و مردی که این چنین گناهی را مرتکب شده در آن جا محبوس نموده و از بدترین خوراکی‌ها و سخت‌ترین پوشاک‌ها او را تا زمانی که به پیری می‌رسد زنده نگاه دارند، یعنی به سن پنجاه، شست و یا هفتاد سالگی برسد، آن‌گاه دژخیمی را می‌فرستند تا سر وی را از بدن قطع کرده و جسدش را طعمهٔ جانوران درنده و گوشت‌خوار سازد<sup>۳۱</sup>.

برای دریافت بهتر چنین رسومی که وصف و شرح و طرز عمل شرعی آن‌ها در وندیداد [شرایع ضد دیو] جزء به جزء آمده است، از نوشته‌های دامنه‌دار سومریان و الواح بازماندهٔ آنان که از آسیای مرکزی به بین‌التهرین کوچ کرده بودند نیز می‌توان سود برد، و هم‌چنین مورد مطالعه‌یی دیگر شرح تازهٔ آیین شمنی *Chamanisme* است که امروزه در آن سرزمین‌ها ملاحظه می‌شود.

دربارهٔ خدا و یا خدایان در کهن‌ترین شکل آیین مجوسی، خدایانی حقیقی و خیرخواه و نیک‌گرای وجود ندارند. تنها گروهی انبوه از خدایان شر و دیوان پلید وجود داشتند که زندگانی روستائینان را همواره به تهدید و تباهی می‌کشیدند و جلوگیری از این همه پلیدی و زشت‌کرداری این دیوان تنها با رسوم و آیین‌ها و آدابی میسر بود. موطن این مردمان در شمال بود که از آن سو نیز مورد تهدید و هراس بودند، و به همین جهت پس از آن‌که ایرانی‌ها در سیر مهاجرت خود به ایران رسیدند، جای شگفتی نیست که ایندرا *Indra* خدای توفان و تندر آریایی را در میان این دیوان ملاحظه نماییم<sup>۳۲</sup>.

این دیوهای پلید اغلب هم چون دیوان و شیاطین بسیار بابلی و سومری بی نام و نشان بودند، و گاه به نکوهش صفتی مذموم نمایانده می شدند. برخی اوقات نیز صورت های گوناگون بیماریها و ناخوشی ها را مجسم می کنند و مورد نفرین واقع می شوند: تو را ای بیماری نفرین می کنم، تو را ای تب نفرین می کنم، تو را ای مرگ نفرین می کنم... و به همین ترتیب نام بسیاری از بیماریها که نفرین می شوند، یاد می شود.<sup>۳۳</sup>

چنان که گفته شد، برخی از این دیوان مظهر صفاتی زشت و اعمالی نکوهیده می باشند که یکی از بدترین و خطرناک ترین شان دیو "خشم" یا "Aēšma" می باشد. هم چنین دیوهایی هستند که سد نعمت ها و مواهب طبیعی را می کنند، چون دیو سپن جعفر Spenjaγra.<sup>۳۴</sup>

در جاهایی دیگر به ذکر دسته یی بسیار از این دیوان به سرکردگی اهریمن یا آنگزه متین یو Angra Mainyu برمی خوریم که در همه جا، این سو و آن سو به بدکاری و زیانکاری مشغول اند، و این دیوها عبارت اند از: ایندرد Indrd، دیو ستوروز Saurva، دیو ناوتنگ هتیتیه Nāvanghaiθya، دیو تئوزوی Taurvi، دیو زئیری Zairi، دیو خشم Aēšma، دیو آگه تشه Akataša، دیو زمستان، دیو ویرانی، دیو پیری، دیو بوئی تی Buiti، دیو ذریوی Driwi، دیو کسوی Kasvi، دیو پشی تیشه Paitiša، دیو دیوها،<sup>۳۵</sup> در جایی دیگر نیز به همین ترتیب از عده بسیاری دیگر از دیوان نام برده می شود.<sup>۳۶</sup>

برخی دیگر از این دیوان نشان هایی دارند از آن نوع جادوهای که در سده های میانه رواج و شیوعی داشت بسیار. منشأ این امر مراسمی است درباره ناخن گرفتن و آرایش موها و بریدن آنها. هرگاه موی و ناخن سترده و گرفته شده را در سوراخ هایی نهند، آن چنان که در وندیداد نقل شده و هنوز رسمی است شایع، این موها و ناخن ها و احياناً دندان ها و سایر چیزهایی که جدا شده و وابسته به بدن آدمی هستند در سوراخ ها به وسیله دیوان و دون پایه گان اهریمن ربوده شده و بدل به شپش و جانورانی دیگر می شوند که موجب تباهی گندم، خوراک و

پوشاک می‌شوند، باز هم چنان‌که در وندیداد تأکید است برای دفن نسا "لاشه، میت" و سایر اعضا و چیزهایی چون ناخن و مو و دندان که بایستی در زیر خاک و یا شکاف در و دیوار پنهان شوند، هم‌چنان در آیین مغان تأکید بسیار است دربارهٔ مردگان و دفن ناکردن آنان، بر همین منوال قانون و قوانینی دربارهٔ مردگان شامل این‌گونه چیزها نیز می‌شود که بایستی در سرزمینی متروک و دور از آب و آبادانی ریخته شوند تا طعمهٔ لاشه‌خواران گردد.<sup>۳۷</sup>

چنان‌که گفته شد، جملهٔ این دیوان پلید و زشت‌کار که آفت زندگانی درست و پاکیزه هستند، به سرکردگی اهریمن یا انگزه‌مئین یوکه آفرینندهٔ بی‌حد و مرز بدی‌ها، زشتی‌ها، نابسامانی‌ها است، و همهٔ گیاهان زهر آگین و جانوران موزی و گزند رساننده "خرفشتر" خرفشتر "Xrafstra" که از آفریده‌های او هستند، به بدی و زشتی به کار سرگرم‌اند، به همین جهت است که مغان سعی و اهتمام بسیار و فراوانی دارند در کشتن جانوران و حیوانات موزی و اهریمن آفریده، چون: مورچه، مار، وزغ و برخی از پرندگان و جانورانی دیگر که کشتن و نابودکردنشان به‌ویژه برای کاهنان مباح و مستحسن شمرده شده است.<sup>۳۸</sup> و خراب کردن لانه و سوراخ این جانورهای اهریمنی از وظایف مزداپرستان می‌باشد.<sup>۳۹</sup>

فژگزد بیستم وندیداد طریقهٔ طبابت و مبارزه با بیماریها و دزدها است، و مغان به‌وسیلهٔ اوراد و بوهای خوش و کارها و اعمالی جادوگونه، دردها و بیماریها را درمان می‌کردند، و مردمان را از درد و بیماری نجات می‌بخشیدند.<sup>۴۰</sup> اما پزشکی "بیشتریه Baešazya" دور از افسون‌های کهنانت نیز وجود داشته است. در ایران نیز نخستین پزشک بسی کارآمد و نامی بوده، هم‌چون هُوتپ Imhotep در مصر و اسکله‌پی یوس Asklepios در یونان.<sup>۴۱</sup> این پزشک ثریتَه θrita نام داشته و از توانایان و خردمندان و نیک‌بختان و دانایان پیشدادی بوده است. وی نخستین کسی است که از لحاظ پزشکی و دردشناسی و مرض‌شناسی اقدام به درمان و طبابت نمود و از وی بسیار به نیکی یاد شده است.<sup>۴۲</sup> ثریتَه در موفقیت برای کارش و در بند نمودن بیماریها و مرض‌ها از خداوند فلزات نُخسْتَرَه و تیزه



جراحی و کالبد شکافی را به وی ارزانی داشت تا در کار خود توفیق حاصل نماید.<sup>۴۳</sup>

اما سرانجام دوره‌ی پایان می‌پذیرد، و دورانی نو فرا می‌رسد. در این جا نیز نشانی از تلفیق عقاید نو و کهنه وجود دارد. همان‌گونه که پیامبران بزرگ و صاحب‌کتاب سامی از برای موفقیت خود صلاح را در آن دیده بودند تا با شریعت‌های گذشته و آداب و رسوم و سنن مردم مخالفت ننمایند و ایده‌ها و آرا و عقاید خودشان را در خلال آن‌ها کم‌کم جای دهند، زرتشت نیز چنین کرده بود. به هر حال سرانجام با تولد پیامبر آریایی، اهریمن و یارانش و تمام دیوهای پلیدی گریخته و به قعر زمین، در دل تاریکی پنهان می‌شوند<sup>۴۴</sup>، و این افسانه‌ی بی‌استحواوی اندیشه‌هایی اصلاح‌طلبانه که در تمامی ادیان بزرگ وجود دارد.

اما آن چه که در "وندیداد" در درجه اهمیت بیشتری است، و دلهره و ترسی بسیار برمی‌انگیزد، قوانینی درباره مردگان است، مردگانی که بی‌شک به زندگان نیز سرایت می‌نماید و قوانینی در این باره در این کتاب و آیین آمده که از حدّ وسواسی فراوان درمی‌گذرد و زندگانی زندگان را سخت ترس آلوده و پریم و هراس می‌کند. هرگاه در میان جمعیتی که در هم نشسته‌اند، یک نفر ناگهان بمیرد، عده‌ی بسیار ناپاک و تا همه ذرات وجود نجس می‌شوند، و این ناپاکی و آلودگی گاه غیر قابل تطهیر و پاکی می‌شود. از همان هنگامی که نفس و جنبش تن را ترک می‌کرد، جسد و لاشه عنصری می‌شد سخت نجس و مورد پرهیز. موجب مرگ دیوی بود که "نسو/نسوش، ذروخش نسوش druxš. Nasuš" نام داشت. این دیو هنگامی که در تن کسی حلول می‌کرد، آن فرد می‌مرد. ذروخش نسوش ناپاک‌ترین و خطرناک‌ترین دیوها بود. به همین جهت به همان اندازه‌ای که این دیو ناپاک و نجس و خطرناک بود، آن لاشه و مرده نیز نجس و خطرناک محسوب می‌شد و هرکس از سه قدمی به مرده‌ای نزدیک‌تر می‌شد، ناپاک شده و لازم بود مراسم دیوزدایی و برشتم که غسل مس میت بود در باره‌اش انجام شود تا ناپاک

گردد. حتا در بسیاری موارد، هنگامی که کسی من غیر عمد و به‌ویژه با تعدد مرده‌ای را لمس می‌کرد، مرگ ارزان بوده و لازم می‌شد حدّ شرعی مرگ درباره‌اش اجرا شود. آشکار است که در میان مردم وندیداد ترس و بیمی بسیار از گزند مردگان وجود داشته است. این مردم بر آن بودند که روح مرده در بالای جسدش همواره در پرواز است تا به هر نحوی که شده باشد به بازماندگان خود گزندی وارد کند، و شاید این اعمال انتقامی بوده باشد از جسد متوفّا و مردگان و یا آن‌که با این عمل بر آن بوده‌اند که قدرت گزندرسانی و عمل مرده منتفی می‌شود. در این باره دستورها و آیین‌هایی سخت داشتند و گفته‌های هرودوت را کتاب احکام و شرایع وندیداد تأیید می‌کند. مرد نبایستی که آب و یا خاک مقدّس را آلوده نماید، درحالی که این مردمان قضای حاجت طبیعی خود را بر روی همین خاکی انجام می‌دادند که جسد مرده نبایستی آن را بیالاید. باری جسد مرده را بر فراز کوه‌ها، پشته‌ها و دخمه‌ها و بلندی‌هایی قرار می‌دادند. دست و پا و موهایش را سخت بر زمین می‌بستند تا سگان و گرگان و کرکسان و سایر درندگان لاشه‌خوار آن را بخورند و تنها هنگامی که استخوان از ماده‌های گندیدنی و فاسد شونده پاک می‌شد، خطر تا اندازه‌ی مرتفع و زدوده می‌گشت، پس استخوان‌ها را در استودان‌هایی "استخوان‌دان" می‌ریختند و این گورها که شکل مخصوصی داشت بایستی سوراخی داشته باشند و رو به خورشید، یعنی جانب مشرق باشند، تا مردگان بتوانند خورشید را نگاه نمایند، که مراسم خورشید نگرشنی نامیده می‌شود و این نیز نشانی است از روش مردم ماقبل تاریخی فلات که<sup>۴۵</sup> به‌وسیلهٔ گروه مغان و روحانیان ساسانی رواج داشت و در ایران میان زرتشتیان تا اوایل قرن اخیر بدان عمل می‌شد و در هندو پاکستان هنوز میان پارسیان اجرا می‌شود.



پس از آنکه (آ) پس از آنکه  
مکتوب در دست خود (آ) و در دست  
مکتوب در دست خود (آ) و در دست

## بخش دوم

ورود عناصر هند و اروپایی،

فرهنگ و تمدن آنان

## ۱. هیتی‌ها و میتانی‌ها

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان، منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی، دو گروه از هند و اروپاییان، گروه غربی، آمیزش با اقوام آسیایی، تشکیل پادشاهی هیتی، گروه شرقی و آمیزش آن‌ها با هوریان از اقوام آسیایی، مناطق نفوذ هیتی‌ها، عظمت و افول تمدن و قدرت‌شان، تأثیر فرهنگ هند و اروپایی

ز هزارهٔ دوم تا اوایل هزارهٔ اول، جریانی در مهاجرت و رفت و آمد در فلات رخ داد که سرانجام منتج به ورود ایرانیان به فلات و دوام و قوام‌شان شد، بدون آن‌که میان سکنهٔ بومی تحلیل رفته و مستهلک شوند، بلکه به عکس با سکنهٔ بومی در آمیخته و با ترکیب فرهنگی نوین، آنان را در خود محو و مستحیل نمودند و این از رخدادهای نادر تاریخ است.

به هر انجام در هزارهٔ دوم پیش از میلاد ظهور عناصری که می‌توانیم آن‌ها را هند و اروپایی Indo européen بنامیم در میان اقوامی که بومی بودند، قابل ملاحظه می‌باشد. لیکن این عناصر جدید نقشی چندانی در فلات نداشتند و از دشت‌های اوراسی Eurasique واقع در روسیهٔ جنوبی که به نظر می‌رسید زادگاهشان بوده، به واسطهٔ فشار و ورود اقوامی دیگر، به مهاجرت پرداختند. شاید در طی مهاجرت بر اثر عواملی به دو گروه تقسیم شده باشند: گروه غربی و گروه شرقی. گروه غربی دریای سیاه را دورزده و پس از عبور از بالکان و بسفر،

در داخل آسیای کوچک پخش شدند. این گروه به زودی میان ملل "آسیانی" که شاید سکنة اصلی ناحیه مذکور بودند، نفوذی تام یافته و آن چنان قدرتی به دست آوردند که به زودی اتحادیه هیتیان Hittites "ختیان" را به وجود آوردند. البته در این باره به موجب فقدان شواهد، آرا و نظرات مخالفی موجود است<sup>۱</sup>، اما به هر حال آن چه که اغلب محققان نظر می دهند، این است<sup>۲</sup>. هیتیان به زودی دارای چنان شاهنشاهی عظیم و پر قدرتی شدند که موجب شگفتی است. اینان نخستین امپراتوری بزرگ آریایی را در حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد تشکیل دادند و این چنین سامان و سازمان و نظام و قدرتی بی شک ایجاد می نماید که مدت نسبتاً زیادی از سکناشان گذشته باشد، و به این جهت به نظر می رسد که در حدود سده های اول هزاره دوم به آسیای صغیر وارد شده باشند. اینان حتا تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن جا را گشوده و چپاول نمودند، اما این پیروزی و فتوحی بود بی فرجام، چه پس از آن به ضعف گراییدند و شاید نظام لشکری شان بر اثر ضعف و نیرویی که در این فتح بزرگ به کار زده بودند، به تباهی گراییده بود.

اما مدتی نگذشت که به کار خود، و نظام و قدرت از دست رفته رنگ و آبی بخشیدند این امر دگر باره موجب هجوم ها و تاخت و تازهایی شد که بر اثر آن دولت های همجوار، چون هوریان Hurrites و میتانیان Mitanni به وسیله آنان منهدم شد و از میان رفت. پس از لحاظ قدرت در برابر مصر قد علم کردند که در آن زمان در اوج توسعه مناطق بازگشوده خود بود و تا حدود سوریه و فلسطین گسترش داشت. محققانی چون هومل Hommel و می بر Meyer معتقدند که اینان حتا تا فلسطین نیز پیش رفته و در آن جا حکام و امرایی داشته اند، و این ادعا به موجب اسنادی است که در تل العمارنه Tell Amarna کشف شده و در آن ها اسامی و نام های آریایی دیده می شود.<sup>۳</sup>

اما شعبه شرقی که به نام هند و ایرانی Indo Iraniens معروف است، جانب شرقی دریای خزر را پیمود. اینان به نظر می رسد که به گروه هایی تقسیم شده

باشند\* . یک گروه از قفقاز عبور کرده و تا حدودی از رود فرات پیش رفت. پس با هوریان بومی که گروهی از اصل "آسیانی" بودند، به هم آمیختند و نتیجه این آمیزش تشکیل پادشاهی میتانی شد. اینان هم در بین‌النهرین شمالی قلمرو خود را توسعه بخشیدند و هم با محدودیتی جهت آشور، در دسری بزرگ را برایشان فراهم کردند. آنگاه به الحاق دره‌های زاگروس Zagros شمالی که مسکن قوم گوتی Gutu "دره کردستان" بود، قدرت خود را توسعه بخشیدند. فرازنا‌ی قدرت میتانیان در حدود سال‌های ۱۴۵۰/ پیش از میلاد بود که با مصر پیمان اتحاد بست و میان فراعنه مقتدر مصر و دختران پادشاهان میتانی زناشویی‌هایی سیاسی انجام شد که رشته اتحاد را محکم‌تر نمود. اما بر اثر عواملی، این شاهنشاهی به ضعف گرایید و چنان‌که ملاحظه شد به وسیله هیتیان برانداخته و نابود شد.

از هنر برجسته و مذهب و خدایان این مردم آگاهی‌های اندکی به دست است و این اندک درباره بحث مورد نظر ما بسیار به کار می‌آید. این‌ها و هیتی‌ها که از آنان سخن گفتیم، ایلامیان که از مذهب‌شان در بخش گذشته یاد شد، هم‌چنین کاسیان Kassites و اقوامی دیگر که تمدن‌ها و فرهنگی داشته‌اند، در آن چه که بعدها به عنوان فرهنگ، تمدن و دیانت ایرانی خوانده شد، اثراتی داشته‌اند. اینک در این جا با توجه به آن که اندکی از هیتیان و میتانی‌ها سخن گفتیم، به تمدن و دیانت‌شان می‌پردازیم.

\*. شرح و جریان بسیار قدیم یکی از این مهاجرت‌ها را به صورت مکتوب در دست داریم. در فرگرد اول و فرگرد دوم و نبداد، به‌ویژه در فرگرد دوم، این مهاجرین را به فرمانروایی و هدایت بیمه Yima یا جمشید مطالعه می‌کنیم و در فرگرد اول، نشیمن‌گاه آنان ایران و بیج و در شکل اوستایی‌اش "أئیرینه. وئجه Airyana. Vaêja" معرفی شده که در ضمن مهاجرت به سوی جنوب، از شانزده سرزمین یا شهر که عبور می‌کنند گزارشی هست.

## ۲.۵.۲ دیانت میتانی

در باره اصطلاح هزار خدا، تفسیر روشی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سرنوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، سرور خدای توفان و بغ بانوی همسر، تأثیر عنصر هند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دو خدای اصلی

اصطلاح "هزار خدا" که به وسیله کاتبان هیتی به کار رفته و نظایری از آن نیز در جاهای دیگر قابل ملاحظه می باشد، آشکار می سازد که نفوذ و اختلاط خدایان گوناگون در میان این مردمان بسیار رواج داشته است. در زمان مورد نظر اختلافاتی از لحاظ قبولی خدایان میان ملل متخاصم وجود نداشته، به این معنی که هرگاه میان دو کشور، دو ملت و یا دو قوم جنگی درمی گرفت، ملت غالب، خدایان قوم مغلوب را نیز به صورت و فهرست خدایان مورد پرستش اضافه می نمود. این خدایان و عناصر جدید به زودی جایی برای خود باز کرده و مورد احترام و ستایش واقع می شدند. اینک ممکن است که این نوعی سیاست بوده باشد در تساهل مذهبی از برای موفقیت هایی بیشتر که شاهنشاهان هخامنشی، به ویژه کوروش آن را اصل سیاست مذهبی خود قرار داده بودند، و یا با گمانی قوی تر، ترس از نیروهای مافوق طبیعی و اوهام و خرافات جاری آنان را بدین روش وامی داشت، و در هر صورت این روشی بود که بعدها صورت کامل تر

و منطقی‌تری در تساهل مذهبی، در قلمرو سیاست خارجی هخامنشی به‌وجود آورد که نتایج نیکویی از آن عاید شد.

در ازمنه کهن، و آن دورانی که مورد نظر است، سازش با نیروهای فوق طبیعی یکی از بزرگ‌ترین موارد موفقیت و پیروزی بود. در ادیان باستانی اعتقاد به آن که تقدیر و سرنوشت در دست خدایان و ارباب انواع می‌باشد، و به وسیله سحر و جادو و اهدای هدایا و قربانی‌ها بایستی آنان را رام نموده و سرنوشت را به سود خود برگرداند، اهمیتی به سزا داشت و به همین جهت بود که تعداد خدایان روز به روز به افزونی می‌گرایید و مردم و شاهان به خدایان ملل و اقوام مغلوب احترام و ستایش می‌نمودند.

میان هوریان که با میتانی‌ها هم‌بسته و متحد شدند، نیز این چنین روشی موجود بود. خدایان اصلی هوریان عبارت بودند از تِه‌شوب Teshub رب‌التنوع رعد و برق و همسرش هه‌پیت Hepti، یا هه‌پا Hepâ رب‌التنوع خورشید. آن چه که جالب توجه است، به عقیده هروزنی Hrozny کلمه عربی حوّا از همین نام مشتق شده است.<sup>۴</sup>

قبل از آن که اصولاً پادشاهی میتانی تشکیل شود، عنصر هند و اروپایی به شکل سختی به وسیله هوریان از میان رفته بود، اما تأثیری از مذهب آن عنصر هنوز در جامعه آنان باقی بود و پرستش خدایان آریایی چون میترا Mithra "میشره، میثره" وارونه Vâruna، ایندزه Indra میانشان رواجی داشت که به نظر می‌رسد پرستش این خدایان، ویژه طبقه ممتاز بوده است.

اما دو خدایی که به عنوان خدایان اصلی میتانی و هوری از آنان یاد شد، یعنی تِه‌شوب خداوندگار رعد و برق و هه‌پا همسرش رب‌التنوع خورشید نیز اصل آن اقتباسی است از فکر همان عنصر هند و اروپایی، چه آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود دو سزور خدای اصلی را که جنبه طبیعی داشته‌اند، بیان می‌کند، و این دو خدای عمده طبیعی عبارت بودند از خدای بزرگ، رب‌التنوع عناصر طبیعی، بلندیها و کوه‌ها، تندر و توفان و باران؛ ربه‌النوع یا ایزد بانویی که زمانی



خورشید، و زمانی زمین به شمار می‌رفته است.

از لحاظ عقاید دینی، هنر، قوانین و رسوم و آداب میان هوریان و میتانی‌ها با هیتی‌ها تشابه و همانندی‌های بسیاری موجود است و به نظر می‌رسد هنگامی که میتانی‌ها به وسیله هیتیان از میان رفتند، هنر و سایر شئون فرهنگی و تمدن‌شان میان ملت غالب به زندگی خود هم‌چنان ادامه داده باشد. مطابق با اکتشافاتی که شده است، هیتیان کناره‌های پایینی دیواره‌های اطاق‌ها را با نقوشی مصور می‌کرده‌اند، و این روشی است که پیش از آنان به وسیله هوریان معمول بود.<sup>۵</sup>

به‌طور کلی هنر میتانی متأثر از مبادی سومری و تحت تأثیر هنر مصری واژه Egée قرار داشته است. در خانه‌سازی روشی پیشرفته داشتند و بناهای مخصوص‌شان به نام بیت - هیلانی Bit Hilani که شاید به معنی خانه پنجره‌دار باشد معروف است. این بناها از دو قسمت بیرونی و اندرونی تشکیل می‌شده است. قسمت بیرونی سرپوشیده بوده و به وسیله اطاقی پنجره‌دار به اندرونی متصل می‌شده است که شاید عمده‌ی بوده از برای کنترل در رفت و آمد. در شیوه نقاشی بر درها نیز دستی داشته‌اند و موضوع نقاشی‌ها اغلب فرشتگان و شیر و گاو بوده است.

### ۳. دیانت و پرستش هیتیان

پیچیدگی دیانت این مردم، اسناد مکشوفه در بغازکوی، اصالت و جنبه‌های وسیع دیانت، شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها، علل موهوم این روش، دو خدای بزرگ، خدای شهرها توشا و همسر او الاهی خورشید، نفوذ و کار این خدایان، ریشه کهن گاوپرستی، روش عبادت و عبادت گاه‌ها، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بغ بانوی بزرگ، روش عبادت و قربانی و هدایا، کاهنان و روحانیان، کار و روش آن‌ها، سحر و جادو، تفأل و غیب‌گویی، سرنوشت‌گرایی، اساطیر و افسانه‌ها

پرستش و دیانت هیتیان، بسیار پیچیده‌تر و دارای نظم و ترتیبی بود.

آنچه از مدارکی که در بُغازکوی فرادست آمده، در این باره به ما آگاهی‌هایی می‌رسانند که به شکل فشرده بازگو می‌گردد.

میان این مردم نیز هم‌چون بسیاری از جوامع و ملل و اقوام باستانی، مَحک و مبنای همه چیز دیانت و اصول مذهبی شناخته می‌شد. از نوشته‌های هیتی که به دست آمده است، اصطلاحی است که شاید تا اندازه‌ی گویای وضع و شیوه دینی‌شان باشد در پرستش. اینان قومی بودند جنگجو و فاتح سرزمین‌های دیگران، و هم‌چون موردی که بدان اشاره شد، خدایان عمده شهرهای بازگشوده را به خدایان خود می‌افزودند و به یکسان به عبادت‌شان می‌پرداختند. میان هیتی‌ها نیز پرستش دو خدای عالی‌جناب، هم‌چون قوم میتانی رواج داشت و به نظر می‌رسد که هوریان و میتانی‌ها که خود این روش را از اقوام هند و اروپایی اخذ کرده بودند، واسطه این نقل و انتقال بوده باشند. سرور خدای بزرگ، خدای تندر و توفان بود و به شهر هاتوشا Hattusha تعلق داشت، و همسر او ایزد بانویی بزرگ نیز الاهیة خورشید محسوب می‌شد و متعلق به شهر آری‌نا Arinna بود. شاید این دو خدا سرپرستی اموری بسیار را به عهده داشته و در ضمن نماینده پیمان و معاهدات و چیزهایی دیگر نیز بوده باشند. امور مهم و قابل توجه و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که پیش می‌آمد، از این دو خدا به وسیله کاهنان نظر خواسته می‌شد، قراردادها و پیمان‌ها نیز تحت نظر این خدایان سامان می‌گرفت و در میان خدایان مظهر قدرت بودند و همان دو خدای عالی‌جناب هوری یعنی یش‌بو Teshbu و هپا Hepa محسوب می‌شدند.

میان هیتیان از جانبی دیگر ریشه کهن گاوپرستی را مشاهده می‌کنیم. رب‌التوع بزرگ، خداوندگار رعد و توفان به وسیله حیوانی مقدس، یعنی گاو تظاهر و تجلی می‌کرده است. این حیوان مفید که سابقه‌ی بسیار در تاریخ پرستش دارد، از قدیم‌ترین ایام در آناتولی مورد ستایش قرار گرفته و به همین مناسبت است که کوهستان بلند این سرزمین، توروس Tauros یعنی گاو نر خوانده شده است، و باز به جهت رواجی در پرستش این حیوان و همانندی آن در میان

بسیاری از ملل و اقوام است که نام "تورو" دارای ریشهٔ مشترکی است در زبان‌های گوناگون. این کلمه ظاهراً از یک واژهٔ سامی و هند و اروپایی مشتق شده است، در سامی ثور - در یونانی توروس Tauros، در چک Tor و به آلمانی Stior نامیده می‌شود.

به هر انجام در آناتولی که کوهستان بلند آن به نام این خدا خوانده شده است، مراسم عبادت این خدا در همان کوهستان انجام می‌شده و در آن جا ستایش‌گاه‌ها و عبادت‌خانه‌هایی برایش ترتیب داده بودند. به نظر می‌رسد که از این نقطه عبادت این حیوان به جاهایی دیگر و مناطقی که در پرستش این خدا شهرتی دارند نفوذ کرده باشد، و این مناطق عبارت‌اند از: مصر، بابل، هند، کشورهای اژه Egée و حتا اروپا. به این نکتهٔ بسیار مهم نیز باید توجه داشت که یکی از خاستگاه‌های بسیار مهم "مهرپرستی" یا میتراپرستی، یعنی "میترا ی گاو اوژن" را همین منطقه می‌دانند، به ویژه جایی که امروزه همان شهر قونیه در ترکیه است و شواهدی شایان توجه برای این نظر از سوی پژوهش‌گران آیین میتراپی ارائه شده و نگارنده در کتاب "تاریخ آیین رازآمیز میتراپی در شرق و غرب" در این مورد پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

پرستش خداوندگار رعد و توفان در همهٔ شهرهای هاتی Hattie مرسوم و رایج بود، و در این شهرها که هر کدام رب‌النوع خود را به نام‌هایی می‌نامیدند، آن‌ها را پسران ایزدبانو آرینا Arina و شوهر او رب‌النوع تندر و توفان و خدای شهر هاتوشا Hattusha می‌دانستند. اما ایزد بانویی دیگر نیز داشتند که او هم مظهر خورشید بود و به "خورشید آسمان" معروف بود. این ایزدبانو نیز ستایش‌اش بسیار رواج داشت و از دورهٔ جدید امپراتوری هیتی مورد توجه قرار گرفته و در اواخر این دوره به فرازناي شهرت رسیده و عنوان سَرَوَر خدای اصلی یا خدای عالی‌جناب را برای خود اختصاص داد. این مورد نیز بایستی از گرفته‌هایی باشد از هند و اروپاییان و یا به گمانی ضعیف از کسانی دیگر. چون با عدم کامل روش مادرشاهی و زن‌سالاری Matriarchat در جامعهٔ هیتی و تضعیف حقوق زن میان

آن مردم، به نظر نمی‌رسد که روشی اصیل در ایزدبانو پرستی میانشان پیدایی یافته باشد.

به هر انجام مشاهده می‌شود که چگونه عنصر هند و اروپایی در میان ملل و اقوام "آسیانی"؛ یعنی بومیان نفوذ کرده و با درهم آمیختگی، اثراتی بسیار برجای نهادند هرچند این تسلط، پیروزی محدود و بی‌فرجامی بود، اما این نفوذ دوام یافت و تسلط آریایی‌ها را مَحْرَز کرد، اما این تسلط به شکل کامل آن در زمان دیرتری؛ یعنی آغاز هزارهٔ اول که شرحش بیاید، مسلّم شد.

در روش مذهبی هیتیان، کاهنان و وابستگان معابد دارای مقام و مزایایی بودند. اجرای قانون و عدالت نیز درباره‌شان شدیدتر از دیگر مردم اجرا می‌شد. مجموعه قوانین هیتی‌ها که از این مردم به دست آمده، حاوی در حدود صد ماده می‌باشد که نسبت به قوانین سومری و بابلی و اسرائیلی بسیار منصفانه‌تر و تعدیل یافته‌تر است، و هم‌چنین است این نسبت به قوانینی که در "وندیداد" کتاب قوانین و شرایع ایرانی آمده است. اجرای این قوانین در مورد خلاف‌ها و بزه‌هایی که از روحانیان و کارکنان معابد سر بزند، بسیار سخت می‌باشد.

هیتی‌ها در اجرای مراسم و شعایر مذهبی‌شان و سواستی سخت داشتند و خرافات و اوهام میان‌شان رواجی بسیار داشت. به هنگام اجرای مراسم ستایش و قربانی و سایر آداب مذهبی، بیگانگان و خارج از مذهبان به هیچ وجه حق شرکت و دخالت نداشتند و هرگاه چنین امری اتفاق می‌افتاد، سزای متخلف در هر حالی مرگ ارزانی بود.

چنان‌که تذکر داده شد، هم‌چون بسیاری از مردم، ملل و اقوامی دیگر، تنظیم امور، وضع قوانین، پیش‌گویی، اقدام به کارهایی چون جنگ، صلح و ترک مخاصمه و مشکلاتی دیگر به وسیلهٔ دخالت خدایان و رأی آنان حلّ و فصل می‌شد. کاهنان و روحانیان مصدر این کار و میانجی خدایان و آدمیان بودند. اینان برخی با شتادی و موقع‌شناسی کار را بر مراد خود می‌کردند و پیام‌هایی از جانب خدایان ابلاغ می‌کردند و در صورتی نیز از کارگزاران فرمان‌روایان بودند و کاری

راکه سابقه تاریخی دارد، انجام می‌دادند، یعنی به جای این که مورد الهام خدایا خدایان واقع شوند، مورد وحی فرمانروا یا فرمانروایان قرار می‌گرفتند. برخی دیگر از این کاهنان، مصروعانی بودند که در حالت صرع کلماتی نامفهوم ادا کرده و گرایندگان، آن‌ها را از زبان خدایان می‌پنداشتند. اغلب مراسم مذهبی به وسیله اهدای هدایا و نذور و قربانی انجام می‌شد. در قربانی مراسمی انجام شده و قربانی به وسیله کاهن بزرگ ذبح می‌شد. هدایا نیز اغلب عبارت بود از مواد غذایی و چنان به نظر می‌رسد که هیتی‌ها مردمانی پرخور بوده‌اند که خدایان‌شان این‌سان شکم‌باره ساخته شده‌اند. علاوه بر مواد غذایی، مشروبات نیز بسیار به حضور خدایان تقدیم می‌شده است، چون: شیر، عسل و انواع شراب‌ها. در آن دوران نیز قوانینی وجود داشته‌اند مدنی و قوانینی خدایی. کسانی که مرتکب جرم و بزه‌ی مذهبی می‌شدند از جانب خدایان دچار شکنجه‌ها و مکافات می‌شدند که اغلب به صورت مرگ ناگهانی و انواع بیماری‌ها و مرض‌ها روی‌کرد داشت.

اینان مردمانی بودند سخت‌پابسته به سرنوشت و تقدیر، و برای برگرداندن سرنوشت‌های بی‌فرجام و ناخوشایند نیز تمهیدات و کارهایی خرافی و شگفت داشتند که خاستگاه سحر و جادو را تشکیل می‌داد. هم‌چون مؤمنان امروزی که با دعا و نذر و هدیه دادن به خدا، وی را تسخیر کرده و موجب می‌شوند که ذات لایزال خدایی در تصمیم خود تجدیدنظری بنماید، برای پیشگیری و دفع مخاطرات به سحر و جادو متوسل می‌شدند. البته آشکار است که با وسایلی لازم می‌آمد تا از وقوع حوادث آگاهی یابند تا درصدد پیشگیری و جادوگری برآیند، و این امر نیز به وسیله تفال و غیب‌بینی حاصل می‌شد. در این مورد خرافات و اوهام بسیاری میان‌شان رایج بود و برای این کار در جامعه و جمعشان طبقه‌یی به وجود آمده بود که گاه سخت‌وابسته روحانیان و کاهنان بودند و گاه نقطه‌مقابل و حالت دشمنانه‌یی در برابر روحانی‌ها می‌داشتند. پیش‌گویی و تفال نیز اغلب هم‌چونان که در سومر و بابل رواج داشت، از روی امعاء و احشا و به‌ویژه جگر قربانی‌ها و گاه استخوان آن‌ها، و هم‌چنین جهت پرواز پرنندگان آشکار می‌شد.

میان هیتی‌ها نیز چون بسیاری از اقوامی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند، افسانه‌ها و داستان‌هایی مذهبی و اساطیری وجود داشت. این افسانه‌ها و اساطیر معترف و نمایاننده طرز کار مجمع خدایان، اخلاق آنان و روش‌شان می‌باشد. یکی از این افسانه‌ها، اسطوره‌یی است درباره‌ی *ای‌لویان‌کا* *Iluyanka* یا مار بزرگ که بر علیه خدای بزرگ توطئه کرد. بعدها به شکلی که در ادبیات *مزدیسنان* ملاحظه می‌شود، و در گذشته، ضمن تفسیر "وندیداد" از آن یاد کردیم، دیده می‌شود که مار از جانوران اهریمن آفریده می‌باشد، و مزدپرستان بایستی در نابودی آن بکوشند. به هر انجام "ای‌لویان‌کا" یا مار بزرگ که بر علیه خدای عالی‌جناب نیرنگ و توطئه می‌کند، دامی برایش گسترده می‌شود تا به هلاکت رسد. این دام را یکی از کهتر خدایان به نام *ای‌ناراش* *Inarash* تمهید کرده و می‌گسترد تا مهتر خدا را از گزند حفظ کند. "ای‌ناراش" مجلس ضیافتی از جمله خدایان تشکیل داده و "ای‌لویان‌کا" را نیز دعوت می‌کند. این مبارز مهتر خدا در میهمانی اغفال شده و آن قدر می‌خورد و از شراب‌های سُکرآور می‌نوشد که به بیهوشی اندر می‌گردد. کهتر خدایان از این چنین حالتی استفاده کرده و آن حریف سرسخت را در بند کرده و به حضور خدای عالی‌جناب می‌برند. خدای بزرگ نیز از موقعیت مناسب و درماندگی حریف سود برده، او را می‌کشد.

داستانی دیگر که جنبه‌یی لطیف و شاعرانه داشته و حاکی است از روش طبیعی خدایان و خدایانِ فصلی، اسطوره‌یی است چون اسطوره *تاموز* *Tammose* بابلی‌ها. *ته‌له‌پی‌نو* که رب‌النوع نعمت و فراوانی محصول است، در آغاز فصل زمستان به موجب نارضایتی از بندگانش از کشور خود مهاجرت می‌کند. بر اثر این مهاجرت در کشور فقر و گرسنگی و درماندگی پدید می‌شود و خدایانی دیگر در صدد جست‌وجوی خدای گمشده برمی‌آیند. نخست عقاب، آن پرنده تیزپر به کاوش می‌پردازد و مایوس می‌شود، پس مهتر خدا، یعنی رب‌النوع رعد و توفان به دنبال *ته‌له‌پی‌نو* *Télépinu* خدای گمشده می‌رود، اما او نیز موفق نمی‌شود، تا آن‌که سرانجام زنبور عسل در آغاز بهار وی را یافته و به کشورش بازمی‌گرداند، و

در نتیجه با آغاز بهار و ورود خدا، فراوانی و نعمت نیز به مردم باز می‌گردد.<sup>۷</sup>

#### ۴. جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان

حرکت و تمدن گروهی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصر هند و اروپایی، استقرار شعبه شرقی در هند، درباره کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمانروایی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، برافکندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدن ملی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به وسیله بابلی‌ها

پیش از آن‌که از کاسی‌ها Kassites سخن گوئیم، لازم است تا از یک گروه دیگر از هند و اروپایی‌ها گفت‌وگو شود. این گروه را که سواران جنگجویی تشکیل می‌داد، در طول چین‌خوردگی‌های زاگروس Zagros به حرکت درآمدند تا در قسمت جنوبی، محلی که بعد مکانی بسیار مشهور شد از برای پرورش اسب نفوذ یافتند. برحسب معمول، تکاپو و جنبش این گروه در نخست بسیار پرحاصل و شایان توجه بود، اما بعدها چون در اقلیت قابل ملاحظه‌یی قرار گرفتند، به تدریج در توده کاسی‌ها مستهلک شدند.

تا این زمان که امتداد آن تا آغاز هزاره اول پیش از میلاد ادامه دارد، هرچند عنصر هند و اروپایی تفوقی قابل ملاحظه نداشته، اما با وجود آن‌که در یک اقلیت قابل توجهی میان اقوام بومی آسیانی قرار داشته، تأثیر بسیار عمیقی بخشیده است. اینان به زودی با عناصر بومی درهم آمیخته و تشکیل یک نژاد دورگه‌یی را می‌دادند. اندک مدتی نمی‌گذشت که این نژاد دورگه دارای تشکیلات سیاسی، نظامی، مدنی و فرهنگی شگرفی شده و اهمیتی درخور گفت‌وگو پیدا می‌کردند، اهمیتی در تمام شئون فرهنگی و تمدن که تا پیش از اختلاط و آمیختگی اثری از

آن آشکار و هویدا نبود.

کشورهایی که در آغاز تنها از امیرنشین‌هایی کوچک تشکیل می‌شدند و روش‌هایی داشتند چون فئودالیسم و ملوک‌الطوایفی اروپای سده‌های میانه؛ یعنی تشکیلاتی پراکنده از شهرهایی مستقل *Villes-Etats* و حوزه‌های مذهبی مستقل *Temples-Etats* بودند، با این تحریک خارجی، یعنی نفوذ هند و اروپایی به‌زودی به‌صورت اتحادیه‌هایی مقتدر و کشورهای با روشی شاهنشاهی و اداره حکومتی مرکزی درمی‌آمدند. چنان‌که ملاحظه شد، این چنین وضعی در مورد هیتی‌ها و پس از آن حکام میتانی رخ داد، و اینک مشاهده خواهیم نمود که این چنین موردی چگونه درباره کاسی‌ها اتفاق می‌افتد.

اما سرانجام بخش عمده قبایلی که تشکیل‌دهنده شعبه شرقی هند و اروپایی بودند، به جانب مشرق روان شدند. گذرگاهشان از ماوراءالنهر، جیحون، آمودریای جدید بود که پس از توقف اندکی در بلخ "باکتریا" از معابر هندوکش گذشته و راه هند را دنبال نمودند و در طول پن‌دی شیر *Pandishir* ورودهای کابل فرود آمدند.

قسمت مرکزی کوه‌های لرستان کنونی، یا زاگروس *Zagros* قدیم مسکن کاسی‌ها بوده است، که بعدها نفوذ و قدرت‌شان به جانب شمال و مشرق در مقطعی از زمان به‌صورت تدریجی گسترده شده است. شاید نخستین تهدید مستقیم این کوه‌نشینان آرام و صلح‌جو متوجه بین‌النهرین شده باشد. این مردمان جهت معاش و زندگی بهتر، به تدریج از کوه‌ها پایین می‌آمدند و در دشت استقرار می‌یافتند، و چون عده‌شان افزون و انبوه شد، به‌شکل هجوم به بابل تاخته و با آرامی شگرفی آن‌جا را فتح کردند. در تاریخ بین‌النهرین تسلط این قوم طویل‌ترین تسلط خارجی است که مدت پانصد و هفتاد و شش سال به درازا کشید و سرانجام به سال هزار و صد و هفتاد و یک پیش از میلاد این تسلط به پایان رسید.

قدیم‌ترین منابعی که به ذکر کاسیان در آن اشاره شده است، مدارکی است متعلق به قرن بیست و چهارم پیش از میلاد از عهد این شوشی‌ناک *Inshushinak*



ایلامی. به نظر می‌رسد که این قوم در طی هزاره سوم اهمیتی چندانی نداشته‌اند. آشوریان آنان را به نام کاسی Kassi می‌شناختند و این نام به شکل کوسایویی Cosséens توسط استرابو Strabo به کار رفته است. به نظر برخی از محققان نام شهر قزوین و هم‌چنین دریای خزر چه بسا معترف خاطرایی از این قوم باشد که در نواحی جنوب غربی دریای خزر مسکن داشته‌اند.

عنصر هند و اروپایی در این جا نیز تأثیر عمیق خود را بر کاسی‌ها نهاده است، و البته اختلاط و آمیزش آنان با عنصر هند و اروپایی در آن هنگامی عملی شده بود که در دامنه‌های زاگروس مسکن داشتند. تأثیر تمدن و فرهنگ هند و اروپاییان در این جا نیز به عنوان نیروی محرکی به کار رفت و اثر شایان خود را بخشید.

روش‌های مذهبی و پرستش و دیانت میان این قوم از عناصر بسیاری تشکیل می‌شد. چنان‌که از نوشته‌های بابلی برمی‌آید، میان این قوم آیین‌های چندی در کنار هم وجود داشتند. اصل دیانت و خدایان آسیانی که آیین کهن خودشان بود، تمدن، فرهنگ و آیین هند و اروپایی را نیز از همین عنصر اخذ کرده بودند و با توقف طولانی که در بابل داشتند، تحت تأثیر فرهنگ و دیانت بابلی، پرستش خدایان بابلی نیز میانشان رواج پیدا کرد.

خدای بزرگ‌شان که در میان اقوام "آسیانی" سابقه‌ی کهن دارد به نام کاشو Kashshu [کاش شو] نامیده می‌شده و بدون شک این نام "کاشو" مبدهی بوده است از برای وجه تسمیه نام قومی آن‌ها به "کاشی، کاسی". دو خدای دیگر آنان شوریا Shuriash و مازوتاش Masouttash و ظایف و تعهدات و کارهایی داشتند چون دو خدای بابلی شمش Shamash و نی‌نورتا Ninorta. همین دو خدا در هند نیز پرستش می‌شدند به نام‌های سوریا Souria و ماروت Marout. خدایان دیگر آن‌ها ماروتاش Marautash یا همان ماروت هندی، و شوریا Shuriashn یا همان سوریا هندو Surya hindou و بوریا Buriash که همان بوره‌آس Boréas یونانی است بود. این خدایان جملگی در میان بابلیان پرستش و رواجی داشت و آنان

به خدایان کاسی‌ها احترام می‌گذاشتند، اما با سقوط کاسی‌ها خدایان آنان نیز از یادها رفت و پرستش‌شان متروک ماند.

عنصری دیگر از نفوذ هند و اروپایی، چنان‌که در حکومت میتانی نیز موجود بود، جنبه تقدس بسیار اسب بود. میان کاسیان اسب نشانه الهی محسوب می‌گشت و احتمالاً به وسیله طبقه حاکمه این اصل شیوع پیدا کرده بوده است، و چنان‌که بعداً در قسمت‌هایی دیگر ملاحظه خواهد شد، اسب مقامی بسیار بزرگ یافته و جزء عناصر مذهبی و مورد ستایش قرار می‌گیرد.

کاسی‌ها در بابل یا مستقیم و یا غیرمستقیم، و یا خود آگاهانه و یا بدون قصد و تأملی، بر اثر موقعیت شرایط تمدن، روش اصلی خود را هم‌چنان به موازات مواردی که اخذ می‌کردند نگاه داشتند. اسب و پرورش آن، و اهمیت‌اش که از هند و اروپاییان گرفته بودند، به وسیله آن‌ها در بین‌التهرین به همراه ارباب جنگی رواج یافت. چنان‌که به نظر می‌رسد آنان خط خود را از دست داده بودند، چه لوحه‌ها، مهرها و چیزهایی دیگر که از آنان به وسیله کاوش‌هایی دست‌یاب شده است، با خط سومری است. اما سرانجام دوران آنها منقضی شد، به نظر می‌رسد که بابلیان موجب این افول و شکست بوده باشند، اما این چنین نیست، بلکه ایلام موجب این افول شد، چون به هنگامی که کاسیان هم‌چنان با قدرت و تسلط بابل را زیر فرمان داشتند، نخستین دولتی که تجدید قوایی نموده و نیرویی شایان یافت، ایلام بود که ضربتی قاطع بر کاسیان وارد کرده و آنان را برانداخت.

در واپسین قسمت این بند لازم است تا باری دیگر از ایلام سخنی به میان آید. در خلال هزاره سوم با روی کار آمدن سلسله‌ی جدید در ایلام، یک دوران طلایی برای این کشور به وجود آمد، و فرمانروایانی مقتدر چون: شوت‌روک ناهون‌ته Shutruk-Nahhunte، کوئیر-ناهون‌ته Kutir-Nahhunte و شیل‌هاک این شوشی‌ناک Shilhak-Inshushinak به بسط قدرت و عظمت ایلام پرداختند. یکی از اسلاف این فرمانروایان، یعنی اون‌تاش - هوبان Untash-hudan یا اون‌تاش - گال Untash-Gal که در بخش گذشته از وی سخن گفتیم، شاهنشاهی عظیمی تشکیل

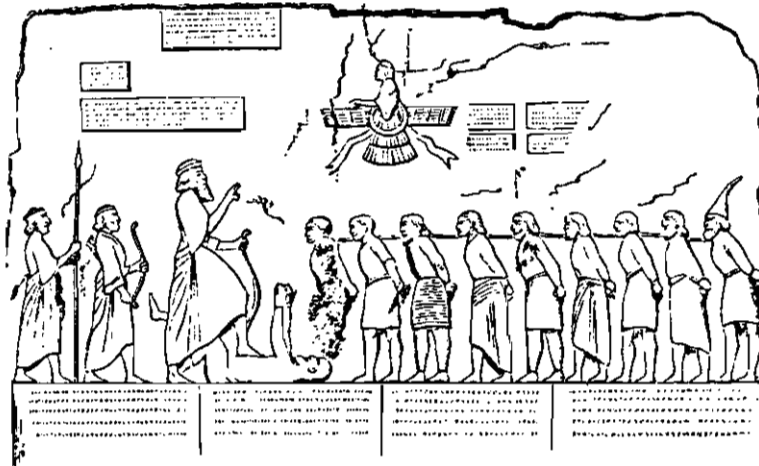
داد که به وسیله آشوری‌ها از میان رفت. وی پادشاهی بود که به سازندگی و بنای معابد و رواج هنرها توجه خاصی داشت، از همسرش به نام ناپی‌راسو Napirasou مجسمه‌یی برنزی برجای مانده که هرگاه به مقیاس آن به داوری بپردازیم، تندیسه‌یی است که شاهکار هنر فلزکاری در آن عهده می‌باشد، و از این مجسمه گران‌بها در موزه "لوور" نگهداری می‌شود.

اوج عظمت و قدرت ایلام در زمان شوت روک - ناهون‌ته اول "۱۲۰۷ - ۱۱۷۱ پ - م" بود. وی نیز چون "اون‌تاش - گال" علاقه وافری به معبدسازی، راه‌سازی و زیبایی شهرها داشت. از موقعیتی استفاده کرده و در رأس سپاه آشور به بابل حمله کرد و در آن‌جا آخرین فرمانروای کاسی را برانداخت و پسر خود کوتیر - ناهون‌ته را به عنوان فرمانروا بر مسند نشاند. کوتیر - ناهون‌ته مجسمه مردوک Marduk خدای بزرگ بابلی را به شوش منتقل کرد و بدین‌سان بود که بابل از تسلط کوه‌نشینان ایرانی آسوده شده و به زیر فرمان دشت‌نشینان متمدن ایرانی درآمد.

اما فراز نای عظمت سیاسی و گسترده‌گی شاهنشاهی بزرگ ایلام در زمان شیل‌هاک - این‌شوشی‌ناک بود "۱۵۱۱ - ۱۱۶۵ پ - م". از اطراف مرزهای شاهنشاهی هرچه بیشتر وسعت یافته و گسترده می‌شد. از شمال تا "کرکوک" به قلمرو ایلام درآمد، آشوریان به‌سختی عقب‌رانده شدند و بابل در محاصره درآمد. خطه شاهنشاهی ایلام تمامی دره دجله، و قسمت قابل ملاحظه خلیج فارس و سلسله جبال زاگروس و جمله قسمت غربی ایران بود. تمامی این قسمت در سایه اتحادی بود که شاهنشاهی بزرگ ایلام را به وجود آورد.

در سایه چنین قدرتی عکس‌العملی شدید نسبت به فرهنگ خارجی پیشین امری ضروری و حتمی بود. پس زبان و خط ایلامی مقدم رواجی یافت و تمامی کتیبه‌ها و الواح به خط ایلامی مقدم نوشته می‌شد. هم‌چنین در پرتو چنین شاهان مقتدری که سیادت و عظمت را بازگردانده بودند، ابتدا قهرمانی و بعد تقدس و آنگاه جنبه‌خدایی‌شان محرز شد. این‌شوشی‌ناک خدای ملی اعلام گشت و

پادشاهان در طول حیات خود در زمرهٔ خدایان محسوب می‌شدند. اما در پی این عظمت و مجد درخشان، دوران انحطاط و فروافتادگی سریعی پیش آمد. در پایان هزارهٔ دوم پیش از میلاد، هنگامی که اختلافاتی داخلی در شاهنشاهی ایلام بروز کرد، در بابل سلسله‌یی جدید و قدرتمند به وجود آمد که پادشاه آن نبوکدنسار [Nabuchodonosor] بخت النصر بود. این پادشاه با حمله‌یی سریع و قاطع ایلام را تسخیر کرده و شوش را ویران ساخت و مجسمهٔ مردوک Marduk خدای بزرگ بابلی را به معبد خود بازگرداند. دگرباره سکوت و فرورمردگی‌یی بر ایلام سایه افکن شد که در حدود سه قرن به طول انجامید. در چنین هنگامی دو دولت نوخاستهٔ آشور و بابل در سر تصاحب فلات به رقابت و جنگ پرداختند. در فلات دیگر جنبشی چنان‌که پیش از این جریان داشت، دیده نمی‌شد، اما یکسره فرورمده نیز نبود، بلکه در انتظار حوادثی بود تا در چند سده بعد، منجر به حوادث بزرگی در دنیای کهن گردد.<sup>۸</sup>




پس از آنکه (۱) در سال ۱۳۰۴  
توسط دولت ایران و دولت روسیه  
در تهران امضاء شد. و در سال ۱۳۰۴  
در تهران امضاء شد.

## بخش سوم

ورود ایرانیان به فلات

## ۱. ورود ایرانیان

اصل و منشأ، مسکن نخستین، نژاد هند و اروپایی، علل مهاجرت، فرهنگ اولیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هجوم هند و اروپاییان، کاربرد فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانیان، به سوی قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بر بومیان، وضع تهاجم و زندگی، کار اولیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان

هرگاه بر آن باشیم تا از اصل و منشأ و علل مهاجرت و ورود آریایی‌ها  به فلات گفت‌وگو کنیم، پژوهش بسیار به دراز خواهد کشید، و به همین جهت از این گفت‌وگوهای دراز که اغلب همراه با حدس و تردید است صرف نظر نموده و به اصل منظوری که تعقیب می‌شود، می‌پردازیم. تنها در این باره به تذکری کوتاه اشاره می‌شود تا اصلی روشن شود.

نژاد هند و اروپایی بر اثر حوادثی که شاید عللی چون کمبود غذا، مسکن، نامساعد بودن زمین و یا وضع طبیعی باشد، بیشتر مسکن اولیه خود را در جنوب روسیه ترک گفتند و جانب آسیای مرکزی روان شدند و از هند تا اروپا پراکنده شده و تفوقی به نژاد سامی و آسیانی به دست آوردند. گروه‌هایی را که در ایران و هندوستان مستقر شده و مسکن گزیدند، هندوایرانی می‌نامند، اما به طور کلی از لحاظ نژادی آریئن Arien خوانده می‌شوند<sup>۱</sup>. خاطره و شرح خط سیر این مهاجرت در فرگرتد اول و نندیداد آمده است. نیز در فرگرتد دوم درباره شکل مهاجرت و

اوضاع اقلیمی و اقوام مهاجر و فرمانروای گروهی از مهاجران هندو ایرانی شرح شده است. نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد اول - فرگرد یکم و دوم. این آریایی‌ها در آغاز دارای زبانی مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه‌ی در پرستش یکسان بودند. اما از همان آغاز مهاجرت افتراق، پراکندگی و انشعاب میانشان رخ داد. بزرگ‌ترین انشعابی که رخ داد، میان گروه‌هایی بود که در هندوستان ساکن شدند، و گروه‌هایی که در فلات استقرار یافتند. اما بایستی گفته شود که مقارن با افتراق در این سرزمین‌ها ساکن نشدند، بلکه زمان‌هایی بسیار دراز گذشت تا ایرانیان در ایران و هندیان در هندوستان سکونت پیدا کردند.

نفوذ ایرانیان در ایران از آغاز هزارهٔ اول به‌شکلی گسترده شروع شد. در این جا قابل تذکر است که دو عامل مهم از آغاز این دوره در تاریخ ملل آسیای غربی سخت مؤثر بوده است، یکی همین هجوم هند و اروپاییان است و دیگری استفادهٔ بسیار از آهن که رو به تزاید بود و تحولاتی فراوان در زندگی صنعتی و کشاورزی فراهم کرده بود که در اوستا با آن و شروچی دربارهٔ استفاده از آن اشاراتی هست. نگاه کنید به "دانشنامهٔ ایران باستان" ذیل مدخل "آئنگه / آهن".

نفوذ ایرانیان این بار که از آغاز هزارهٔ اول شروع شد، به‌شکلی مداوم و مثبت ادامه یافت. این بار دیگر میان آسیانی‌ها مستهلک نشدند، بلکه به‌زودی بر آن‌ها فایق آمده و عناصر اصلی را تشکیل دادند. ایرانیانی که در این دوره به‌جانب فلات آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند به طرف جنوب هندوکش گسترده شوند، چون چنان‌که در صفحات گذشته ملاحظه کردیم، در دوران قدیم، ضمن تهاجم هند و ایرانیان، گروه‌هایی از آنان در آن حدود مستقر شده و زندگی برای خودشان ترتیب داده بودند. به‌همین جهت این مهاجمان بعدی که از همان خاستگاه برخاسته بودند، پس از تعقیب همان خط سیر مجبور شدند تا در فلات، به‌سوی مرکز آن پیش روند.

اما آن چه که این بار موجب تفوق مهاجمان آریایی شد، چیست، و آن چه

که سبب توقفشان گشت کدام است؟. موجب توقف، سلسله جبال زاگروس Zagros بود که عبور از آنها بسیار مشکل محسوب می‌گشت. در این نواحی از ایامی بسیار دور، تمدن‌هایی وجود داشته است، که تا حدودی پیشرفته بودند و این مهاجمان لازم بود از این مناطق گذشته و با این تمدن‌ها برخورد کنند. در آغاز ایرانیان آن قدرت و نیرو را نداشتند تا به این موانع پیروز آیند، اما این حادثه در طی چهار قرن کم‌کم و به تدریج عملی شد. ایرانیان در آغاز آن چه را که جریان طبیعی امور ایجاب می‌کرد پذیرفتند، یعنی تمدن، فرهنگ و دیانت‌شان تحت تأثیر ملل و اقوام هم‌جوار و همسایه قرار گرفت. کسانی که راه او را به سوی مغرب سد کرده بودند، اما در واقع دشمنی برایش محسوب نمی‌شدند. لیکن ایرانیان کم‌کم غالب شدند، نه بر آن که به زودی آن شئون فرهنگی و تمدنی اخذ شده را ترک کردند، بلکه موفق شدند تا فرهنگ، دیانت و تمدنی آن‌چنان عالی را پی افکنند که در جهان گسترده گردد.

نیمهٔ اول از هزارهٔ یکم پیش از میلاد، مرحله‌ی است که در تاریخ بشر دورانی به‌شمار است قاطع. در این نیمه است که نقل و انتقالی از لحاظ مناطق تمدن‌خیز انجام می‌شود و مراکز تمدن‌های رودخانه‌یی به مراکزی دیگر، با شرایط متفاوت و متضاد منتقل می‌شود. این نقل و انتقال از کرانه‌های رود نیل که مرکز مصریان بود، و دشت‌هایی که به‌وسیلهٔ رودهای فرات و دجله سیراب می‌شد، به جانب شمال، یعنی مناطقی که از لحاظ آب و هوا اعتدال کمتری داشت و شرایط زندگی در آن‌جاها سخت می‌بود، منتقل شد و مرکز جنگ‌ها، رقابت‌ها، ستیزها و پیکارهایی قرار گرفت برای ملل و اقوامی که سر جهان‌خوارگی و تسلط بر کشورهای اطراف را داشتند.

در این منطقه سه گروه به‌صورت سه دشمن در سرکسب قدرت سرگرم ستیز بودند: نخست آشوریان که از نژاد سامی بودند با شاهنشاهی وسیع و قدرت نظامی شگرف‌شان، دوم اورارتو Urtou [آرازات] که تشکیل دولتی مقتدر را می‌دادند از اصل آسیانی که حریفی سرسخت بودند از برای آشوریان؛ و سرانجام آریاییان



یا ایرانیانی که پس از کش مکش‌هایی شدید و سخت بر دو حریف کهن و زورمند خود پیروز شده و بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان باستان را تشکیل دادند.<sup>۲</sup>

البته پژوهش و گفت‌وگو درباره علل مهاجرت این آریاها نیز چون گفت‌وگوهایی درباره منشأ و مکان اولیه‌شان سخت مغشوش و از محدوده مورد کاوش خارج است. این مردمان به واسطه ازدیاد احشام و گله‌های خود، و عواملی که استپ‌های جنوبی روسیه را به دورانی یخبندان می‌کشید، و احتمالاً ورود اقوام و مللی دیگر به مهاجرت پرداختند. اینان مردمانی بودند جنگجو که در طی سالیانی بسیار، تجارب فراوانی اندوخته بودند، تمدن و فرهنگی داشتند و قرن‌ها طول کشید تا به‌طور کامل خود را به بومیان تحمیل کرده و رقبای خود را برانداخته و سرانجام بر جهان آن روزگار تسلط یافتند. البته در این جا آن قانونی که در روم وجود داشت و به موجب آن برای ورود و شاید حق تبعیت پروانه اقامتی برای بیگانگان صادر می‌شد وجود نداشت. سواران ایرانی همراه زنان و بچه‌ها و احشام خود گروه گروه وارد فلات شده و به اقامت و زندگی پرداختند. اینان چون سوارانی کارآزموده در جنگ بودند، ابتدا به خدمت امرای محلی به شکل سربازان روز مزد درآمدند، یعنی همان امرایی که در زمان نزدیکی می‌بایستی جانشین‌شان شوند. اما همان‌گونه که تذکر داده شد، این جانشینی و انتقال قدرت از بومیان به مهاجمان کم‌کم و به تدریج حاصل شد. در نقاط مختلف فلات با تفاوت شدت و ضعف آثار این تسلط پدید آمد و ایرانیان چنان قدرت یافتند که ساکنان بومی خود به خود مجبور بودند قدرت و متصرفات‌شان را به آنان واگذار کنند.



## ۲. آریاها و روش اقتصاد گاوداری

تأثیر تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای کشاورزی، مراتعی بسیار و گرایش به گاوداری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی مانده از آریاها، مقایسه، روش گاوداری، حماسه‌ها و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق عمومی در زندگی آریاها

انتشار تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، روش‌های اقتصادی و اجتماعی آن، علاوه بر خاک اروپا، از جانب شمال در استپ‌های میان آسیا و اروپا نیز رواجی بسیار یافت. در این ناحیه بود که مهاجران آسیایی با شرایط و احوال تازه‌یی روبه‌رو شدند. زمین‌های قسمت غربی آسیا هرچند مراتعی پر بار و چراگاه‌هایی خوب بودند، اما هیچ‌گاه برای کشاورزی جنبه‌یی مساعد نداشتند. چون نه دارای جنگل‌هایی بودند که با روش بریدن و سوزاندن به صورت زمین‌هایی از برای کشاورزی درآیند، و از جانبی دیگر خیش‌های بدوی آن زمان به هیچ روی از عهده شخم و شکافتن آن زمین سخت و کهن سال برنمی‌آمد. گذشته از این عوامل، عاملی دیگر نیز وجود داشت که مزیدی بود بر علت یا علل، چون وضع آب و هواگونه‌یی بود که چند سال دوران رطوبت و بارندگی داشت، و پس از آن چندسالی نیز دوران خشکی فرا می‌رسید. پس این مردمان از کشاورزی به طور اخص دست برداشته و متوجه گله‌داری شدند، و چون



گاو برای‌شان اهمیتی بیشتر از گوسپندداری داشت، به‌گاو‌داری پرداختند و گاو و فرآورده‌هایش قلم اساسی تمرکز آمال معنوی و امور اقتصادی‌شان گشت. مدتی نیز به توجه نسبت به اسب پرداختند، و اسب که در نواحی شرقی تر اهلی شده و کارآمدی شایانی داشت، در این منطقه بسیار مفید واقع نشد. از هر دو روش، نیز ارزش و تقدس گاو و اسب در اوستا به‌روشنی یاد شده است. گاو هم جنبه تقدس و خدایگانی داشت و هم در جمع خانواده از اعضا شمرده می‌شد. یک گاو - معاش یک خانواده چند نفره را تأمین می‌کرد. از خوراکی متنوع تا سوخت و حتا در بافت پاره‌ای وسایل زندگی، به‌همین جهت کشتن این چارپاگانه به‌شمار می‌رفت که در ادوار بعدی به‌صورت یک سنت مذهبی، کشتار ممنوع شد و در گاتاها سرودهای زرتشت و در عمل با آن برمی‌خوریم. در مورد اسب و گاو، نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل‌های: "آسپه / گئو، گاو، گئوش اورژون، گئوشپنته".

روش گاو‌داری خود به‌خود ایجاب روش‌هایی معین را در روحیه مردم و شیوه زندگی‌شان ایجاب می‌نمود. از آن جمله این که مردمانی که باروش گاو‌داری زندگی می‌کردند، مجبور بودند تا مردمانی جنگجو و پیکار آزموده باشند، چون دزدیدن گاوان برای قبایل و اقوامی بیابانگرد کاری سهل و پرسود بود. هم‌چنین این موضوع اساسی پیش می‌آمد که گاو‌داران بایستی از زندگانی بیابانگردی برحذر بوده و در نقطه‌یی ساکن باشند، چون این موضوع چنان‌که به تجربه رسیده، گاوی که پیوسته در حرکت باشد، از شیر دادن باز می‌ماند. پس لازم می‌آمد تا روش سکون در یک نقطه فراهم شود. حرکت گاوان تنها در فصولی معین مجاز بود تا به مراتعی پر محصول منتقل شوند. آن‌گاه در آن مراتع لازم بود تا به‌حال خود رها شوند تا به آسودگی به چرا پردازند.

روش گاو‌داری از جانبی دیگر موجب پیدایش روش‌هایی در زندگی اجتماعی می‌شد. نخست آن که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی و پیدایش یک طبقه اشرافی می‌گشت. خانواده‌ها و گاو‌داران مجبور بودند تا به‌سختی و استواری

در حفظ و نگهداری گله‌های خود کوشا باشند. خانواده و کسی که گاو نداشت، در حقیقت صاحب هیچ چیزی نبود و فقیر و بی چیز محسوب می‌گشت، و کسانی که گاو داشتند در تلاش و تکاپو بودند تا ثروت‌شان را بیشتر نمایند.

در واقع گاوداری روشی بود در ازدیاد روزافزون ثروت و به همین جهت به زودی کسانی که تجربه و روشی بهتر و گاو‌هایی بیشتر داشتند جزو سرمایه‌داران و اشراف در می‌آمدند، اما مقام اینان ناستوار بود، چه گاهی مرض و بیماری میان گاوان بروز می‌کرد و بسیاری از سرمایه‌داران و اشراف در مدتی اندک از هستی ساقط می‌شدند، و چه بسا اتفاق می‌افتاد که یک گروه غارتگر و دزد حمله کرده و جریان فوق پیش می‌آمد. به همین جهت سرمایه‌داران و اشراف به اجیر کردن کسانی می‌پرداختند که گاو نداشتند و در اجیر کردن این کسان اهتمامی بسیار داشتند، چه این کوششی بود از برای حفظ سرمایه و مقام‌شان.

از این اقوام، این زمان آثار و بقایای قابل ملاحظه‌ی جز مقابر معدودشان چیزی به جای نمانده است<sup>۳</sup>، اما امروزه الگو و روش زندگی این مردم کهن را می‌توان در میان قبیلهٔ بان تو Bantu واقع در آفریقای جنوبی جست‌وجو کرد که در مناطق جدا افتاده از هم زندگی می‌کنند<sup>۴</sup>.

میان سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد، قبایل گله‌دار در قسمتی از هندوستان که به سوی بالکان گسترش داشت، به طرف جنوب حرکت کردند. مدارکی از اقوام متمدنی که در رهگذر این نقل و انتقال قرار داشتند، نشان می‌دهد که عموم این مهاجمان به زبان‌هایی از ریشهٔ هند و اروپایی سخن می‌گفتند. قبایل و گروه‌هایی را که به هندوستان هجوم برده و آن‌جا را تسخیر کردند "آریا" می‌نامند. اما در اطلاق این نسبت آریا که این زمان به شکل گسترده‌ای عمومی شده است، بایستی گفته شود که در مواردی به غلط به کار رفته، چون صحت این مورد، متضمن آن است که هم قومی دارای روش گله‌داری بوده باشد، و هم به زبان هند و اروپایی تکلم نماید؛ اما با مدارکی که در دست است عموم طوایف و اقوامی که در ناحیهٔ استپ به گله‌داری مشغول بودند، به زبان هند و اروپایی تکلم نمی‌نمودند و

در گوشه و کنار اقوام و طوایفی وجود داشتند که کارشان گله‌داری بود، اما زبان‌شان به هیچ وجه از ریشه‌های هند و اروپایی نبود.<sup>۵</sup>


کلیه اقوام آریایی هنگامی که قدم به عرصه تاریخ و پراکنده شدن گذاشتند، به نوشتن و خواندن آشنایی نداشتند، اما با وجود این از خود آثار و بقایایی باقی گذاشتند که این زمان دانشمندان و باستان‌شناسان می‌توانند بر مبنای آن آثار و بقایا از تمدن و فرهنگ این قوم آگاهی‌هایی بیابند.

بسیاری از دانشمندان و محققان بر این امر تأکید و تکیه کرده‌اند که میان روش گاو‌داری و سرایش حماسه‌ها و رزم‌نامه‌ها و احساس شعر دوستی و رامشگری رابطه‌ی وجود داشته است، و از قضا این امر صحت و مصداقی است برای نظر آنان میان آریایی‌ها که اقوامی گاودار بودند. آریایی‌ها در این باره بسیار اهتمام داشته‌اند. میان این قوم شاعران و رامشگران دوره گرد هم چون کتابخانه‌هایی ستار و دستگاه‌هایی تبلیغاتی بوده‌اند که امروزه نظایر آن فراوان است. این شاعران و رامشگران که اغلب دوره گرد بودند، حوادث قهرمانی و تاریخی را به نظم درآورده و با جملاتی موزون و آهنگین و با رامشگری سعی می‌نمودند که وقایع جالب تاریخی و یاد قهرمانان و رؤسای بزرگ را در اذهان زنده نگاه‌دارند، و گاه از حوادث و رویدادهای دیگران چکامه یا سرود و حماسه ساخته و برای مردم همراه با نمایش‌های صحنه‌ای و تعزیه می‌خواندند. اینان هم چون سرایندگان و شاعران قرون میانه اروپایی و دوران اسلامی ایران هرگاه حادثه مهمی اتفاق می‌افتاد، یا فردی زورمند و توانا فرماندهی قومی را به عهده می‌گرفت، حماسه‌ها و مدح‌هایی در ستایش‌شان ساخته و هم خود کامروایی می‌یافتند و هم حس جاه‌طلبی و غرور امیران را ارضا می‌کردند. این فرمانروایان و شاهان، روشی داشتند قهرمان پرستانه، و می‌کوشیدند تا اعمال، عادات و اخلاق قهرمانان و خدایانی را که در معابد و پرستش‌گاه‌ها پرستیده می‌شدند، تقلید نمایند. درباره این سرودها و حماسه‌ها بسیار می‌توان سخن گفت. این سرودها و حماسه‌ها امروزه ارزش‌های بسیار فراوانی برای ما دارند، چه از روی آن‌ها که

سند قاطع تاریخی هستند می‌توانیم به روش زندگی، تشکیلات قومی و اجتماعی، دیانت، فرهنگ و تمدن قومی بسیار انبوه که بر تمام جهان باستان حکومت کردند، دست بیابیم یا هرچند از چگونگی نمایش صحنه‌ای در آن روزگار دور به صورت نقش، کمتر اثری در دست است، اما به شکل و نوع نمایش در آثار کهن روزگار که به طور مکتوب باقی است، چون وداها و اوستا و... آگاهی داریم. آن چه که قابل ارزش است آن که شاعر آن روزی بدون هیچ شایبه و ریایی، با حالتی صمیمی و بدون پرده پوشی، احساسات خود را و وقایع و مشهودات را بیان می‌کرده است و از مجموعه این حماسه‌ها، سرودها و اسناد که در نقاط گوناگونی چون: هند، ایران، یونان، ایرلند و اسکاتلند موجودیت یافته و به دست آمده‌اند، می‌توانیم منظره‌یی عمومی از زندگی آریایی‌ها را که در کار تسخیر جهان بودند، در نظر تجسم بخشیم.

### ۳. نظام گروهی آریایی

درباره روش کشاورزی و گله‌داری، باز سبزی کشاورزی به بردگان و مغلوبان، توجه به گله‌داری چارپایان اهلی، اسب، وضع خانه و خانه‌سازی، پوشاک و لباس، استعمال انواع فلزات، توجه به آهن، انواع جنگ‌افزارها، زرگری و صنعت فلزکاری، آریایی‌ها و زندگی بیابانگردی، پیروزی و شکست، مضامین حماسه‌ها، وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران

زمانی که آریاها از استپ‌هایی واقع در قسمت غربی آسیا و شرق اروپا  به جانب بیرون کوچ کردند، روشی داشتند در کار و امرار معاش دوگانه؛ یعنی هم به کشاورزی می‌پرداختند و هم از راه گله‌داری به کار خود سروسامانی می‌بخشیدند. اما از همان آغاز کار، کشت و زرع را به بردگان خود واگذاشتند و خود به کارهایی دیگر پرداختند. آریایی‌ها برخلاف سامی‌ها از

تجارت و بازرگانی نفرت داشتند، چون آن را نوعی دزدی حقارت‌آمیز تلقی می‌کردند. برخلاف یهودیان و بابلی‌ها، قرض دادن با بهره و رباخواری را سخت نکوهش می‌کردند و به هیچ وجه آن را خارج از عمل دزدی نمی‌دانستند که به موجب اشاراتی در وندیداد و ترجمه و تفسیر متون اوستایی در زمان ساسانیان تا حدودی دربارهٔ این مورد آگاهی داریم\* . اما روش اصلی‌شان بر جنگ و غنیمت‌گیری استوار بود و غنایم اغلب گاو و اسب محسوب می‌گشت. به نظر می‌رسد که به بز و گوسپند توجهی نداشته‌اند، چون در حماسه‌ها و سرودها به ندرت از این دو نام یاد شده است، در حالی که میان بسیاری از اقوام و مللی که به وسیلهٔ این قوم مغلوب و تسخیر می‌شدند، چنین روشی وجود داشت، یعنی این جانوران اهلی را نگاهداری کرده و قلم عمدهٔ ثروت‌شان به‌شمار می‌رفت. هرچند اسب نیز میان آریاها اهمیتی بسیار داشت و در سواری و بارکشی از آن سود بسیاری می‌بردند، اما با این وصف در حماسه‌ها و سرودها کمتر از این مورد یاد شده است و اشارهٔ چندانی از جنگاوری بر پشت اسب در این اسناد نظرگیر نیست، بلکه اربابهٔ جنگی اهمیت بسیاری داشته است، مدخل "آشپه، زَتهٔ یُشتَرُ Raθaēštar" در دانشنامهٔ ایران باستان.

اغلب، روش آریایی‌ها از همان منبع و سرچشمهٔ آسیای جنوب غربی توشه و نشان داشت. اینان هم‌چون اقوام ترک و تاتار پناهگاه‌های قابل حمل و نقلی نداشتند، و در روش خانه‌سازی نیز چیره نبودند. هرچاکه اقامت می‌کردند، هرچند برای مدتی بسیار کوتاه که متجاوز از دو یا سه روز نیز نمی‌شد خانه‌هایی بنا می‌کردند از چوب‌های تازه و خشک درختان که میان آن ترکه‌ها را باگیل و کلوخ می‌اندودند. این کلبه و جان‌پناه‌ها را همان‌گونه که به آسانی می‌ساختند، به آسانی نیز ترک کرده و رها می‌کردند.

\* نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد باتوجه به فهرست توضیحی فرگردها در آغاز مجلد اول، نیز باتوجه به اصطلاحات و اعلام این اثر، در مدخل‌های دانشنامهٔ ایران باستان، به‌ویژه فهرست توضیحی مدخل‌ها در پایان مجلد پنجم. تهران ۱۳۸۱.

پوشاک‌شان عبارت بود از پارچه‌های پشمینی که به درشتی باکارگاه نساجی می‌بافتند و بدون برش، گرد تن می‌پیچیدند. اما به زودی میان قبایل آریایی که به شمال اروپا رسیده بودند، دوخت و برش معمول شد، شلوارهایی می‌دوختند و اندکی بعد ترکتهایی نیز درست کردند. استعمال چرخ و خیش میان‌شان معمول بود و از کوزه‌گری نیز آگاهی‌هایی داشتند.

از همان آغاز انتشار از منطقه استپ‌ها به اطراف، به استعمال انواع فلزات به جز آهن آشنا بودند، و اندک زمانی نگذشت که به استفاده از آهن نیز واقف شدند. هرگاه بر آن شویم تا فهرستی از جنگ‌افزارهای آریایی‌ها فرادست آوریم، این فهرست با شرحی کوتاه، بسیار طولانی خواهد گشت. نیزه، شمشیرهایی به شکل‌های مختلف، تیرهایی متنوع‌تر از شمشیرها، تیر و کمان، انواع خود و سپرها و زره‌های گوناگون مورد استعمال بود، هرچند که برخی از محققان و کاوشگران درباره استفاده از خود و زره در اوایل امر تردید کرده‌اند.\* برای اشراف و دولتمندان پیرایه‌هایی چون جواهرآلات و سنگ‌های قیمتی از لوازم اصلی محسوب می‌شد.\*\* مردان و زنان دولتمند و اشراف‌زادگان انواع زینت‌آلات طلائی را مورد استعمال قرار می‌دادند. بهترین روش هدیه دادن میان اشراف آن بود که کسی بدون مقدمه قبلی قسمتی از این پیرایه‌ها و زینت‌آلات را از خود جدا کرده و به کسی می‌بخشید. در آغاز امر میان آریایی‌ها صنعت فلزکاری و زرگری، پیشه‌ی بسیار شایسته و مورد علاقه بود. این پیشه‌وران هم از موقعیتی اجتماعی برخوردار بودند و هم در حرفه خود چرب‌دستی داشتند، اما بعدها این حرفه را بدون این‌که مذموم بدانند ترک کرده و به مغلوبان و زیردستان واگذار کردند.

آریایی‌ها را بدون آن‌که بتوان قوم بیابانگردی دانست، به بیابانگردی خوی

\*. نگاه کنید به مدخل‌های: "زَیْنَه، اَیْنَه، زَرَبَیْنَه، زَبَه. و اشترُیو. فِشوینت، اَیْشَه، سَرُو، زَرَبَیْنَه، زَر

در دانشنامه ایران باستان.

\*\* همان مأخذ، مدخل پَیْسَه، پیسه.



داشتند. علاقه و وابستگی‌شان به زمینی که در آن سکونت می‌کردند بسیار اندک بود و هر لحظه مترصد دست‌آویز و پیش‌آمد ناگواری بودند تا به‌موجب آن زمین مسکونی را ترک گفته، باروبنه خود را بر ارابه‌های گاوکش نهاده، باقی‌مانده آثار و اسباب خود را سوزانده و کوچ نمایند. حرکت، حمله و کارشان در نقل و انتقال‌ها بسیار کند و با تأتی بود. مردان و گاوان با هم تشکیل واحد مکملی را می‌دادند که با کندی به سوی مقصدی که همواره نامعلوم بود حرکت می‌کردند. برای‌شان همواره لازم بود تا به پیروزی نایل آیند، چون شکست برابر بود با نابودی و اضمحلال‌شان، اما پیروزی‌شان دست‌یابی بر زمین‌ها و مراتعی بود پوشیده از سبزه‌زارها. البته این وضع ادامه داشت تا آن‌که به‌شکل قوم فاتحی درآمدند و آن‌گاه بود که از این روش دست‌فروهشتند و این چنین زمانی معادل بود تقریباً با آغاز دوره تاریخی یونان.

مضامین و موضوع‌های حماسه‌ها و سرودها، کلاً به ما نشان می‌دهند که در اجتماع آریاها سه طبقه Caste وجود داشته است که عبارتند از: طبقه اول اشراف و فرمانروایان. طبقه دوم عامه مردم که این دو طبقه به‌طور کلی جامعه آریایی را تشکیل می‌داده است؛ و گروه سوم عبارت بودند از اسیران جنگی، بردگان و کلیه مغلوبین جنگ. پادشاه را آن‌چنان‌که ما بدان می‌اندیشیم، در این جامعه مقامی نبوده است، اما هرگاه رئیس قبیله و گروهی نیرو و قدرتی پیدا می‌کرد، گروه‌ها و قبیله‌هایی دیگر بدو می‌پیوستند و یا به زور و جبر قبایلی دیگر را تحت اختیار درآورده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌دادند. اشراف برجسته از آن خانواده‌هایی محسوب می‌شدند که از میان آنان فرمانروایان و رؤسای نیرومندی برمی‌خاست و آن خانواده‌یی بیشتر ارزش و مقام داشت که از میانش عدّه بیشتری رؤسا و فرمانروایان برخاسته بودند و در مواقعی هرگاه نیاز و احتیاجی به فرمانروا احساس می‌شد، به همان خانواده‌ها رجوع می‌کردند.

در بردگی و برده‌داری رسم نیکویی داشتند که مبتنی بر واقعیت و صلاحی اجتماعی و سیاسی بود. خرید و فروش برده و به اصطلاح بنده زرخید در جامعه

آریایی وجود نداشت و رسم گرفتن اسیران جنگی میان‌شان چندان معمول نبود. زنان و احتمالاً مردانی که در جنگ اسیر می‌شدند، با روشی به‌زودی در جامعه تحلیل رفته و مستهلک می‌شدند و امکانی برای آن پیدا نمی‌شد تا اقلیتی در جامعه پیدا شده و موجب ناراحتی‌های بعدی گردد. زنان گروه مغلوب را در جامعه خود پذیرفته و به‌زودی به‌وسیله ازدواج، اختلاط و امتزاجی میان‌شان انجام می‌شد. میان اشراف و طبقه‌عامه مردم تمایز و اختلاف‌های فاحشی وجود نداشت، بلکه بسیاری از اوقات حتا نسبت‌های خویشاوندی و روابطی نزدیک مابین آنان به‌وجود می‌آمد. اما هرگاه به‌ندرت از بردگان سخنی به‌میان می‌آید، تنها برای آن است که آنان را از اسبان و سگان اشراف در مرتبه فرودین‌تری معرفی نمایند. بایستی در این مورد تذکر داده شود که در این جامعه، این چنین بینش و یادکردی از بردگان، دلیل پستی آنان و تحقیرشان شمرده نمی‌شود، چون اسب و سگ در جامعه آریایی ارزش بسیار زیادی دارد و چه بسا برخی اوقات در حماسه‌ها و سرودها، شرح صفات و مناقب آنان از فضایل و ارزش صاحبان‌شان بسیار بیشتر است؛ چنان‌که به‌موجب فرگرد سیزدهم به‌وضوح از این مقام سگ در اجتماع و حقوق سگان شروحي آمده است\*.

\* نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل "سونی، شبانه، شون، شپاد".

#### ۴. نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی

روش پدشاهی، محدودیت این روش، اهمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ، وضع و سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مادری، آزادی در پیوستگی فرزندان، سازمان قبیله‌ها، یک خانواده بزرگ و سازمان آن، وضع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کل، ریاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه‌ها، خانه‌سازی میان ملل مغلوب، شور و هیجان در خانواده، تفریحات و سرگرمی‌ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسایل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسایل جنسی

هرچند در جامعه آریایی روش پدشاهی Patriarchat برقرار بود و نَسَب از جانب پدر برده می‌شد، اما این شیوه‌ی نبود که آزادی فردی را محدود و مقید سازد، چون آزادی فردی اهمیتی فراوان داشت تا آن‌جا که فرد در خانواده به هیچ وجه تحت کنترل و محدودیت شدید و مطلق رئیس خانواده قرار نداشت و بر همین مبنا است که خانواده آریایی را نمی‌توان مبتنی بر اصالت پدر و پدرسالاری به معنای ویژه آن دانست. نَسَب نیز تنها از جانب پدر برده نمی‌شد، بلکه در موقعیت‌های گوناگون این موضوع به تفاوت فرق می‌کرد پسر تا حدّ معینی در کفالت پدر بود، اما هم‌چون که بزرگ و به سن بلوغ می‌رسید، آزادی کامل داشت و می‌توانست سُلطه پدر را نپذیرفته و به دنبال کار و زندگی برود. چنان‌که گفته شد رشته‌های خویشاوندی از جانب پدر و مادر به یک اندازه مورد

احترام و دارای ارزش بود و این روشی نوپا و تازه محسوب نمی‌شد، بلکه دارای سابقه‌ی بسیار کهن می‌بود و به‌همین جهت بود که میدانی وسیع و باز برای کسانی که ضعیف بودند باز می‌شد و پسران تازه سال و به بلوغ رسیده‌ی خانواده‌ها آزاد بودند تا به هر خویشاوندی از پدری و یا مادری بپیوندند. بر مبنای این اصل، هر خانواده‌ی که سخاوت، گشاده‌رویی و سیاست بهتری داشت موفق می‌شد تا کسان بیشتری را به‌گرد خود فراهم آورد. اصولاً سخاوت و گشاده‌دستی از صفات بارز آریاییان بود و لآمت و خست را بسیار مذموم می‌داشتند، چنان‌که مهمان‌نوازی نیز از خصایل بارز کلیه‌ی آریایی‌ها بود و مهمان را بسیار عزیز و محترم می‌داشتند و چه‌بسا بسیار اوقات که اتفاق می‌افتاد میان میهمان و میزبان روابطی محکم‌تر از خویشاوندی به‌وجود آمده و این روابط چون پیوندهای خویشی به‌صورت توارث به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد.

هر قبیله‌ی آریایی از لحاظ سازمان خانوادگی دارای تشکیلات و نظامی بود. به‌طور کلی هر قبیله تشکیل می‌شد از خانواده‌های بزرگی چند، و یک خانواده بزرگ عبارت بود از یک رئیس و بزرگ و همسرانش و کودکانش و برادران کوچک‌تر آن رئیس با زنان و فرزندان‌شان. اما برخی اوقات اتفاق می‌افتاد که یکی یا چند تن از برادران کهنتر سر از اطاعت برادر بزرگ‌تر پیچیده و به خانواده‌هایی دیگر می‌پیوستند، و چنان‌که گفته شد این امری بود رایج. در چنین حالی است که وضع طبقاتی در جامعه‌ی آریایی آشکارتر قابل فهم و شناخت می‌شود، چون رؤسا و سران این خانواده‌ها بودند که طبقه‌ی اشراف و مهتران را به‌وجود آورده و خویشان و بستگان آنان نیز طبقه‌ی عامه را شامل می‌شدند. مطالعه‌ای در متون اوستایی، به‌ویژه یشته‌ها و متون پهلوی درباره‌ی نسبت‌های خویشاوندی نزدیک میان قبایل متخاصم آریایی‌ها، به‌ویژه با خیون‌ها و تورانی‌ها و... به‌روشنی چنین امری را روشن می‌کند.

وضع مالکیت و تقسیم زمین نیز چنان بود که هر خانواده‌ی دارای قطعه‌ی زمین بود، البته بایستی توجه داشت که هر خانواده بزرگی مطابق با توضیح فوق

بردگان‌شان در آن زمین به کار اشتغال می‌ورزیدند. گروه‌های پراکنده آریایی به نسبت در سرزمین‌هایی که مستقر می‌شدند، حدودی داشتند برای رسیدن و نزدیک شدن به طبقه اشراف. مثلاً در ابتدای سکونت گروهی از آریاییان در جزیره ایرلند، حدنصاب برای اشرافیت آن بود که تا شخصی دارای بیست رأس گاو و پنج خانوار برده نمی‌شد، نمی‌توانست در زمره اشراف محسوب شود. اما انتخاب ریسی بزرگ، از میان اشراف یا رؤسای بزرگ خانواده‌ها انجام می‌شد و هر رئیس یا سالار خانواده‌یی که قدرت و نیرو و ثروت بیشتری داشت به ریاست کل قوم برگزیده می‌شد. البته میان تشکیلات خانوادگی این رئیس با رؤسای دیگر خانواده‌ها از لحاظ کیفیت امتیاز چندانی مشهود نبود، اما از نقطه نظر کمیت تفاوتی وجود داشت، چه این خانواده از سخاوتی بیشتر، سیاستی شایسته‌تر، مهمان‌نوازی گرم‌تر و ثروت افزون‌تری برخوردار بود و به همین جهت کسانی که از خانواده‌های خود ناراضی بودند به این خانواده می‌پیوستند و آنانی که جویای کاری بودند و دست تهی مانده بودند و هم‌چنین کارگرانی بسیار در جمع این خانواده و در تحت لوای رئیس آن گرد می‌شدند. بزرگی و سخاوت این فرمانروای کل، زیردستان و کارگران و پناهندگان به او را به صورت فدائیان در می‌آورد، و چنان‌که جنگی در می‌گرفت اینان سخت در حفظ جان‌شان می‌کوشیدند و هرگاه در ضمن پیکار کشته می‌شد، بسیاری از اینان نیز خودکشی می‌کردند.

اما ریاست نهایی قبیله بدان اندازه‌یی که مسئولیت و گرفتاری داشت، عواید مالی و سودهای جنسی نداشت. رئیس بزرگ ملزم بود تا مخارج کلی سازمان ریاست را از کیسه خود پردازد و در ضمن، خرج‌ها و هزینه‌های بسیاری دیگر نیز پیش می‌آمد که می‌بایستی از محل عواید شخصی‌اش پرداخته شود، چون به هیچ وجه منبع درآمدی خارجی که ویژه این کار باشد و از اخذ مالیات و چیزهایی از این قبیل تأمین گردد وجود نداشت. این روشی بود که در اروپای سده‌های میانه رواج داشت و حتا در این زمان نیز آثار و نشانه‌هایی از آن روش

حکومت در کشورهای چوَن اروپای شمالی و ممالک متحده آمریکا دیده می‌شود، چون در این جوامع، ریاست و حکومت فرصتی به‌شمار می‌رود از برای کسب آبرو و وجهه و وسیله‌ی از برای کسب مال و ثروت‌اندوزی به‌شمار نمی‌رود.

محل زندگی هر خانواده‌ی الگویی محسوب می‌شد از یک شهر که در آن روشی اشتراکی با تفاهم‌هایی متقابل برقرار بود. در مرکز بنای بزرگ، بنایی کوچک‌تر قرار داشت که مرکز اقامت رئیس و سالار خانواده و کلیه بستگان و خویشاوندانش بود که در خواب و خور‌ان‌باز بودند. گرداگرد این بنای مرکزی نیز پوشیده از ساختمان‌هایی کوچک‌تر و انبارها، کارگاه‌ها، اطاقک‌ها و اصطبل‌هایی بود که بردگان وابسته به آن خانواده در آن‌جاها زیسته و به کارهایی اشتغال داشتند. تالار و یا بنای مرکزی که محل زندگی رئیس خانواده با بستگان و خویشاوندانش بود، عبارت می‌شد از تالاری بزرگ که در قسمت فوقانی آن یک شاه‌نشین و کُرسی وجود داشت که سالار خانواده با نزدیکان طبقه اول و احتمالاً میهمانانش در آن‌جا زندگی می‌کردند و بقیه افراد به تناسب در همان کف تالار می‌زیستند. به هنگام غذاخوردن علاوه بر سرنشینان شاه‌نشین، در کف تالار افراد به تناسب موقعیت و مقام به ترتیب در کنار میزهای کوتاهی با فاصله‌هایی از شاه‌نشین قرار می‌گرفتند. پس از صرف غذا و برچیده شدن سفره، در همان کف زمین تالار می‌خوابیدند، به جز رئیس و نزدیکانش که جای ویژه‌ی داشتند.

جهت تأمین روشنایی و گرما در وسط این تالارهای عمومی آتشی می‌افروختند که دودش از سوراخی که در سقف ایجاد می‌شد، به بیرون می‌رفت. هنگامی که به فتوحات پرداختند، در شهرهای مرکزی و آن‌جاهایی که جمعیت و مغلوبین بیشتر بودند، آریایی‌ها این خانه‌های مسکونی را به هم متصل و با استحکام بیشتری بنا می‌کردند تا وسیله‌ی دفاعی بوده باشد و به هنگام حمله‌های ناگهانی قدرت و وقتی از برای مقابله و دفاع بیابند، و این تقریباً همان وضعی است که در می‌سینه Micene واقع در یونان رواج داشته و آثار آن به وسیله باستان‌شناسان

کشف شده است، به عکس روشی که در شمال اروپا شایع بود و خانواده‌ها به طور منزوی زندگی کرده و در مواقع حمله و بحران جز به رشادت و پهلوانی‌های فردی اتکایی نداشتند.

زندگانی در این خانواده‌های آریایی، چون شمال اروپا محزون و خاموش نبود. اینان مردمانی بودند سخت پرجوش و خروش. حمله کردن و هر لحظه در انتظار حمله بودن از جانب قبایل و اقوامی که به گاو دزدی گذران داشتند، از برای‌شان سرگرمی‌یی بود احتمالاً نشاط‌انگیز که نیروی سلحشوری و جنگاوری را در آن‌ها زنده نگاه داشته و موجب خمودگی و افسردگی‌شان نمی‌شد. میان‌شان برپا کردن مسابقه‌ها و ورزش‌ها و شرط‌بندی و مجلس‌های می‌گساری رواج داشت و این شور و غوغا هنگامی نُضج گرفته و به منتهای خود می‌رسید که شاعران و رامشگرانی که در دوره گردی زندگی می‌کردند از راه فرارسیده و از میهمان‌نوازی خانواده‌ها برخوردار شده و موجبات هیجان و سرور مردمان را فراهم می‌کردند.

از آن چه که از حماسه‌ها و سرودها برمی‌آید، آریایی‌ها در موضع ازدواج و مسایل جنسی تساهلی داشته‌اند، هم‌چنان که این تساهل همراه با آزادمنشی عقلانی و منطقی‌یی تا زمان‌هایی دراز میان ایرانیان معمول و رایج بود. در موضوع ازدواج، رسوم و آیین‌های سخت و دشوارگونه‌یی نداشتند. البته این تساهل به درجه انحطاطی که در بعضی نقاط رواج داشت، تجلی نمی‌کرد. اما اینان به بکارت اهمیتی چندانی که همراه با تعصب و سختی‌های بسیار بود نمی‌دادند و هم‌چنین از لحاظی دیگر میان‌شان آزادی‌های جنسی و روابط عاشقانه پیش از ازدواج معمول نبود. به هنگام عروسی هدایایی میان دو طرف ردوبدل می‌شد، اما این هدایا هیچ‌گاه شامل جهیزیه سنگین و کابین یا مهر و امثال این‌ها نبود. برخی از این موضوع چنین نتیجه گرفته‌اند که این روش، شیوه‌یی بوده که در استحکام بنای زناشویی نقشی درخور نداشته و به موجب آن ازدواج‌ها شکننده و بی‌فرجام بوده‌اند و اغلب منجر به جدایی می‌شده است. اما در این جا بایستی به این نکته نیز

توجه داشت که زن هرچند شوهر می‌کرد و از خانواده خود به خانواده شوهرش نقل مکان می‌نمود، اما این وابستگی برای ابد و همیشگی نبود، چون زن همیشه به خانواده خودش تعلق داشت و به هنگامی که میان دو خانواده زن و شوهر نزاع، جنگ و خصومتی درمی‌گرفت، زن مجبور بود که از شوهرش بریده و به خانواده خود بپیوندد.

اساس ازدواج برای مردان مبتنی بود بر تک همسری و انتخاب یک زن، اما این قانون برای اشراف معمول و قابل اجرا نبود و آنان می‌توانستند هرچند زنی که مایل بودند انتخاب نمایند. زنان نیز خود شاید تمایل بیشتری داشتند که یکی از همسران مردی صاحب جاه و دولتمند باشند تا همسر واحد یک مرد معمولی و بی‌چیز. هم‌چنین اشراف از میان بردگان و اسیران نیز می‌توانستند زنانی برای خود به‌عنوان صیغه و مُتعه انتخاب کنند. این زنان نیز در جمع خانوادگی آن مرد زندگی کرده و هرگاه صاحب فرزندان نیز می‌شدند، فرزندانشان نیز در همان جمع می‌توانستند زیست کنند.\*

زنان، مقام اجتماعی خود را از پدران و مادران خود به ارث می‌بردند، و به‌همین جهت چه‌بسا که اتفاق می‌افتاد مقام و تشخص زنی از شوهرش افزون‌تر می‌شد، و رئیس خانواده‌هایی را این‌گونه زنان "شاه‌زن" تشکیل می‌دادند که با قدرت و توانایی کار مردان را به دوش می‌کشیدند. هرچند در جوامع و اقوام آریایی رسم اختیار چند شوهر برای یک زن به‌هیچ وجه معمول نبود، اما این چنین زنان اشرافی می‌توانستند با همان آزادی مردان احساسات عشقی خود را بروز دهند و همواره در محفل خود عشاق و هواخواهانی داشته باشند، بدون آن‌که این روش برای‌شان کسر شأن و تنزل مقام و بی‌احترامی می‌شود، چنان‌که


\*. جهت چنین مناسبات و مقوله ازدواج و تساهل‌های جنسی و انواع ازدواج و جدایی و طلاق و ارث و صیغه‌ها و مُتعه‌ها و حقوق شرعی و عرفی آنان و مکان اجتماعی فرزندان‌شان در خانواده و اجتماع و... نگاه کنید به دوره چهار جلدی ترجمه و شرح وندیداد بانو جبه به فهرستی توضیحی در آغاز مجلد اول.



چنین رسمی مدت چهار الی پنج قرن در اروپا تا ایام اخیر رواج داشت.

### ۵. آریایی‌های هند

هجوم آریایی‌ها به هند، اقوام بومی در شبه‌قاره، فرهنگ و تمدن‌شان، چگونگی تسلط آریایی‌ها، کلمه آریا و ریشه آن، روش زندگی و سلوک، کارهایی در هند، پس از تسلط، روش ازدواج، وضع طبقاتی، از جنگ و غارت تا کشاورزی، مساوات طبقات و افراد، مالکیت و زمین، تجارت و بازرگانی، وضع حمل و نقل، اخلاق جنسی، و موقعیت زن

پیش از آن‌که از دین و اخلاق آریایی‌های ایرانی سخن گوئیم، لازم  است تا از چگونگی احوال آریایی‌های هندی در آغاز ورود به هندوستان و زندگانی، اخلاق، فرهنگ و دیانت‌شان گفت‌وگو نماییم، چه این مورد کمی است بسیار شایسته به شناخت بهتر و فرهنگ و دیانت آریایی‌های ایرانی که در ابتدا، و زمان نزدیکی مشترکاً می‌زیسته و بعد بر اثر حوادثی از هم جداگشته و هر یک در منطقه‌ی استقرار یافته و دو فرهنگ بزرگ جهانی را بنیاد نهادند.

در زمانی که آریایی‌ها به هند هجوم آوردند، قدیم‌ترین مردم تاریخی هند یعنی ناگها Nagas بر قسمت شمالی آن سرزمین تسلط داشتند. اینان مطابق با یافته‌های باستانی درهٔ سند، مارپرست بوده‌اند و هنوز بازماندگان‌شان در کوهستان‌های دورافتادهٔ هند زندگی می‌کنند.<sup>۷</sup> در بخش‌های جنوبی نیز مردمی سیاه‌پوست با بینی‌هایی پهن زندگی می‌کردند که آن‌ها را دراویدی dravidian می‌نامند. این‌ها ظاهراً از فرهنگ و تمدنی در زمان هجوم آریایی‌ها برخوردار بوده‌اند. مردمانی شناخته می‌شدند بیشتر تاجرپیشه که به وسیلهٔ دریای گودی تا بابل و سومر راه داشته و از ذوق هنری بهرهٔ فراوانی داشته‌اند.<sup>۸</sup> چنان‌که به نظر

می‌رسد، آرین‌ها پس از استقرار، تحت تأثیر این قوم قرار گرفته‌اند. غلبه آرین‌ها بر این طوایف بومی و انقیادشان از رویدادهای تاریخی است که منجر به تفوق آریایی‌ها بر دراویدی‌ها شد. البته درباره آریایی‌ها سخن گفته شد و تا آن جایی که به فهم مطلب کمک بیشتری بنماید، در این مورد به پژوهشی مختصر پرداخته می‌شود. اینان از ناحیه دریای خزر مهاجرت کردند، یعنی همان محلی که پسرعموهای ایرانی‌شان آن را *اَئِیزِیَنَه وَوَجَه* / ایران ویج "Airyana-Vaeja - خانه آریایی‌ها" می‌نامیدند<sup>۹</sup>. آریایی‌های ایرانی و هندی در زمانی مقارن با هنگامی که کاسیان بابل را فتح کردند، آریایی‌های هندی نیز به هند داخل شدند.

لفظ آریا Arya در سانسکریت "نجیب" معنی می‌دهد. اماکسانی نیز کلمه آریان Aryan را از ریشه سانسکریتی *ri-ar* یعنی "شخم زدن" مشتق می‌دانند<sup>۱۰</sup> و مطابق با این نظریه کلمه آرین در آغاز به معنای نجیب و نجیب‌زاده نبوده، بلکه به معنی دهقان، برزگر و شخم‌زن بوده است، به هر انجام این آریایی‌ها که مردمی جنگجو، ساده و دور از ریا، زورمند و زیبا اندام بودند، به زودی بر سراسر هند دست یافتند. اما چون موقعیت تغییر یافت و دیگر محلی از برای جنگ و پیکار وجود نداشت به کشاورزی پرداختند.

قبایل‌ها و گروه‌های کوچک آریایی با جذب بومیان و سکنه اولیه کم‌کم مراکز پرجمعیت با قدرتی مرکزی به وجود آوردند. هر یک از این مراکز که به وسیله گرد آمدن تجمع عده‌یی از گروه‌های پراکنده تشکیل شده بود، به وسیله پادشاهی اداره می‌شد. این پادشاه دارای اختیارات تام نبود، بلکه قوانین و تصمیمات به وسیله عده‌یی از جنگجویان وضع و اعلام می‌شد، و رهبری هر طایفه و شورایی به وسیله یک رئیس یا راجه عملی بود و چنان‌که گفتیم این رئیس اختیاراتش به وسیله شورای جنگجویان محدود می‌شد. تقریباً مقرراتی را که در بندهای گذشته درباره سازمان‌های آریایی شرح دادیم، با اختلافاتی کم و بیش که حاکی از تفاوت آب و هوا، موقعیت طبیعی، نژادی و دیگر عوامل است، در

هندوستان به وسیله آریایی‌ها شایع می‌بینیم.

این آریاها چون دیگر اقوام در مورد ازدواج، قوانینی داشتند و این قوانین مربوط بود به دو طریقه ازدواج خانوادگی و خودی Endogamy و ازدواج بیرون از خانواده Exogamy. اینان نه می‌توانستند با خارج از نژاد خود ازدواج کنند و نه موظف بودند با خویشان طبقه اول زناشویی نمایند. هم‌چون ملل و اقوام غالب دیگر با نظری حقارت‌آمیز به رعایا نگرسته و آنان را از خود پست‌تر می‌شمردند. اما چون عده و نفرات‌شان در برابر سکنه بومی اندک بود، به وضع مقررات و قوانینی پرداختند تا در سکنه بومی پس از اندک زمانی تحلیل نرفته و مستهلک نشوند و همین مقررات است که سخت بر پایه تقسیم‌بندی نژادی و بعد طبقاتی قرار داشته و در آینده موجب بسیاری از ناراحتی‌ها در آداب مذهبی و اجتماعی می‌شود.

این هندی‌های آریایی، زندگی‌شان به‌طور کلی در آغاز به وسیله جنگ و غارتگری، و از آن پس از راه گله‌داری و سپس کشاورزی می‌گذشت، آن چنان‌که پسرعموهاشان در ایران زمین سلوک و معاش می‌نمودند. در آغاز گاو چنان جنبه مذهبی و سواس‌گونه‌یی را میان‌شان نداشت که تابو Tabou شمرده شود، چون هرگاه مایل بودند در صورت لزوم آن حیوان را چون دیگر چارپایان ذبح کرده و از گوشتش استفاده می‌کرده‌اند و حتا از این گوشت سهم کاهنان و خدایان نیز محفوظ بوده است.<sup>۱۱</sup> کاشت جو را می‌دانستند، اما چنان‌که برمی‌آید از برنج آگاهی نداشتند و در زمان‌های بعدتری از آن اطلاع یافته‌اند. تقسیم زمین جهت کشت در هر اجتماعی میان خانواده‌ها معمول بود. فروش و یا مبادله زمین رواجی نداشت، به‌ویژه فروش زمین برای بیگانگان به کلی ممنوع بود. انتقال زمین تنها از راه ارث، آن هم به فرد ذکور خانواده انجام می‌شد. در این جامعه آریایی نوعی تساوی نسبی برقرار بود. از کارمزدوری سخت رویگردان بودند و در جامعه‌شان نه تهی‌دست وجود داشت و نه سرمایه‌دارهای بزرگ، نه منطقه‌های اشراف‌نشین در شهرها به‌نظر می‌رسید و نه بیغوله‌های کثیف و جاهای پست.<sup>۱۲</sup>

در زمان‌های بعدتری که صنعت و حرف و پیشه‌ها نزدشان براساس توسعه جمعیت و شهرنشینی شایع شد، اصناف نیرومندی به وجود آمدند. هرگاه بخواهیم به تنوع این اصناف و حرف و پیشه‌ها پی ببریم، بایستی با نگاهی به فهرست اصنافی که امیر علی شیرنویسی در اواخر تسلط مغولان در هرات داده است، توجه کنیم.<sup>۱۳</sup>

حمل و نقل، تجارت و مسافرت به وسیله گاری‌هایی با دوچرخ که به وسیله اسب کشیده می‌شد، انجام می‌گرفت، اما تجارت‌های خارجی بیشتر به وسیله کشتی‌هایی انجام می‌شد با پاروهای بسیار که میان سالهای ۸۵۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد کالاهای هند را به بین‌النهرین، عربستان و مصر حمل می‌کردند و این کالاها عبارت بودند از: ادویه‌جات، انواع عطرها، منسوجات مختلف، برخی جواهرات و سنگ‌های پربها و چوب‌های آب‌نوس و چیزهایی دیگر که در سرزمین هند فراوانی داشت.

لیکن روش تجارت به وسیله وضعی که در مورد مبادله کالا وجود داشت به مراحل انحطاط رسیده بود، و حتا زن و همسر نیز به هنگام ازدواج باگاو خرید و فروش می‌شدند<sup>۱۴</sup> اما به زودی بر اثر ضرورت، سکه‌های مسین درشت و خشنی ساخته شد که آن هم به موجب برقرار نبودن روشی درست، وضع خراب پیشین را اصلاح چندانی نکرد و تنها کاری که انجام داد رواج بسیار قمار بود که در مقطعی از تاریخ آفتی شد برای جامعه.

هرچند پادشاهان هند و اروپایی چون شاهان عصر هومروس/هومر Homerus از غارت و چپاول احشام همسایگان خود ابایی نداشتند<sup>۱۵</sup>، اما از لحاظ راستی و درستی، سادگی و وفای به عهد و پیمان بسیار برجسته و بلند پایه بودند. مورخ یونانی جنگ‌های اسکندر، شرحی درباره راستی، درستی، احترام به پیمان و قول در تجارت، عدم دزدی و راه‌زنی از هندوان آورده است که بسیار جالب می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

درباره اخلاق جنسی آن چه که از ریگ‌ودا Rig-Veda برمی‌آید، در آن از

زنای با محارم، فحشا و روسپی‌گری و سقط جنین سخن می‌رود، و هم‌چنین نشانه‌هایی از هم‌جنس‌آمیزی Homosexualité [لواط] نیز در این کتاب باستانی می‌توان مطالعه کرد<sup>۱۷</sup>، و به همین جهت است که آندره‌ژید Andre Gide از انتساب این عمل به آریایی‌ها، به‌ویژه ایرانیان باستان\* پروایی ندارد<sup>۱۸</sup>. مبنای عروسی بر خرید و فروش قرار داشت و بیشتر با ربودن و اعمال زور این عمل انجام می‌شد. البته همیشه عروس دزدی و زنی را برای همسری امری رایج نبود، بلکه برخی اوقات به وسیله رضایت طرفین نیز این مهم انجام می‌شد، اما روش مستحسن و پسندیده‌ی محسوب نمی‌شد و زنان این روش را موجب سرافکنندگی خود دانسته و ترجیح می‌دادند تا به وسیله اعمال زور و قدرت تصاحب شوند<sup>۱۹</sup>، و این نظری بود که فروید Freud با روش روان‌شناسی نوین اش Psycho-Analyse آن را مورد پژوهش قرار داد<sup>۲۰</sup>.

چنان‌که به نظر می‌رسد، میان آریایی‌های هندی برخلاف آریایی‌های ایرانی، زن مقام چندانی نداشته است و بیشتر این امر معلول وضع آب و هوا و موقعیت طبیعی دو منطقه می‌باشد. روش چند همسری Polygamy چون ایرانی‌ها میان‌شان شایع بود، اما در ایران این رسم بیشتر برای اشراف معمول بود. آن چه که شگفت است روش چند شوهری Polyandry می‌باشد. در منظومه و حماسه رامایانا Ramayana از زنی به نام دروپادی Draupadi یاد می‌شود که در یک لحظه با پنج برادر ازدواج می‌کند<sup>۲۱</sup>. شاید این از موارد استثنایی بوده باشد، اما به ندرت اتفاق نمی‌افتاده، چون این رسم تا سال ۱۸۵۹ در سیلان باقی بوده و هم‌اکنون هنوز در برخی از نقاط کوهستانی تبت رواج دارد. به‌طور کلی چنان‌که گفته شد برخلاف جامعه ایرانی، میان اینان زن ارزش و اهمیتی نداشت، چون یهودیان که رسم داشتند، خرید و فروش زن انجام می‌شد و مرد در مواقعی می‌توانست حتی دختران خود را بفروشد. لیکن اندکی نگذشت که در این قسمت تجدیدنظری

\* نگاه کنید به دانشنامه ایران باستان، مدخل "وَنِبَّه" یا لواط. نیز: شاهد بازی در ادبیات فارسی، تألیف دکتر سیروس شمیسا، تهران ۱۳۸۱.

به عمل آمد و زن از موقعیتی مناسب برخوردار شد که متأسفانه باز در ادوار بعدی این موفقیت از بین رفت.

### ۶. دیانت هندو ایرانی

دیانت ناگها ساکنان بومی هند، خدایان آنها، پیدایش خدایان جدید، کثرت ارواح و خدایان، لزوم طبقه جادوان و ساحران، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی، خدایان عمده ودایی، مطابقت با آیین ایرانیان، هوم و سوما، خدای سوما، اصلاحات زرتشت، آگنی خدای بزرگ آتش، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر، خدایای بعدی، سیر تحوّل و تکامل مذهب در وداها، اخلاق خدایان، وارونا خدای بزرگ آرمانی، روح و جهانی دیگر، قربانی و ندور

چنان که در بند گذشته تذکر داده شد، آریاها هنگامی که به هند داخل شدند، دو قوم؛ دراویدی و ناگها Nagas در آن سرزمین تمدن و فرهنگی داشتند. روش دیانت ناگها که هنوز آثار آن را در گوشه و کنار هندوستان می توان مشاهده نمود، عبارت بود از نوعی آئی میسم Animisme یا جانگرایی شدید. اینان ارواح بی شماری را پرستش می کردند و این ارواح در سنگ، چوب، درختان، گیاهان، جانوران، جویها و کوهها و دیگر چیزها وجود داشتند. مار و افعی نماد نیروی جنسی مردان و مورد پرستش بوده و جنبه خدایی داشتند. درخت بودی Bodhi نماد و کنایه یی از جریانی باطنی و نشانه عظمت و قدرت پنهان درختان بود. خدایانی چون یاکشا Yakshas یا گاو نر ایزدی، هانومن Hanuman یا خدای اژدها، ناندی Nandi یا خدای میمون و یا خدایان گیاهی و امثال این خدایان فراوان بود. البته اینها خدایانی بودند که بعدها در مذهب هند قدیم کم کم وارد شدند. این روش وسیع خدایان و ارواح بی شمار، روشی سخت و عظیم را در سحر و جادو فراهم می آورد، چون شناخت در میان

این خیل ارواح و خدایان، شناخت عناصر نیک و خیر و سودرسان، و شر و خبیث و زشت و زیانکار، کار هرکس نبود و ساحران و جادوانی بایستی تا این مشکل و مهم را گشوده و به وسیلهٔ اوراد و عزایم و تعاویذ، ارواح شر و خدایان اهریمنی را مهار کرده تا به بندگان صدمتی نرسانند، و این چنین اموری را در کتاب آثار او *Atharva-Veda* یا کتاب "سحر و جادو" می‌یابیم چنان‌که در ایران کتاب شرایع *مَزْدَیَسْتَنان* به نام وندیداد نیز چنین بود.<sup>۲۲</sup>

خدایان باستانی و دایی همان عناصر طبیعی بودند، عناصری که بسیاری از آنان نزد آریایی‌ها پرستش می‌شد، چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش، آب، باد و... دیاوس یا دیوس *Dyaus* [معادل زئوس *Zeus* یونانی] همان خدای بزرگ آسمان یا خود آسمان بود و طبع بشری بنا بر اصل قیاس به خود، به زودی این عناصر طبیعی را صورتی انسانی بخشید. آسمان به صورت *Varuna* یا پدر، و زمین به شکل پری‌تی‌وی *Prithivi* یا مادر درآمد. البته از پدر و مادر یا دو عنصر مثبت و منفی، یعنی اتحاد زمین و آسمان به وسیلهٔ باران، زادگانی به وجود می‌آیند که رُستنی‌ها هستند.

خدایان و دایی، بسیاری از خدایان و ایزدان اوستایی، خدایان هیتی‌ها و میتانی را یاد آور است و این امری است که عناصر بسیار کهن آریایی را با تغییر و تبدیل‌ها و کم و زیادی‌ها و افزوده شدن عناصری تازه و احتمالاً کاستی مواردی آشکار می‌سازد. خدایان عمده در آیین و دایی عبارتند از: *Parjanya* خدای باران، آگنی *Āgni* خدای آتش، وایو *Vayu* خدای باد، رودرا *Rudra* خدای بادهای سخت و توفانی، توفان ایندرا *Indra*، فجر اوشاز *Ushas*، شیارکشت‌زار سی تا *Sita* و خورشید سوریا *Surya* و میترا *Mithra* یا ویش‌نو *Vishnu*.

به شکلی که بعدها خواهیم دید، بسیاری از این خدایان در آیین پیش از زرتشت و حتا زمان پیامبر و پس از آن نیز هم‌چنان باقی ماندند از سویی دیگر میان اقوام دیگر آریایی نیز این خدایان هم‌چنان مورد پرستش بوده‌اند. از مواردی دیگر که در آیین و دایی و ایرانی و در وداها *Vedas* و اوستا باقی مانده و ریشه‌ی بس کهن دارد، نوشیدن شیرۀ گیاه مقدس *Soma* / سَئومه *Saoma* در آیین

ودایی و هوما Haoma [هَئومَه - هوم] در آیین ایرانی است. البته بایستی توجه داشت که حرف "S" سانسکریت در پارسی به "H" بدل می‌شود، چون سیندو Sindhu که به هیندو Hindu و سوما Soma که به Haoma بدل شده است. در اوستا گیاه مقدس "هوم" سرگذشتی اساطیری دارد و بسیار مقدس شمرده می‌شود<sup>۲۳</sup>، اما در ادوار اخیر دین زرتشتی و آیین مَزَدَیَسَنی، جنبهٔ خدایی برای آن شناخته نشده، لیکن میان آریایی‌های هندی این چنین نیست، بلکه گیاه مقدس سوما که عصاره‌اش هم برای خدایان و هم برای آدمیان مستی‌بخش و لذت‌انگیز بود، خود در آغاز خدایی به‌شمار می‌رفت. از قرآینی که در اوستا، به‌ویژه در بخش گاتاها ملاحظه می‌شود، زرتشت بر علیه آن چه که مستی‌بخش و برافکنندهٔ خوی شریف آدمی است، سخن گفته و به‌همین جهت این موضوع در اصلاحات زرتشت بسیار تعدیل شده است. به هر انجام در آیین آریاها، و یا گروه‌های هند و ایرانی در زمان اشتراک، سوما خدایی بوده است با سرمایهٔ نشاط و جاودانگی که الهام‌هایی نیکو به آدمیان می‌بخشید و از لحاظ مقایسه برای شناختن بهتر، شاید او را بتوان با دیونیسوس<sup>۲۴</sup> Dionisos یونانی مقایسه نمود<sup>۲۵</sup>.

برای مدت زمانی بسیار آگنی Agni بزرگ‌ترین خدایِ ودایی بود، او خدایی محسوب می‌شد که به‌وسیلهٔ شعله مقدس و زندگی بخش‌اش، بشر را به تعالی سوق می‌داد. آتش میان تمامی اقوام آریایی مورد ستایش و احترام بوده و اساطیر، روایات و افسانه‌هایی دربارهٔ آن آمده است. این افسانه‌ها منشأ پیدایش آتش را در خلال پیرایه‌هایشان برای ما باز می‌گویند و نشان می‌دهند که نخستین کاشف آتش، جز خدای آتش، یعنی همان آتش چیزی نیست. این آتش به‌وسیلهٔ برق در آسمان به روی زمین تولید شده و موجب کامیابی‌های بسیاری از برای بشر شده است. یکی از نام‌های چندگانهٔ برق که پسر آسوره. وارونه Asura-Varuna می‌باشد در سانسکریت آذزوان Adharvan، یعنی دارندهٔ آتش است. کم‌کم در سیر اساطیر و افسانه‌ها، بشر این نام را تشخیص بخشیده و صورت انسانی به آن داده است و تا کنون در هندوستان طبقه‌یی به این نام، یعنی آذزوان Adharvan وجود دارند که کارشان خدمت به آتش است، و چنین طبقه‌یی که از روحانیان می‌باشند



در ایران نیز با نام آذربان / آذربان وجود داشته که به موجب اوستا *Āθravan* نامیده می‌شوند و در یونان و روم باستان نیز چنین روحانیانی موظف وجود داشته‌اند.

اما اشتقاق‌هایی از این کلمه، به‌عنوان صفاتی از برای خدای آتش به نام آگنی *Āgni* که بعدها تشخیصی پیدا کرد، شناخته شد. در زبان سانسکریت آذری *Adri* به معنی شعله و آدویو *Adrio* به مفهوم شعله‌ور است و در ریگ‌ودا از این صفات برای آگنی بسیار مشاهده می‌شود. از این موضوع آشکار می‌شود که آذر - "آتر"<sup>۲۶</sup> یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی است که مفهوم آتش را می‌رسانیده است. ریگ‌ودا باستانی‌ترین کتاب هندوان با سرودی در ستایش آتش "آگنی" شروع می‌شود که از لحاظ لحن گفتار، وزن و روش سرایش، همانندی بسیاری دارد به گائاه، کهن‌ترین قسمت اوستای ایرانیان.

پس از آگنی در ایزدکده *Panteon* هندیان آریایی، خدایان بزرگ دیگری نیز وجود داشتند، و مشهورترین‌شان ایندرا *Indra*، یعنی خداوند توفان به‌شمار می‌رفت. چون این خدا از برای هندیان آورنده باران بود حتی از خورشید نیز حیاتی‌تر و گرامی‌تر محسوب می‌شد، هم‌چنین خدای رعد نیز به‌شمار می‌رفت و جنگندگان در پیکار از برق‌های او امید و یاری می‌جستند. شاید این خداوندگاری بوده رزم‌جو و بزم‌جو، چون هم پیکارگران در پیروزی از او مدد می‌خواستند و هم بزم‌جویان عزیزش می‌داشتند، و خود او از گوشت سدها گاو نر بزمی برپا می‌ساخت و پای‌کوبان دریاچه‌هایی از شراب می‌نوشید<sup>۲۷</sup>.

در چنین هنگامی که آگنی و ایندرا از خدایان بزرگ محسوب می‌شدند، کریشنا *Krishna* دشمن سرسخت ایندرا محسوب می‌شد و شاید تنها خدای بومی در مذهب ودایی بود، و ویشنو *Vishnu* که از خدایان درجه دوم یعنی خورشیدی که زمین را در شعاع خود غرقه می‌ساخت، اهمیتی نداشتند، اما زمان آینده به‌طور کلی در سیطره آنان و متعلق به آنان بود و در دوران‌های بعدی مقام ایندرا و آگنی را از لحاظ بزرگی اشغال کردند. این تحولات در وداها به‌خوبی و روشنی منعکس است. وداها گنجینه و ذخیره عظیمی محسوب می‌شوند درباره مطالعه سیر تکاملی

و تحولات و تطورات آیین هندوان. از فروافتاده‌ترین و بدوی‌ترین روش‌های پرستش را همراه با خرافات و سحر و جادو تا برگزیده‌ترین افکار فلسفی و روش وحدت را در این کتاب‌ها مشاهده می‌نماییم. در ریگ‌وِدا *Rig-Veda* خدایان را مشاهده می‌نماییم که مرددند به بندگان عطایایی بکنند یا نه، به آنان اسبی ببخشایند یا گاوی، و سرانجام در این تردید به این فکر اندر می‌شوند که آیا این مؤمنی که تقاضایی کرده، آیا شیرۀ سوما Soma از برای او هدیه کرده است یا نه.<sup>۲۸</sup> اما به زودی تحوّل و تکاملی در اخلاق خدایان به وجود می‌آید، این تکامل هم‌چنان گسترده می‌شود تا به صورت بزرگ و آرمان‌گرایانه ودایی؛ یعنی وارونا Varuna در می‌آید. این خدایی است عالی‌جناب که جهان و رُخدادهای جهانی را با چشمش که خورشید آسمان است می‌نگرد. وارونا در برابر نیکی و زشتی و اعمال نیک و بد بندگان بی تفاوت نیست، بلکه او اعمال و کارهای نیک را پاداش و اعمال زشت را کیفر می‌دهد. خدایی است رحیم و بخشاینده که توبه و استغفار بندگان را می‌پذیرد و از همه مهم‌تر آن که مجری قانونی است به نام ریتا Rita که حافظ نظم و ترتیب گیّهانی است. این قانون در ابتدا نگاه دارنده نظم ستارگان و راه‌نمای سیر و تعادل آن‌ها بود، اما بعدها به تدریج دچار تغییر و تحوّل گشت و به صورت مجموعه قوانینی اخلاقی درآمد که هرکسی که نمی‌خواست به گمراهی و ضلالت دچار شود از آن پیروی می‌نمود. چنین قانونی که در صورت نخستین به "نظم گیّهانی" و نظام اساسی جهانی تعبیر می‌شد، به موجب اوستا آشه Aša نامیده می‌شد که در کتیبه‌های هخامنشی به شکل آرته Arta ضبط شده است.

در سیر تحوّل و تکامل، کم‌کم این اندیشه پدید آمد که آیا با وجود کثرت خدایان، آیا این جهان ساخته و آفریده کدام یک از آنان است؟. زمانی آگنی، زمانی ایندرا و گاهی سوما به این عنوان شناخته می‌شدند و سرانجام پراجاپتی Prajapati نیز از جمله خدایانی بود که زمانی به این عنوان شناخته شد. اما کم‌کم در اوبانیشاده *Opanishads* مسأله وحدت مطرح شد که داستانی جالب دارد.<sup>۲۹</sup>

در زمان تسلط آیین ودایی، هنوز مسأله تناسخ به گونه‌یی که بعدها رواج یافت مفهومی نداشت، بلکه هم‌چون آریایی‌های ایرانی، جاودانگی روح

به وسیله اعتقاداتی مبهم به بهشت و دوزخ ابراز می‌شد. این عقیده ساده و عمومی مورد پندارگرایی بود که پس از مرگ، روح یا دچار عذاب‌هایی عظیم می‌شود و یا تا ابد به خوش‌بختی و سرور اندر می‌گردد. رادهاکریشنان Radhakrishnan در این باره تحقیقات جالبی ارائه داده است، و هم‌چنین الیوت Sir Charles Eliot تأکید می‌کند که در دیانت ودایی ابتدایی با استناد به مدارک و شواهد، معبد و پرستش‌گاه و بت و بت‌خانه وجود نداشته است<sup>۳۰</sup>، و این شاید از خصایص روش ساده آریایی‌ها بوده باشد در پرستش که هرودوت Herodotos نیز درباره آن تأکید می‌کند که ایرانیان نه بت داشته‌اند و نه در بت‌خانه پرستش می‌کرده‌اند<sup>۳۱</sup>.

قربانی و نثار اهدای آن به خدایان، چون جمله مذاهب و آیین‌های باستانی، در آیین ودایی نیز انعکاسی دارد. از قربانی‌های انسانی شواهد اندک و تاریکی در دست است که البته نمی‌توان آن‌ها را نادیده انگاشت، اما این رسم دوام چندانی نداشته است. هم‌چون ایرانیان گاه اسب را به‌عنوان قربانی از برای خدایان می‌سوزانیده‌اند و در این مورد فریزر Frazer به تحقیق جالبی اقدام کرده است<sup>۳۲</sup>. بری‌فولت Brifault نیز درباره آداب و رسومی درباره اسب تحقیقاتی کرده است و در حماسه رامایانا Ramayana نظایری از آن را می‌توان یافت<sup>۳۳</sup> به هر حال مراسم آشومیدها Ashvamedha یا مراسم قربانی اسب از جمله مراسمی بسیار شگفت بوده است. پس از انجام مراسم ذبح، چنین تصوّر می‌شد که ملکه قبیله با اسب مقدّس جفت‌گیری می‌کنند. شاید در این مراسم نشان‌های صریحی از توتمیسم Totemism و تفسیر پسیکانالی‌تیکی وجود داشته باشد که آن‌گاه می‌توان به‌علل این پندار، یعنی ذبح اسب و پندار جفت‌گیری ملکه با آن پی برد<sup>۳۴</sup>. در مورد اجرای آداب قربانی به وسواسی بسیار قایل بودند، هرگاه مراسم درست، صحیح و مطابق با خواست خدایان انجام می‌شد، تقاضا و درخواست صاحب قربانی اجابت می‌شد، ورنه پاداشی وجود نداشت. در این مورد، مجریان مراسم، هم‌چون رسم معمول کاهنان و روحانیان عمل می‌کردند که هدف‌شان در غایت امر، دریافت هرچه بیشتر دست‌مزد و سهمی از گوشت قربانی و هدایا و نثارها محسوب می‌شد. درباره اجرای مراسم حقوق‌گزافی می‌گرفتند و در این مورد سخت و سمج بودند

و در مواقعی که حق‌شان کم و یا دچار تضییقاتی می‌شد، به کارهایی ناانسانی دست می‌یازیدند. برادران روحانی این موبدانِ هندو، در ایران به‌موجب شروح صریح در وندیداد نیز چنین روشی داشتند. هرگاه پس از مراسم، دستمزدی از بهترین هدایا و نثارها و گوشت قربانی به آنان داده نمی‌شد، از پیشگاه خدایان یا عناصر خیر و شر می‌خواستند تا دوباره آن بلیه برگردد. در مثل هرگاه برای تسخیر دیو و جن و پری از آنان درخواست اجرای مراسم می‌شد، پس از آنکه جن یا دیو و پری تسخیر شده و توسط موبدان از بدن‌شان خارج شده بود، در صورت راضی نکردن موبدان، دوباره آن مجریان، دیو و جن را از یکی از سوراخ‌ها یا منافذ هفت‌گانه وارد بدن طرف می‌کردند.

البته هرگاه بخواهیم از آیین این هندوان بیشتر سخن گوئیم، دیگر از مقصد خود به دور خواهیم افتاد، چون هر چه که از منشأ دیانت آریایی هندوان دور شویم، به‌همان نسبت مذهب این مردمان دچار تحولات و دیگرگونی‌هایی می‌شود که دیگر یا نشانی از روش قدیمشان در آن نیست و یا اشکالی انحطاط یافته و مسخ شده را در آن خواهیم یافت.

#### ۷. دیانت و پرستش ابتدایی

فقدان مدارک و علل پراکندگی موضوع، روش طبیعت‌پرستی، عدم روش‌ها و تشریفات ویژه مذهبی، رییس خانواده در هیأت و کارپرداز یک روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمتکاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواج‌شان، عدم ویژگی خدایان، قابلیت انطباق خدایان در جوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت، اشرافیت و آریستوکراسی

پیش از آن‌که به شرحی درباره آیین آریایی‌ها، چه در موقع اشتراک و چه آن‌چه که بیشتر مورد نظر است، یعنی مذهب و شیوه پرستش



آریایی‌های ایرانی پیش از ظهور زرتشت پردازیم، به مطالبی کلی‌تر دربارهٔ مذهب آریایی‌ها می‌پردازیم تا منظور را بهتر بتوانیم تعقیب کنیم. البته در این باره جای تذکر است که چون دربارهٔ آریایی‌های اولیه، به‌ویژه در مورد مذهب اطلاعات مستند و جامع و درستی در دست نیست، و بایستی این منظور را از مآخذ بسیار پراکنده‌یی که تنها در آن‌جاها اشارات مختصر و اندکی شده است، گرد آوریم، به‌همین سبب شاید پراکندگی‌یی در موضوع به‌نظر رسد که از آن‌گزیری نیست.

هرچند که روش مذهب و پرستش آریایی‌ها مبتنی بود بر بزرگ داشت و جنبهٔ خدابخشی به عناصر طبیعی، اما به‌طور کلی در مورد مراسم مذهبی و آیینی و امور طبیعی و فوق طبیعی دارای تشکیلات و روش‌های ویژه‌یی نبودند. در آغاز به‌معنای آخض کاهنان و روحانی وجود نداشت و رئیس خانواده مراسم مذهبی را انجام داده و به‌عنوان کاهنی کوچک بود در جامعه‌یی محدود، و این چنین رسمی در اسکاندیناویا تا آغاز ظهور مسیحیت رواج داشت. اما سرانجام با پیشرفت زمان و گرد آمدن گروه‌های کوچک و بزرگ، و پیچیدگی نسبی مراسم و معتقدات مذهبی، ایجاب شد تا متخصصانی در این مورد پیدایی یابند و به‌وجود آمدند. در ابتدا هر خانواده‌یی به اجیرکردن یکی از این متخصصان بسنده می‌کرد و این‌ها مردمانی بودند که از مقامی اجتماعی چنان‌که بعدها رایج شد برخوردار نبودند بلکه در خانواده‌ها هم‌چون یک خدمت‌کاری به‌شمار بودند که مأمور رسیدگی و مراقبت در اجرای آداب و رسوم مذهبی بود. این چنین روشی به‌موجب اسطوره‌هایی که در مورد زندگی زرتشت به زبان پهلوی برای ما باقی مانده است، قابل مطالعه می‌باشد. در این اسطوره‌ها می‌خوانیم که هرگاه خانواده‌ها نیازی به انجام مراسم آیینی، یا قربانی و مراسم نثار یا دارو و درمان و مشورت داشتند، از این‌گونه کاردان‌ها که کَرپِن / کَرَب Karapan نامیده می‌شدند، دعوت می‌کردند تا به‌خانهٔ آنان آمده و کارشان را انجام دهند. در این‌گونه موارد نگاه کنید به کتاب "زرتشت، بنابر متون شرقی" نیز "ترجمه و شرح و ندیداد" به‌ویژه با توجه به فهرست

توضیحی در آغاز مجلد اول.

پرستندگان در آغاز یک گروه از موجودات فوق طبیعی را به نام "ایزدان نورانی" پرستش می‌کردند. در زمان‌های اولیه این عناصر به هیچ وجه صورت و شکل مشخصی نداشتند و شاید پرتوهایی بودند بسیار محو و درهم از تأثرات درونی آدمی که به وسیله انگیزش رویدادهای خارجی ایجاد می‌شد. اما اندکی نگذشت که اندیشه خیال‌پرداز و فعال آدمی برای روشن نمودن وضع این عناصر مبهم به فعالیت پرداخت و این ایزدان نورانی به زودی به وسیله قیاس به نفس انسان‌ها، به صورت شخصیت‌هایی درآمدند انسان‌منش، با احساسات، نیازمندی‌ها و تمایلات آدمیان.

در رأس این خدایان، یک پروردگار بزرگ در آسمان قرار داشت، و شاید در آغاز میان شعبه‌هایی از آریاییان، الاله مادر، یا زمین وجود نداشته است، و جای او را همان خداوند بزرگ و عالی‌جناب یا مظهر آسمان پر می‌کرده است. این افراد یا ایزدان نورانی به ترتیب از دو جنس مخالف؛ یعنی مذکر و مؤنث بودند و با روابط زناشویی و بارآوری به هم مرتبط می‌شدند. اما این روابط موجب آن نمی‌شد که هر زوج و زوجی به کار واحدی پردازند، بلکه هریک از این ازواج به کارهای ویژه خود می‌پرداختند، و این انعکاسی بود از روابط عادی زناشویی میان آریایی‌ها. در میان ایزدان نورانی که از آنان یاد شد، تنها "پدر آسمان" بود که تشخص و وضع مبهمی نداشت، اما بقیه ایزدان نورانی چنان مبهم و نامشخص بودند که آریایی‌ها در هر سرزمینی که به عنوان فاتح و یا مهاجم وارد می‌شدند، خدایان بومی به راحتی در قالب این ایزدان نورانی مقامی یافته و این عناصر مبهم تشخص می‌یافتند. به همین جهت است که مشاهده می‌کنیم خدایان آریایی‌ها که به اسکاندیناویا رسیدند و هم‌چنین خدایان و ایزد بانوان یونانی که در المپوس جایگاه داشتند، در اساطیر یونانی دارای نظامات و تشکیلاتی بودند که قابلیت انطباق بسیاری داشت با یک خانواده آریایی، درحالی که خدایان سلتی‌ها و ایرانیان و هندوان به هیچ وجه قابل انطباق و مقایسه با خدایان اسکاندیناویایی و یونانی نیست و کاملاً صورت و شکل متفاوتی دارند.

یکی از ویژگی‌های آیین آریایی‌ها، عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی و جتیان و ارواح بی‌شمار بود. البته آریایی‌ها به وجود روح معتقد بودند، اما در سامان کار مردگان روشی داشتند که جسدشان را می‌سوزانیدند و به این وسیله معتقد بودند که هرگونه روابط روحی میان متوفاً و زندگان قطع شده و ارواح دیگر نمی‌توانند در کار زندگان به‌هیچ وجه دخالتی داشته باشند، و با چنین روشی به‌نظر بعید می‌رسد که نیاگان پرستی رواجی داشته باشد. البته در دوران بعدی، اعتقاد به جن و پری و ارواح و عناصر مینوی و نادیدنی فراوان میان این اقوام رسوخ یافت که زاییده و پیدا شده از شکل نخستین باورهای آنان مبنی بر "آنی میسم" یا جان‌گرایی بود.

در میان آریاییان اعتقاد به سرنوشت یا تقدیر *Determinisme-Fatalisme* وجود داشت و آن را به نیرویی مافوق انسان و خدا نسبت می‌دادند. این سرنوشت آن چنان بود که چون روش متدینان امروزی با دعا و نذر و قربانی تغییر پیدا نمی‌کرد و حتا سحر و جادو نیز قادر نبود تا راه سرنوشت را از مرحله‌یی که بایستی بپیماید، بگرداند. اما این تقدیر و سرنوشت‌گرایی آریایی به‌زودی در مناطقی که آریایی‌ها نفوذ پیدا می‌کردند به‌صورت مختلفی از واکنش‌های آدمی متجلی می‌شد. در هندوستان و شمال اروپا به‌عنوان اصلی قبول شده و مانع فعالیت و کوشش‌های قهرمانی می‌شد، اما در ایران برخلاف آن، قهرمانان می‌جنگیدند و کوشش می‌نمودند تا سرانجام با رستاخیز فکری و اصلاح زرتشت، اصل اراده آدمی اعلام شد، هرچند اعتقاد به اصل محتوم جبر و تقدیر "بخت" در آیین‌های زروانی، میتراپی، مزدیسناپی هم‌چنان باقی و پایدار ماند.

سادگی و بساطت زندگی و تمدن آریایی چنان بود که در تمام مناطقی که به‌وسیله آن‌ها اشغال می‌شد، در روش سکنة بومی تأثیر می‌گذاشت و این تأثیر شدت و ضعف داشت. آریایی‌ها که در آغاز قومی جنگ‌جو و پیکاری بودند، از لحاظ فتنی بدعت‌هایی در ساختن جنگ‌ابزارهای مختلف اساس نهادند، اما در زمینه اجتماعی، آن چه که از اینان بر پهنه دشت‌ها و جلگه‌ها رواج یافت، مسأله خانواده، ازدواج و تشکیل مجامع اشرافی بود. در کار کشاورزی کسانی را به کار

در زمین‌های وسیع خود می‌گماردند و از حاصل کارشان، از دسترنج رعیتی که در املاک‌شان به کار کشیده شده و در ضمن مورد حمایت‌شان نیز بودند، زندگی اشرافی خود را سامان بخشیده و روش اریستوکراسی Aristocrasi را به وجود آوردند که تا همین اواخر در اروپا شایع بود. البته آشکار است که به دنباله چنین روشی، امور، مراسم و تشریفات که لازمه یک زندگی اشرافی است، چون: تربیت اسب، مهارت در اسب سواری، شهسواری، پهلوانی، شکار و آداب پرطمطراق آن، دوری گزیدن اشراف و نجیب‌زادگان از کارهای کشاورزی و دیگر پیشه‌ها و حِرَف دستی و بازرگانی، پرداختن به امور ذوقی و تفریحی، شعرگویی، بزم‌سازی، قمار و می‌گساری، محافل ادبی برپا کردن، ادبا و شعرار آگرد آوردن میان این طبقه به وجود آورده و سرانجام به انقلاب می‌کشید. این چنین روشی را در قرون میانه، در بسیاری از کشورهای اروپایی و پس از آن در آسیا رایج می‌بینیم که از نتایج تمدن آریایی‌ها بایستی محسوب‌شان داشت<sup>۳۵</sup>.

#### ۸. آیین قدیم آریایی از دیدگاه اوستا

مسأله جدایی هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترک آیین برهمنی و مزدیسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت پرستی و زندگی جادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شر و بدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آن‌ها، خصیصه دیانت ایرانی، دئوس و اساس آیین مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسأله خدایان، هوم خدای شراب، مهر یا میترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلی روش مذهبی، آیین و رسوم که زرتشت اصلاح کرد

چنان‌که گذشت آریایی‌ها قبل از جدایی دارای آیین مشترکی بودند، و این اشتراک میان آریاهای هندی و آریاهای ایرانی تا این زمان هنوز





قابل انطباق و مطالعه می‌باشد. البته مسأله جدایی ایرانی‌ها و هندی‌ها هنوز چنان‌که بایستی از لحاظ زمان و تاریخ محقق نشده است. برخی تاریخ جدایی را در حدود بیست قرن پیش از میلاد می‌دانند و برخی این تاریخ را تا نصف پایین می‌آورند. به هر انجام آنان در آغاز قوم و ملت واحدی بوده‌اند با زبان، تمدن و دیانتی یکسان، اما پس از جدایی، در عقاید، مذهب، تمدن و فرهنگ‌شان کم‌کم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی پدید آمد، و هرگاه بر آن باشیم که در آغاز اختلافی اندک میان این دو گروه آریایی در زمان اشتراک وجود داشته است، این اختلاف در اثر جدایی به شکلی طبیعی بر اثر عواملی گوناگون شدیدتر و عمیق‌تر شده است.

به هر انجام از آغاز این جدایی آگاهی درستی به دست نیست، اما با کتیبه‌یی که در "بوغاز کوی" واقع در آسیای کوچک به دست آمده و تاریخ آن در حدود "۱۳۵۰ / ۱۴۰۰ پ - م" می‌باشد، آشکار می‌شود که جدایی هنوز رخ نداده بوده است، چه در این کتیبه، نجبای میتانی که آریایی بوده‌اند، به خدایان هندی، یعنی: *Indra*، *Varuna*، *Nassati* / *ناساتی* / *ناساتی* یا *Mithra* سوگند یاد کرده‌اند<sup>۳۴</sup>. از جایی دیگر چون تاریخ و دها *Vedas*، یعنی کتب مقدس هندوان میان سده‌های هشتم و سیزدهم پیش از میلاد می‌باشد، بایستی تاریخ جدایی را میان این دو قرن قرار داد، البته عقاید و نظرات بسیار دیگر نیز هست که از حوصله این نوشته خارج است.

در مورد آیین آریایی‌هایی که در هندوستان ساکن شدند پژوهشی گذشت، و اینک بایستی درباره آریایی‌هایی که به فلات ایران وارد شدند، به تحقیق پرداخته و بفهمیم که این آریاها در بدو ورود از جنبه دیانت یا باورهای دینی، دارای چه عقایدی بوده و پس از آن تا زمان زرتشت دارای چه عقایدی در زمینه مذهب شده‌اند. البته این موضوعی است در تاریخ بسیار مبهم و تاریک که بایستی از مآخذ و منابع پراکنده گردآوری شود. ادیان و معتقدات اقوامی چون: میتانی، ارمنی، والانی، آستی و مردمی دیگر در این مورد کمک‌هایی به موضوع مورد نظر

و فهم آن می‌نماید، به‌ویژه مقایسه و مطالعه در وداها و اوستا نیز در این‌باره راهنمایی‌های مفیدی به درک و شناخت دیانت ایرانی می‌کند. هر محقق‌ی که بخواهد دربارهٔ دیانت کهن ایرانی پیش از زرتشت مطالعه نماید، بی‌نیاز از مطالعه وداها نمی‌باشد چون بسیاری از عناصر مشترک که از معتقدات ایرانی‌ها نیز بوده است در این کتاب ضبط شده و با مقایسه با اوستا به‌خوبی این موارد روشن می‌شود. همان‌گونه که در اوستا نشانه‌های بسیاری از قومی که از چادرنشینی و زندگی‌خانه به‌دوشی به زندگی اجتماعی و شهری خوی کرده است باز می‌یابیم، در وداها نیز این چنین موردی را به‌وضوح ملاحظه می‌کنیم. البته این سرودها و معتقدات و رسوم و خدایانی که در وداها آمده، معتقدات و رسوم نیست که تازه به‌وجود آمده باشد، بلکه همان معتقدات، آداب، رسوم، فرهنگ، تمدن و خدایانی است که در حال اشتراک وجود داشته و با اندک تغییر و تعبیری پس از جدایی در اوستا و ودا مضبوط گشته است. افکار و عقایدی که در وداها گرد آمده و آنچه که در اوستا جمع شده، هر دو دارای منشأ واحدی بوده‌اند که پس از جدایی، یکی آیین برهمنی و وداهای هند را به‌وجود آورده و یکی مَزَدَیَسْنای ایرانی را بنیان گذاشته است.

به نظر می‌رسد ایرانیان هنگامی که به فلات آمده‌اند، حتا از برخی جهات دارای فرهنگی فرود مرتبه‌تر از هندوان بوده‌اند و شاید بتوان در زمینهٔ همانندی با سایر اقوام هندو اروپایی، آنان را با رومی‌های باستان نزدیک دانست.<sup>۳۷</sup> اما آنچه که از کهن‌ترین دوران آریایی از لحاظ وضع پرستش آنان در دست است، یک شیوه و روش طبیعت پرستی محض می‌باشد که شاید میان ایرانیان تا هندوان تأثیر بسیار عمیق‌تری داشته است. به‌طور کلی پرستش قوای طبیعی و نیروهای آن میان اقوامی که در حال شبانی و چادرنشینی بوده‌اند آشکار است، و این مردمان برحسب روش زندگی و برخورد بیشتر با عناصر طبیعی به مقتضای حال به این نحوه در پرستش می‌گرایند. نیروها و تظاهرات طبیعی، به‌ویژه آن‌هایی که سودمند بودند به‌زودی در هیأت خدایانی درآمده و مورد پرستش واقع می‌شدند.

البته در کنار این نیروهای سودمند، نیروهای زیان‌آور نیز هم‌دوش جریان داشته‌اند. این عناصر سودبخش عبارتند از: آسمان پاک و بزرگ در هیأت پدر، نور، خورشید، آتش، باده‌ها، آب‌ها، رعد و برق و سرانجام زمین که در حکم مادر بزرگ و مهربانی است، در برابر آسمان پدر. لیکن عناصر زیان‌کار و ناسودمند در برابر نیروهای اهورایی که ذکر شد کمتر بوده‌اند و این عناصر برابری هستند در قلمرو تضاد از برای عناصر سودرسان، چون خشکی و کم‌آبی، تاریکی و دیگر چیزها که در نظر مردم در اشکال اهریمنان و ارواح خبیثه جلوه می‌داشتند. آریاها هیچ‌گاه برای این عناصر زیان‌بخش و اهریمنی به دادن فدیة و قربانی و هدایا و انجام مراسم دعا و نیایش نمی‌پرداختند، و هیچ‌وقت سعی نمی‌نمودند با وسایلی رضایت خاطرشان را فراهم سازند، درحالی که برای خدایان نیکی قربانی نموده و هدایایی تقدیم داشته و به نیایش و ستایش‌شان می‌پرداخته‌اند. این یکی از مظاهر برجستهٔ دیانت آریایی‌ها است که اصل ثنویت را به‌طور کلی برمی‌اندازد. میان بسیاری از اقوام و مردم رسم بر این جاری بود که از برای خدایان شرّ آفرین و اهریمنی به‌اهدای هدایا، قربانی، دعا و تضرّع، ستایش و نیایش می‌پرداخته‌اند تا از خشم آنان با این مراسم و هدایا جلوگیری کنند، اما آریایی‌های باستان به هیچ‌روی دست به این اقدام نمی‌زده‌اند، بلکه چنان‌که این رسم و عقیده در دین زرتشتی نیز وارد شد، بر آن بودند که بایستی با زشتی، پلیدی و اهریمنان جنگید و آنان را زبون و منهزم نمود. در عرصهٔ نبرد و پیکاری که میان عناصر نیک و سودرسان طبیعت و نیروهای زیان‌بخش و اهریمنی آن برقرار است، وظیفهٔ افراد و مردمان آن است که از نیکی پیروی کنند و با اعمال نیک خود نیروهای سودبخش را یاری دهند تا عناصر شرّ زبون و درمانده شوند. اما دوران پس از زرتشت، نوعی ثنویت محتوم و مطلق به‌موجب باورهای آیین: زروانی، میتراپی و مَزْدَیَسْنایی یا زرتشتی پسین در ایران جای‌گزین گشت که در اوستای نوین، بخش یَشت‌ها و متون پهلوی به‌ویژه قابل تأمل است و در باورهای زروانی / میتراپی، مراسم عبادی و ستایش و گذراندن قربانی و اهدای نذور و

نثارها برای اهریمن وارد شده است.\*

این رسمی است شایسته و کلی، و شاید از نظرگاه عمومی همین موضوع بتواند محور اصلی مذهب آریایی و زیربنای آن چه که بعدها به عنوان مَزَدَیَسْنَا Mazdayasnâ نامیده و مشهور شد قرار گیرد. بنویست Benveniste تحت عنوان "مذهب قدیم ایران"<sup>۳۸</sup> نوشته: ایران قدیم از آغاز دوره تاریخی دارای مذهبی واحد نبوده است. اقوام و قبایلی که شهرنشین و ده‌نشین و بعضی دیگر چادرنشین بوده‌اند، احتمالاً مذاهب مختلفی داشتند که مبنای همه آن‌ها یکی بوده است. مثلاً معتقدات سکاها که هرودوت در کتاب چهارم تاریخ خود از آن شرحی نقل کرده است، فقط شباهت بسیار دوری با مذاهب پارس‌ها دارد و مذاهب پارس‌ها نیز به نوبه خود همان معتقدات قبایل شرقی ایران نیست.

آگاهی‌های ما درباره آیین مَزَدَیَسْنَا که تدریجاً در قسمت مهمی از ایران انتشار یافت و تعلیمات آن در کتابی به نام اوستا تدوین شده، بیشتر است. این کتاب اصول آیین مَزَدَیَسْنی و عقیده زرتشت مصلح آیین ایرانی را که در معتقدات اصلی تغییری عمیق داده است، نشان می‌دهد. در این جا ما از عقاید زرتشت یا شخص او صحبت نمی‌کنیم و فقط آیین مزدیسنا را مطالعه می‌نماییم.

مَزَدَیَسْنی شکل ایرانی آیین کهنی است که روزگاری باورداشت مشترک قوم هندو ایرانی بوده است. در ریگ‌وِدا Rig. Veda و در اوستا Avistāk عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی نیز ذکر شده‌اند. نام خدایان نیز با هم تقریباً تطبیق می‌کنند<sup>۳۹</sup>. بنابراین باید گفت که این آیین از میراثی است که ایرانیان از جماعت هندو ایرانی و حتا هندو اروپایی به دست آورده و آن را تغییر داده و اصلاحاتی به مقتضای زمان و مکان در آن به عمل آورده‌اند.

آیین مزدیسنا در ابتدا بیش از یک خدا نمی‌شناخت که آهورامزدا نام داشت و شاهنشاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید کرده‌اند. آهورامزدا

\* نگاه کنید به تاریخ آیین دانا میز میزایی در شرق و غرب نیز حکمت خسروانی مجلد اول باتوجه به فهرست توضیحی مطالب در هر دو کتاب.

همان طوری که از نام او برمی آید، سرور دانا است و این نشان می‌دهد که در آیینی که هنوز شدیداً طبیعت پرست بوده، مفاهیم معنوی و مجرد مقام مهمی را حایز بوده است. آهورامزدا آفریننده عالم و خداوند آسمان، جهان را خلق کرده، و خود به تنهایی بر آن حکومت می‌کند. وی به نور آسمانی شباهت دارد. عقل او دنیا را به وجود آورده و پرستشی که از او می‌کنند درحقیقت پرستش شخص او و نظم عالم "آشه / آژته / ریئا" است.

برگرد او چند خداوند کوچک وجود دارند که آن‌ها را ایزدان می‌نامند و مظهر قوای طبیعت و عناصر یعنی: آتش و آب و خورشید و ماه، آسمان و زمین و باد و غیره‌اند هر عنصری را به نحوی خاص پرستش می‌کنند و برای تعظیم آن سرودهای مخصوصی وجود دارد. مراسمی برای شان انجام می‌دهند از قبیل نوشیدن هوم Haoma که شیرۀ گیاه خوش بویی است، و در کتاب ودا-سوما Soma / سئومه نام دارد، و حتا خود ماهیت خدایی دارد؛ و قربانی حیواناتی مانند گاو، اسب، شتر، گوسفند و انجام دادن مراسمی برای فراوانی.

در درجه اول مهر، "میترا Miθra"<sup>۴۰</sup> را می‌پرستیدند که خداوند مهر و عهد و پیمان و نور و صاحب چراگاه‌ها و حافظ و نگهبان خستگی ناپذیر و حامی راستی و درستی است و هیچ چیز از نظر او محو نمی‌شود، زیرا او چشم روز و خورشید بی‌زوال است. همه‌جا حاضر است و هزارگوش و ده هزار چشم دارد. مردم بدنهاد و بدعهد را نمی‌بخشد و به کسانی که او را می‌پرستند فراوانی و نیک‌بختی عطا می‌کند. باران‌ها را او می‌فرستد، و چهارپایان و گیاهان را او می‌پروراند و می‌رویاند، در کنار او رشنو Rašnu، و سراسه Sraoša - "سروش" مددکار او در اجرای عدالت‌اند، و از خطا کاران انتقام می‌کشند.

خدایان بزرگ دیگر عبارت‌اند از ورترا<sup>۴۱A</sup> Vereθrayna یا بهرام که خداوند جنگ و پیروزی و حملات فاتحانه است و به صورت قوی‌ترین و شجاع‌ترین حیوانات درمی‌آید. خورنه Xvarenah "خوره - قر" که مظهر ثروت و عظمت و اقبال پادشاهان است. [هوم] هئومه<sup>۴۱B</sup> Hauma که خداوند شراب است.

تیشتریه *Tištrya* که اختر و ستاره باران و خداوند فراوانی است <sup>۴۱</sup> و با ستاره *تیشتر* "Sirius" مشتبه می‌شود. آردوی سوز. *آناهیته* <sup>۴۱</sup> *Aredvisura Anâhita* که به یونانی *Anaitis* آنائیس <sup>۴۲</sup> نامیده می‌شد [و] در آسیای صغیر از مشهورترین ایزد بانوان محسوب می‌گشت.

از نام او پاکی و بی‌آلایشی برمی‌آید؛ وی بر آب‌های رودخانه‌ها حکومت می‌کند، و دوشیزه‌ای نیرومند و زیبا و خردمند است که بعدها ایزد بانوی عشق و تولید نسل می‌گردد. به علاوه خداوندانی برای نباتات و ماه و باد پیروزمند وجود دارند، و در کنار آن‌ها به شکل فراوان و بسیاری "فروزتی *Fravarti*" یا *فروشی* / *Fravaši* *فروهرها* *Fravahr* هستند که مانند ارواح مردگان "مانس" *Mânes* در عین حال هم حامی و هم خطرناک‌اند.

در مقابل این عالم نور و فراوانی و آبادانی طبق نظریه ثنوی که خاص روح ایرانی‌ها بود، یک جهان شرّ و تاریکی نیز وجود دارد که در آن جا دیوان *Daivas* و شیاطین حکومت می‌کنند. در این عالم چیزی جز تاریکی و بدخواهی و بدبویی و خرابی نمی‌توان یافت. این عالم شرّ نیز فرمانروایی دارد که به نام *اهرمین* / *آنگرتمین* *Angra.minuy*، یعنی مینوی زشت و زیانکار نامیده می‌شود. لشکریان او را دیو خشم به نام *آئشمه* *Aêšma* اداره می‌کند که گرز خون‌آلوده‌ی "خزروی.ذرو *Xrvi.dru*" بر دست دارد و - *آشتو.ویذاتو* *Asto.visdâtô* که مرده‌ها را هنگام مرگ تا منتقل کردن به *پُل چینوت* *Činvat.peretu* "صراط" بر اثر فشار، استخوان‌هایشان را می‌شکند. در روی زمین جادوگرها و پری‌ها "پئیریکا *Pairikâ*" به او کمک می‌کنند، و تخم مرگ و گناه کاری می‌باشند و جانوران زیانکار "خرفستر *Xrafstra*" نیز در این کار به آن‌ها مدد می‌رسانند.

بنابراین *مزدیسنی* / *مزدپرستی* آیینی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم و شعایر هم فراتر است. آموزه‌های مذهبی لحن درس‌های اخلاقی دارند، و در عین حال با افسانه‌ها و اساطیری ویژه آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند، این آیین را به صورت جدالی دائمی جلوه‌گر

می‌سازد و این انعکاسی از طریقه زندگی قبایل است که دائماً با هم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خود مراتع تازه به دست آورند.

ولی در آن خصوصیات هم دیده می‌شود که در تمام ادوار تاریخ ایران در عقاید مذهبی وجود داشته، مانند احساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتخاذ شکل در توصیفات و تجسمات و این‌که سرنوشت انسان با پایان یافتن زندگی مادی و استومند یا جسمانی او ختم نمی‌شود. پیروان مزدیسنی که در این دنیا خوش‌بخت هستند در دنیای دیگر نیز سعادت‌مند خواهند بود، و احیای مردگان (و رستاخیز "ریست.آ.خیز" Rist.â.xiz برخاستن جَسدها و مردگان) را در روز قیامت و پس از آن در فَرَشکَرَت Fraškart خواهند دید.

اشکال ظاهری این آیین یعنی مَزْدَیْسَنای زرتشتی تا اندازه‌ی شباهت به آیین ودایی دارد. اصل فهم آن پرستش آتش است، یعنی پرستش شعله‌یی که دائماً در آتش‌گاه می‌سوزد، و دائماً با تقدیم هدایای تازه نیرومند می‌شود. اگر قربانی‌های خونین و هدایای مختلف و نثارهای روحانیان را که تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای ستایش را می‌خوانند در نظر بگیریم، شباهت به اشکال ظاهری آیین ودایی تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیت می‌دهند و به همین علت است که برای احتراز از دفن کردن یا سوزاندن مردگان، به احترام آتش و خاک، آن‌ها را طبق تشریفات مخصوصی در معرض هوای آزاد قرار می‌دادند تا طعمه لاشه‌خواران شوند.

این آیین با عبارات مجرد بیان نشده ولی بیان آن به وسیله تصاویر جاندار در سرودهای مذهبی با لحن رزمی انجام گرفته و هنوز در مرحله قهرمانی / حماسی است و شاید بتوان عنوان بت پرستی را به جای قهرمانی قرار داد. در ضمن مدح خدایان، طریقه زندگی مخصوصی که غایت آمال جنگ‌جویان در رأس آن قرار گرفته ظاهر می‌شود. جنگ بین قبایل به درجه اعلای خود رسیده و طرفین صف آرایی می‌کنند. خداوند میترا Mithra جنگ را مانند قهرمانی هدایت می‌کند

و صفوف دشمن را می‌شکند و سرها را به هوا پرتاب می‌کند، و خانه‌ها را ویران می‌نماید. مردان در ازابه‌های جنگی سوارند و اسب‌های آن‌ها هم در جزئیات این خون‌ریزی شریک‌اند. پیکان‌ها از بالای سرها عبور می‌کنند و گرزها به حرکت درمی‌آیند.

در ایام صلح، قهرمانان، زندگی راحتی را در منازل مجلل می‌گذرانند. ثروت و دولت، خوش‌بختی آن‌ها را تأمین کرده است. گله‌های خوب و زن‌های زاینده و جواهرات و عطریات دارند، و این خوش‌بختی نشانه‌ی لطف خدایان درباره‌ی آن‌ها است و این سهم هرکسی است که فرمان‌های آهورامزدا را اطاعت کند. چنین شرح و توصیف‌هایی در یشت هفدهم موسوم به آرنت یشت نقل شده است. آرنت Art ایزدبانویی است که به موجب یشت هفدهم، با نام آشی وَنگوهی Aši.Vanguhi نامیده می‌شود. اینک فشرده‌ی این یشت نقل می‌شود:

می‌ستاییم آشی وَنگوهی را که زیبا اندام است و گردونه‌اش به استواری روان است، که بخشنده‌ی ثروت و برکت است و درمان بخشش و نیرومند و بسیار هوشمند "پرفنو.ویز pereθū-vira" می‌باشد.

از مزداست هم چنان که امشاسپندان از اویند. داننده است هم چون سوشیانت‌ها، و چون خوب ستایش شود، به ستایشگر دانایی و شناسندگی بخشد، خواه این آیین‌گزاری از سرزمین‌های دور باشد یا نزدیک، و هر که بستاید وی را، چونان است که مهر را ستوده باشد.

ای آرنت زیبا و فروغمند و درخشان و شادی‌افزا، در هر خانه‌ای که از روی راستی و نیکی ستوده شوی، بدان فرود آیی و به مردان آن خانه فرّ و شکوه‌بخشی و نیکی‌هایت را بهره‌شان سازی و آن خانه از خوشی و آسایش سرشار شود. در سرزمین‌هایی که با آیین‌گزاری و از روی نیکی ستوده شوی، مردانش با شهریاری بر خود زیست کنند با خوراک فراوان، آسایش سرشار از شکوه و ثروت و نعمت و برکت فراوان، خانه‌های زیبا و استوار و دام‌ها و ستورهای انبوه. در چنین خانه‌هایی، همسران زیبایشان با آرایش و زینت‌های گران‌بها در انتظار



شوی که چه هنگام به درآیند و از آسایش و لذت سرشار شوند. دختران‌شان نیز به نهایت زیبایی و بازینت و افزارهای گران‌بها آراسته گردند، آن چنان که هر بیننده را سرشار از لذت کنند، و تو ای آشی نیک حامی و نگهبان آنان هستی. اسب‌های تندتاز و تیزتک و پرهیبت‌شان، گردونه‌ها را با هیجان به حرکت درآورند و ستایشگران تو بر آن گردونه‌ها، با نیزه‌های بلند و پیکان‌های بران به دشمن حمله برند و تعقیب‌شان کنند و پیروز شوند. شترهای پرهیبت و جسورشان، باکوهان‌های بلند برهم بتازند و پیشی گیرند و بر پشت‌شان، کاروان‌هایی از کالاها و سیم و زر حمل شود از سرزمین‌های دور که همراه با کاروانیان و خدمت‌کاران در چنین سراهایی فرود آیند. هر که راکه تو یار باشی و پشتیبان، ای آشی نیک، این چنین برخوردار باشد از نعمت و برکت و نیرومندی و شکوه و آسایش.

از بند پانزدهم تا بند بیست و دوم که پایان کرده‌ی دوم "بخش" است، سخنان زرتشت خطاب به آشی و نگوهی می‌باشد:

نظر خود را معطوف به من نما و بخشایش خود را به من مرحمت نما ای آشی بزرگوار و زیبا. تو را پدر اهورامزداست و مادر سپنتا آرمئی تی. برادران تو سروش پاک و رشنوی بزرگوار و مهر دارنده دشت‌های فراخ هستند و دینای نیک مزد دینا تو را چونان خواهری است.

آشی نیک و بزرگوار چون این سخنان را بشنود، گردونه خود را متوقف کرده و می‌گوید: کیستی که از من سخن می‌گویی؟ - ای کسی که کلامت برای من بسیار گوش نواز است.

زرتشت گفت: من هستم: سپی تامه زرتشت. نخستین کسی که نماز آشه و هیسته "آشیم و هو" را برخواند. نخستین کسی که اهورامزدا و امشاسپندان را ستایش کرد. کسی که به گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرمی نمو کردند. کسی که به گاه زایشش، آبها روان شدند و گیاهان به خرمی نمو کردند. کسی که به گاه تولدش، انگره مینو بگریخت از این زمین گسترده بسیار فراخ و

بانگ زد که همه ایزدان نتوانستند مرا برانند، اما زرتشت مرا براند. وی نماز آهونه وئیریه (*Ahuna.vairyā*) (یتاآهو وئیریو *Yaθā.Ahu.Vairyu*) را برخواند و مرا سوزانید چنانکه با فلز گداخته بسوزانند. و چنانم کرد که بهتر توانستم بگریزم از این زمین.

چون سخن زرتشت را آشی نیک بشنود، گفت: به گردونه من اندر آی، ای زرتشت درست کردار و بر آن تکیه کن. زرتشت چنین کرد (=اشی او را در حمایت بگرفت) و آشی گفت: ای زرتشت، تو نیکوکرداری و درست آفریده‌ای با پاهای خوب و بازوان بلند و پیکر درخشنده از قر و روانی که در خود خوشبختی جاودانه دارد و این‌ها را به راستی به تو می‌گویم.

موضوع چهارم در یشت هفدهم درخواست هفت تن از شهریاران نامدار است که برای کامیابی، آشی ونگوهی را ستودند و بر درخواست‌هایشان کامیاب شدند. در هفت کرده - هر کرده‌ی شرح خواهش و کامیابی یکی از این نامداران است، چنانکه در یشت‌های دیگر همانند و مشابه آنها گذشت.

ابتدا "هوشنگ پیشدادی" در بلندی کوه هرا، وی را ستوده و درخواست می‌کند که به همه دیوان چیره شود، و کامیاب می‌شود. دومین شهریار "جمشید" است که وی نیز در بلندی کوه هرا، ایزدبانو را می‌ستاید و می‌خواهد تا برای مردمان، دام‌ها و چراگاه‌های خوب فراهم کند و بر مرگ و بیماری غلبه یابد و زندگی خوشی را برای آفریدگان آهورامزدا روی زمین به گسترد و ایزدبانو وی را کامیاب می‌کند. آن‌گاه "فریدون" در مملکت چهار گوشه ورنه وی را می‌ستاید تا بر "دهاک" (ضحاک) پیروز شود و شهرناز و آرنواز *arenavāka* را از بند وی آزاد سازد، و فریدون نیز در آرزویش کامیاب می‌شود.

هوم پارسا نیز ایزدبانو را ستایش کرده و درخواست می‌کند که بتواند افراسیاب *frangrasyan* را دستگیر کرده و به کی خسرو تحویل دهد و این مرد پارسا نیز قرین کامیابی می‌شود. کی خسرو نیز مراسم ستایش به جای آورده و می‌خواهد تا در آرزویش که پیروزی بر افراسیاب است، برای کین خواهی آغریرث *ayraereθa* و سیاوش *syāvaršna* پیروز شود و ایزدبانو وی را نیز کامیاب می‌کند.

زرتشت در ایرانویش، کنار رود دائی تیا، آشی را می ستاید و می خواهد تا در تبلیغ هوتَه اُسا Hutaosâ، همسر کوی ویشتاسپ به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفق می شود.

آخرین درخواست کننده کی گشتاسپ Kavi. Vištâspa است که وی نیز در ایرانویش، کنار رود دایی تیا ایزدبانو را ستوده و می خواهد تا بر رقیب نیرومندش، آشته اُتوزوونت ašta-aurvant غلبه کند و ارجاسپ تورانی را براندازد و بر عده‌ای دیگر از دیویسنان تورانی پیروز شود، و در همه آرزوهایش چون دیگران موفق می شود. "کرده ۹-۳"

آشی ونگوهی گفت: از آب زوری که برای من نیاز می شود نباید بیاشامند، نه مردانی که عقیم هستند و نه زنان هرزه‌ای که دشتان نمی شوند و نه کودکانی که به سن تمیز نرسیده‌اند و نه دخترانی که هنوز شوهر نکرده‌اند.

بندهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش اشاره است به نبردهایی که میان نوذریان و تورانیان درگیر می شود. آشی نیک می گوید من خواستم به آنان یاری دهم، اما نتوانستند از یاری من برخوردار گردند.

از بند پنجاه و هفت تا پایان یشت، ایزدبانو آشی ونگوهی به گله و شکایت می پردازد از کسانی که اعمالی ناشایسته انجام می دهند و وی را آزرده می کنند. زبان شعر در این بخش نیز هم چنان زیبایی و لطافت خود را حفظ کرده است. این مطالب تنفر ایرانیان را از بی ترتیبی های جنسی و هرج و مرج نشان می دهد و گویای آن است که این مردم تا چه اندازه چنین شیوه‌ای را نکوهیده می دانستند: ایزدبانو آشی نیک گله و شکایت می کند از زن بدی که فرزند نزاید. می گوید: به خانه چنین زنی داخل مشوید در بستر او نیارامید. شکایت می کند از زنی که کودکی از مردی جز شوهر خود به دنیا آورد. شکایت می کند از مردانی که بدون ازدواج با دختری، وی را آبستن می کنند و می گوید: این نارواترین کاری است که مردی ظالم انجام دهد.

و سرانجام، یشت هفدهم با ستایش و درود برای ایزدبانو آشی پایان می یابد.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی نمود و قسمتی از آن را به صورت مفاهیم اخلاقی درآورد، ولی نتوانست در تصاویری که از ایام بسیار قدیم، جهان و سرنوشت انسان را برای ایرانیان خلاصه می‌کرد، تغییری به وجود آورد.

### ۹. خدایان بزرگ: خدای آسمان

کهن‌ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاک و بزرگ، باستانی‌ترین شکل نام آسمان، در ریگ‌ودا، تحوّل این نام و جوهی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری درباره خدای آسمان، آریایی‌ها و خدایان گوناگون، بزرگ‌ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی، پاداش و کیفر، بزرگ‌ترین گناهان، صور طبیعی و معنوی، جنبه‌های سلطنتی، خالق بزرگ

بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و کهن‌ترین خدای ودایی، آسمان پاک و درخشان است، آسمانی که به عنوان پدری مهربان در میان بسیاری از اقوام، این عنوان را داشته و با زمین یا مادر مهربان ازدواج کرده و از این ازدواج آفرینش صورت هستی پذیرفته است. باستانی‌ترین شکل اسم آسمان در ریگ‌ودا *Rig-Veda* قابل ملاحظه است که به شکل دیاوه *Dyâuh* آمده است. اما صورت بعدی و تغییر شکل یافته این نام، در قلمرو پرستش که شهرت دارد، همان واژه وارونه *Varuna* می‌باشد. اما دیاوه نیز دست‌خوش نیستی و فراموشی نشد، بلکه به شکل دیاوس یا آسمان دیدنی مورد کاربرد یافت. وارونه نیز لفظی بود که به همان مفهوم و معنا به زودی داخل زبان یونانی شده و در فرهنگ و اساطیر یونانی برای خود خانه‌یی جهانی یافت. به هر انجام کلمه اورانوس *Ouraos* در زبان یونانی از دیدگاه اساطیری خداوند آسمان است که به روایت *Hesiodos* در کتاب "تئاوگونی" یا *Theogonia* نسب‌نامه خدایان با "گه *Gaea* یا زمین که مادرش می‌باشد ازدواج کرده و حاصل این ازدواج گروهی از خدایان و موجودات



دیگر می‌باشند<sup>۴۳</sup>.

البته در طی شروح و پژوهش‌هایی که تا کنون شده، به این اصل آگاهی پیدا کرده‌ایم که آریایی‌ها به خدایان گوناگونی اعتقاد داشته‌اند که جملگی آن‌ها از عناصر طبیعی بوده‌اند که بنا بر طبع بشری شکل و صفات آدمی را اخذ کرده‌اند، اما در میان این تعدد، خدای پدر، یعنی آسمان پاک و محیط عنوان برجسته‌یی را دارا می‌باشد او بزرگ‌ترین خدایان و سرور و ارباب کلیه موجودات است، مهتر خدایی است در برابر کهنتر خدایان و هم‌چنین موجودات فانی. به همین جهت است که به دو کلمه دیااوه و وارونه در اغلب اوقات لفظ "Asura / آسوره" را می‌افزایند و این لفظ به معنای بزرگ، صاحب، دارنده و ارباب است که در اوستا به شکل "آهوره" با تغییر S به H صورت پذیرفته است. هم‌چنین است صفتی که اغلب با وارونه Váruna می‌آید و این صفت Viçva-Vedas ویشوودا به معنای "همه‌دان"، آگاه و کاشف اسرار است که در اوستا و پهلوی به صورت هَروِسپ "آگاه Harvisp. Âgâh می‌باشد، چنان‌که در پازند "هَروِسپ آگاه" از برای هَرمزدا "آهورامزدا" و در اسلام "عَلَامُ الْغُیُوب" از برای الله به کار می‌رود.

خدایان دیگر همگی گرد این خدای بزرگ و سرور توانا جمع‌اند و در او جای دارند و این الگویی است ساخته شده در معنویات از روی مادیات؛ یعنی قیاسی است به دستگاه طبیعت. آفتاب چشم بینا و پرهیبت وارونه به‌شمار بود، و این موردی است که از برای میترا "میشره Miθra = مهر" نیز شناخته می‌شده است. رگه و شعله آتش به‌شکل تظاهر طبیعی‌اش در آسمان به شکل رعد پسر وارونه بوده است، چنان‌که در مَزْدَیَسْنایی Mazdayasnâ قدیم و هم‌چنین در دوران انحطاط ساسانی آذر پسر آهورامزدا محسوب می‌شده است، - و آسمان نیل‌گون پرستاره نیز جامه شاهی وارونه به‌شمار می‌رفته است.

اما این آسمان پاک، این مظهر بزرگ طبیعت که در هیأت بزرگ‌ترین خدایان جلوه کرده بود، تنها سرپرست و یا یکی از نیروهای بزرگ طبیعت نبود، بلکه او دارای خصایل و صفات یک خدای پیشرفته و ترقی یافته در ایام بعدی نیز

محسوب می‌گشت. در قلمرو معنویات، اخلاق، پاداش و مکافات دستی داشت و جمله صفاتی را که دین متأخر سامی در وجود خدایی که بدو مباحثات می‌کرد جمع آورده بوده، در این خدا با بُعد حداقل چهل قرن وجود داشت و ملاحظه می‌کنیم که برخی اوقات بُعد زمان هیچ نقشی ندارد. وارونه، یا خدای بزرگ آسمان آفریننده و خالق بزرگ و برقرارکننده نظم جهان است. سرپیچی از قوانین او موجب انحطاط و بدبختی است، و به همین جهت است که بایستی به درگاه او پناه برده و استغفار و توبه نمود. وارونه همان‌گونه که به هنگام خود خشم می‌گیرد، رحیم و نرم دل است. دروغ نزد او از جمله گناهان نابخشودنی است گناهی بزرگ است که مردم را به تباهی و پستی می‌کشاند و از جمله نکوهیده‌هایی است که در آیین ایرانی باستان به شکل نماد و نشانی درآمد.\*

#### ۱۰. میترا / مهر

خدای کهن آریایی‌ها، مهر پیش از زرتشت، مهر در اوستا، قدیم‌ترین یادکرد از مهر، معنای کلمه میترا یا مهر، مهر در سانسکریت، مهر ایزد روشنایی، میترا در ودا، پیوستگی میترا و وارونه، علت و تفسیر این اتحاد، ارباب انواع دیگر کرد مهر و وارونه، مظاهر مهر، مظهر دوستی و پیمان

مهر یکی از خدایان کهن و باستانی آریایی است. از آن چه که برمی‌آید، معلوم است که در عهد قبل از زرتشت دارای مقام و اهمیتی بسیار بوده



\*. میتر و وارونه Miθra. Vāruṇa در ریگ‌ودا تظاهر هماهنگی دو خداوند بزرگ و قدرتمند است که در طول زمان، صفات و کارایی‌های وارونه به تدریج به میتر / میترا منتقل می‌شود. ترکیب فوق در اوستا به صورت میتر / آهور در آمد، اما در این جا اغلب صفات و کارایی‌های میتر به آهوره و پس از آن به سروش منتقل می‌شود. در این مورد نگارنده پژوهشی مستند را همراه با ترجمه سرودهای ودایی / اوستایی در کتاب تاریخ آیین رازآمیز میترا، جلد اول ارائه کرده است، به فهرست توضیحی کتاب یاد شده زیر عنوان "میتر و وارونه" نگاه کنید.

است که به صورت مؤثری در اوستاراه یافته و مقامی پیدا کرده است. در یسنای چهل و ششم، بند پنجم نام این خدای قدیم آمده است، و یکی از یشت‌ها نیز به نام او شده است یعنی یشت دهم موسوم به مهر یشت. اما سابقه کهن تر، این که در ودای برهمنان از وی به عنوان خدایی بزرگ یاد شده و پیش از آن در کتیبه‌یی متعلق به چهارده قرن پیش از میلاد نیز نام میترا آمده است که حکام میتانی به نام وی سوگند یاد کرده‌اند. پس سابقه و عظمت این خدای بزرگ آریایی روشن می‌شود.

از لحاظ معنای لغوی از برای مهر معانی چندی گفته‌اند که اغلب یک مفهوم کلی را می‌رساند، و آن دوستی و محبت است.<sup>۴۴</sup> کسانی دیگر نیز چون بارتولومه Bartholomae<sup>۴۵</sup> و یوستی Yusti<sup>۴۶</sup> از ریشه میهن، خانه و سرا منظور از آن را میهمان یا مهمان دانسته‌اند و برخی نیز از لحاظ قرابت معنی آن را به وطن معنی کرده‌اند. در "فرگرد Fargard چهارم و نندیداد" به مفهوم عهد و پیمان آمده است، چنان که در "مهر یشت" نیز به همین مفهوم عهد و پیمان تکراری دارد.

به هر انجام در زبان سانسکریت نیز به معنای دوستی و محبت است. هم چنان که در اوستا مهرایزد روشنایی و فروغ و نور است، در ریگ و داند نیز همین معنا را ارائه می‌کند. در ودا اغلب نام وارونه یا خدای بزرگ به همراه میترا ذکر می‌شود. برخی از محققان خواسته‌اند تا مقایسه و تطابقی میان میترا و آپولون Apollon یونانی که خدای نور و صنعت و پیش‌گویی است برقرار کنند، اما این مقایسه بسیار بعید به نظر می‌رسد، چنان که بخواهیم مقایسه‌یی میان ایشتر Ishtar ایزدبانوی عشق و شهوت بابلی و آفرودیت Aphrodité یا ونوس Venus الالهة عشق و زیبایی یونانی و رومی با آناهیتا Anahita برقرار سازیم.

هم چنان که "آهورا مزدا" در مزدیسنا از لحاظ نزدیکی مطلق تنها یک ذات واحد محسوب می‌شوند و گاهی به صورت مقدم و مؤخر آهورا-مزدا - و مزدا - آهورا جلوه می‌نماید در ودا نیز این دو این چنین به هم پیوسته‌اند. در ودا و خدایان برهمنی نیز بسیار به این چنین وضعی برمی‌خوریم و میترا - وارونه Mitra-Varuna و وارونه - میترا بسیار به چشم می‌خورد. این دو خدایانی هستند متحد و متفق که به

معاضدت و کمک هم کار بندگان و احوال طبیعت را سامان بخشیده و این توافق و پیوستگی در آنان چنان است که حتا سوار گردونه‌یی می‌شوند با دو چرخ. البته در این جا از میترا - نور و روشنایی و یا خورشید استنباط می‌شود، آسمان نورانی، آسمان و خورشید - و در پرتو این معنا است که رمز این به هم پیوستگی روشن می‌شود.

اما در این جا قابل ذکر است که از ارباب انواع دیگری نیز سخن به میان است که با این دو در ارتباطاند، و این پنج ایزد دیگر با میترا و وارونه هفت خدا را تشکیل می‌دهند و شاید این تنها کوششی بوده باشد. برای تکمیل عدد هفت که در نظر آریایی‌ها بسیار مقدس و خوش‌شگون بوده است.<sup>۴۷</sup> در ودا از سی و سه پروردگار یاد شده است که اسامی آن‌ها کلاً به ما نرسیده است، و هم‌چنین از یک گروه هفت خدایی که شاید معادل امشاسپندان باشند نیز یاد شده است که موسوم‌اند به آدی‌تیا Aditya، یعنی پسران آدی‌تی Aditi که نام خدایی می‌باشد، اما از میان این هفت خدا، نام میترا - وارونه بسیار تکرار شده است. اما تکرار سی و سه خدا در اوستا پیداست که پیشینه بسیاری دارد، چون نام امشاسپندان و ایزدان به روی هم سی و سه می‌باشد که ذکر نام آن‌ها چون دعا و یادکردی موجب گشایش در کارها می‌شد و تکرار سه بار از این سی و سه خداوند با دو نام واسط دیگر، تشکیل صد و یک نام خداوند را در مرحله وحدت منتقل می‌کند و یادگار و بازمانده آن در تسبیح سی و سه دانه و یک صد و یک دانه.

باری هندوان و ایرانیان از زمان‌های بسیار دوری به پرستش مهر یا میترا سابقه داشته‌اند و این ایزد برای‌شان بسیار محبوب و قابل اهمیت بوده، اما چه در آیین برهمنی و چه در آیین مزدیسنی زرتشتی، مقام این خدای بزرگ در اصلاح و ساختار بعدی به مرتبه ایزد و صفتی برجسته تنزل پیدا کرده است. اما این تنزل، مقام اساسی و اصالتی حقیقی به مهر ایزد اعطا کرد و وسیله‌یی شد برای راستی، درستی، خوش‌بینی، نیک‌خویی و انسانیت. البته آیین مهر یا میترا پرستی در جهان باستان چنان عظمتی یافت که نزدیک بود آیین مسیحیت را برانداخته و



آیین عمومی نیمی بیش از جهان شود، اما این را نیز بایستی در نظر داشت که آیین مهری که از ایران به روم گسترش یافت و در نیمی از اروپا عمومیت و رواج یافت، به قدری دچار تغییر و تبدیل و دگرگونی شد که به هیچ روی قابل مقایسه با آیین مهرپرستی در میان آریاهای باستان و مَزَدَیَسَنی ایرانیان نبود.<sup>۴۸</sup>

### ۱۱. ابرهای باران‌زا

بنیاد ثنویت آریایی، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیر و عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر و شر، تمثیل و تفسیر ضدین، صحنهٔ نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمان مرتع و ابرهای گله، دیوان پلید ربایندگان گاوان

اساس ثنویت و تضادی که در طبیعت و همه چیز موجود است، ذهن آریایی‌های طبیعت‌نگر را به این موضوع اساسی جلب کرد. در طبیعت همیشه همان‌گونه که نیروهای خیر و سودرسان در کارسازی بوده‌اند، به موازات آن‌ها نیروهای اهریمنی نیز جریان داشته‌اند. خدایان مصدر اعمال، کارها، روش و شیوه‌ها و کارآمدی‌های شایسته و نیک و سودرسان بوده‌اند و اهریمنان جریان‌های ناسودمند را رهبری می‌کرده‌اند. این امور شرّ عبارت بوده‌اند از تاریکی، خشکی، زمستان، بیماری و امور طبیعی که خرابی و ویرانی به همراه داشته‌اند. از میان این‌ها تاریکی و خشکی بسیار زیان‌بخش بوده‌اند و آذر یا آتش و برق که پسر آسمان است عامل بسیار مؤثری بوده است از برای مبارزه و پیکار با نیروها و جریان‌های اهریمنی.

اما این مبارزه چه گونه بوده و به چه نحو و در کجا درگیر می‌شده است؟ با توجه به چگونگی موضوع، مکان مبارزه آشکار می‌شود که در جَوّ، در منطقه‌یی میان زمین و آسمان "تهیگی" جریان پیدا می‌کند. آن چه را که امروز ما حوادث

طبیعی می‌نامیم و تظاهراتی را که چون رعد و برق، توفان، باران و برف، گرما و اعتدال و سرما و چیزهایی دیگر رخ می‌دهد به دیده‌یی بی‌تفاوت برگزار کرده و مشاهده می‌نماییم، در ذهن بدوی آن مردم کهن دارای مفاهیمی بوده‌اند که منجر به پیدایش افکار مذهبی و پندارها و افسانه‌ها و اساطیری برای‌شان می‌شده است. حوادث طبیعی همانند آن‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، در نظر آنان حاکی از مبارزه‌یی بوده است میان عناصر خیر و عناصر شر. برجسته‌ترین عناصر خیر روشنایی و باران و خطرناک‌ترین عناصر شر، تاریکی و خشکی است.

در عرصه تاریکی، آفتاب، یعنی این عنصر توانا و حامی کهن روزگار بشری، مبارز تاریکی است. به همین جهت است که خورشید میان نژادها و اقوام و ملل بسیاری ستایش و پرستش شده است و افسانه‌ها، اساطیر و آیین‌های پرستش و معتقدات و تشریفات بسیار درباره آن میان مردمان، از کهن‌ترین ازمنه تا زمان حال به وجود آمده است. اما آن چه که اهمیت دارد مبارزه‌یی است که درباره جریان و یا عدم جریان آب‌های آسمانی درمی‌گیرد. در این مبارزه ابرها نقش مؤثری دارند، ابرهایی هستند باران‌زا و برخوردار از عناصر خیر و ابرهایی نیز هستند خشک که جلو باران را سد می‌کنند و حامی‌شان اهریمنان و زیانکاران‌اند.

افسانه‌ها و اساطیری که درباره این مورد آمده، لطیف‌تر، مهیج‌تر و بسیار فراوان‌تر است. ابرهایی که بر فراز زمین خشک اهریمن منشانه قرار گرفته و به زمین باران نمی‌بارند، در آسمان به وسیله رشته‌های شکافنده برق، یعنی پسر آسمان مصادف شده و در این مبارزه اغلب شکست خورده و مجبور می‌شوند تا آب در بند شده در دل خود را بر زمین فروبارند. باران و ابرهای باران‌زا برای یک قوم و مردمانی که مجبور بوده‌اند زندگی‌شان را و نیازمندیهای زندگی و معیشت‌شان را از روی طبیعت تنظیم و مرتب نمایند، اهمیت بسیار فراوانی داشته است؛ به ویژه سرزمینی خشک و کم باران چون ایران و به همین جهت همواره به ابرها توجه داشته و درباره آن‌ها افسانه‌هایی لطیف می‌ساخته‌اند. در نظر قومی

شبان و گله‌دار و کشاورز، مراتع سبز و خرم، و احشام پرشیر همیشه غایت و نهایت آرزو است و به همین جهت است که در نظر آنان آسمان مرتع و سبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیز هم‌چون گله‌های گاو و بارانش به سان شیر احشام تصور می‌شود. یا در موردی دیگر ابرهای سپیدگون و بارانی هم‌چون زنان و دوشیزگان زیبای آسمان‌اند که آبستن آب‌های مقدس می‌باشند. و اغلب همسران آسوزه - وارونه Asura-Varuna یا خدای بزرگ آسمان محسوب می‌شوند که برق جهنده و باران آور، پسرشان محسوب می‌شود.

از تشبیه شاعرانه آسمان به مرتعی خرم و محصولی فراوان که ابرهایش در تمثیل هم‌چون گله‌های گاو می‌باشد، به هنگامی که بارانی نمی‌بارد و به موجب معتقدات آریایی‌ها دیوان پلید، ابرهای باران‌زا را دزدیده و محبوس می‌کنند، در حکم گاو دزدان و یغماگران زندگی شبانان و گله‌داران و کشاورزان می‌شوند و می‌دانیم که در نظر آریایی‌های گاودار، گاو دزد تا چه حد منفور بوده است.

#### ۱۲. اسطوره تیشتر و آبه‌اوشه

افسانه‌های باران، نشان‌هایی در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر، در بابل، در اساطیر هندو ایرانی، افسانه‌هایی درباره‌ی ایندرا، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران، مبارزه‌ی دیگر در اساطیر هندی، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران، وجه عالی‌تر این افسانه‌ها در اساطیر ایرانی، تیشتر، خدای باران و مبارزه با آبه‌اوشه دیو خشکی، جریان مبارزه، شکست و پیروزی تیشتر

گفته شد که اساطیری دیگر از اقوام و مللی دیگر در این باره به دست است، اما آن‌چه که لطف و کشش بسیاری دارد، مضامین اساطیر هندو ایرانی، به ویژه ایرانی است. در اساطیر ایرانی صلابت و شکوه حماسی و رزمی



در کنار نرمی و لطافت بزمی جریان دارد و آن‌چه که به این اساطیر شکوهی می‌بخشد، آن آمیزه‌یی است از غنای کامل شعری.

در اساطیری دیگر، به‌ویژه آن قسمت که مربوط به توفان است، توفان به صورت گاوی درمی‌آید و این تجسم از تصور هندو ایرانی که ابر توفان‌زا را مظهر گاوی یا ماده گاوی می‌پندارد، بی‌شبهت نیست، هم‌چنین است نمایانی رب‌النوع توفان به شکل پرنده‌یی که اساطیر ایرانی نیز از آن بیگانه نیست، چون در اساطیر ایرانی به موجب روایت، عقابی را می‌شناسیم که آتش ایزدی یا آذرخش را به زمین می‌آورد، این نیز بی‌شبهت به اسطوره‌یی بابلی نیست. در اساطیر بابلی با پرنده‌یی مواجه می‌شویم به نام زو Lu که می‌کوشد تا دفترچه تقدیر را از آن - لیل En-Lil برآید. طی نبردی که در آسمان درگیر می‌شود، "زو" توفیق یافته و به دفترچه تقدیر دست می‌یابد و باز پس گرفتن آن تنها از عهده مزدوک Marduck برمی‌آید، زو نیز هم‌چون اژدهایی که گاوها را در مغاره‌ها نهدان می‌سازد، در کوهستانی سخت و صعب در بیغوله‌یی غیر قابل نفوذ مأمن می‌سازد. برای دست‌یابی به او از زهن Ramman یاری خواسته می‌شود و رهن که رب‌النوع تندر و صاعقه است با سلاح خود مأمن "زو" را ویران ساخته و براو چیره می‌گردد.

دامنه نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هند و ایرانی که برخوردار از ریشه مشترکی می‌باشند نمونه‌های شایان توجهی را در این مورد به دست می‌دهند، و در واقع شاید بتوان آن‌ها را کامل‌ترین نمونه تولید باران و یا اسطوره ابر توفان‌زا دانست. به موجب این اساطیر ایندرا Indra با جنگ‌افزار ویژه خود، وجر Vajar یا صاعقه، وژتره Vartra یا انسداد و سرانجام آهی Ahi یا مار را به قتل می‌رساند. این نبرد در آسمان واقع می‌شود و آن‌چنان سهم‌گین و پرهیبت است که هستی را به سختی می‌لرزاند. ایندرا - اژدها را که به کوهستان گریخته است می‌کشد و ابرهای دریند شده را آزادی می‌بخشد و به مناسبت همین پیروزی است که به لقب وژتره Vartrahan، یعنی "کشنده ورتتر" شناخته می‌شود. در اساطیر ایرانی نیز همین آهی یا مار و اژدها که

تبدیل به آژی Aži یعنی اژدها شده است، نماد خشکی و بی‌بارانی است و وِرِثْرَغْتَه Vereθrayna یا بهرام، ایزد پیروزی است که یَشت چهاردهم در ستایش و رثای اوست موسوم به بهرام یَشت.

در اساطیر هندی، مبارزه‌ی دیگر این چنین سترگ و سهم‌گین به ایندَر منسوب است که در واقع بایستی آن را به تریته Trita پسر آپْتِه Aptya وابسته دانست. این قهرمان، اژدهای سه سر و شش چشم به نام ویش‌وه‌روپَه Vishvarupa را می‌کشد و سپس گاوهایی را که در غار به وسیله او در بند بودند رهایی می‌بخشد. این اژدهای سه سر و شش چشم، به موجب اوستا، همان آژی‌دهاک یا ضحاک به معنی اژدهای زیانکار است که نماد خشکی و بی‌بارانی و از زیانکاران بزرگ است.\* این غار نیز جز نماد و کنایه‌ی از ابر بیش نیست، چون به موجب روایت، تریته که جنگ‌افزارش صاعقه است به وسیله بادها یاری می‌شود. مأمن و مأوای تریته در آسمان است و در واقع همان آتش ایزدی و آذرخش فروزانی است که از آسمان بر آتش زمینی [آگنی Āgni] دمیده می‌شود. در اثر فروزش‌ها و شعله‌هایی که برمی‌انگیزد هم‌چون ریخته‌گری به قالب‌گری می‌پردازد. تریته قهرمانی است که آتش را از آسمان به زمین آورده و نوشابه سُکرآوری را که زندگی جاودان می‌بخشد؛ یعنی سوما Suma "سَئومَه / هَئومَه" را که نیرو فزاینده ایندَر است می‌بخشاید.<sup>۴۹</sup>

لیکن این اساطیر، یعنی اسطوره‌های قهرمانان و خدایان در اساطیر ایرانی، رنگ‌ها و نقش‌های دیگری را جلوه می‌دهند که حاکی از دگرگونه‌گی‌هایی در وضع تفکر، مذهب، اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی، بینش‌های فلسفی و جریان‌های دیگری است که بر اثر جدایی و افتراق میان قومی پدید آمده که در دو نقطه متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی و طبیعی و جغرافیایی ساکن شده‌اند. در اساطیر ایرانی ایندَر را مشاهده می‌کنیم که از گروه فرشتگان رانده شده است و

\* نگاه کنید به مدخل آژی‌دهاک در دانشنامه ایران باستان.

اصولاً کمتر از او یاد می‌شود، و جز به عنوان یکی از دست یاران اهریمن از وی نشانی نمی‌یابیم. لیکن تریته عنوان و مقامی بس جالب‌تر و ارزنده یافته است. از نخستین فرشتگان مقرّبی است که برای اولین بار گیاه مقدّس هوم [هئومه Haoma = همان سوما Suma ی هندوان] را تهیه کرد و به همین مناسبت در اساطیر از او به عنوان نخستین شفابخش، دانا و پهلوانی که مرگ و بیماری را برانداخته است یاد می‌شود ← "وندیداد، جلد چهارم - فرگرد بیستم؛ داستان تریته نخستین پزشک".

گذشته از نبردهایی پیرامون ستیز با آزی‌دهاک در اوستا، آن چه که در بردارنده جنبه‌های اساطیری و شاعرانه زیباتری است، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی تیشتریه Thištrya بر آبه اوشه Apa uša دیو خشکی است و این تمثیلی کنایی است از خشکی و بی‌آبی در فلات ایران و کوشش‌های اساطیری همراه با باورهای عامّه جهت تولید باران. خشکی و کم‌آبی\* از روزگاران باستان یکی از مشکلات و آفات ایران زمین بوده است<sup>۵۱</sup>، و ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیشتریه [تیشتر]، ستاره قلب الاسد پدیدآورنده باران‌های سودمند در تابستان است، درحالی که "آبه اوشه" دیو پلیدی و خشکی، آب‌ها را زندانی ساخته و رهایی و گشایش آن‌ها جز از عهده تشر بر نمی‌آید. به همین جهت است که در یشت هشتم یعنی تیریشنت، کرده چهار و پنج چنین ستایش و نیایشی نسبت به وی از جانب پارسایان و نمازگزاران به عمل آمده است<sup>۵۱</sup>:

"تشنه ستاره را یومند فرمند را می‌ستایم که نطفه آب در بردارد. آن توانای بزرگ نیرومند دور بیننده بلندپایه زبردست را... کسی را که چارپایان خرد و بزرگ، و مردمان منتظرند. چه وقت از برای ما تیشتر را یومند فرمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه‌های آب به قوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟...<sup>۵۲</sup>"

این نیایش و مناجات مورد قبول و خشنودی تیشتر واقع می‌شود و هنگامی که

\* جهت مراسم و آداب و نمازهایی برای بارش باران، نگاه کنید به "ادبیات سنتی مزدیسنان زرتشتی".